اطاعت کورکورانه

خسرو روزبه

ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم غیرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت، فرمول اطاعت کورکورانه را زیرپامی‌گذاریم و دهن آمر را هرکس و در هر مقامی که باشد با سرب پر میکنیم باید بامر وجدان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فلک زده این مملکت و بنفع طبقه حاکمه است سرپیچی نموده ولوله‌های مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصرهای باشکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بیچاره راازآنها بگیریم و حقشان را باز ستانیم.

ما جیره‌خوارملتیم ولی با سرنیزه خود تجاوزات مشتی دزد وخائن رانسبت بحقوق و حیات آن پشتیبانی میکنیم.

«چگونه میتوان این وضع را دید و سکوت کرد؟ چگونه میتوان بیطرف و کدخدامنش بود؟ مگر آن زنجیری که حلقه‌های آن تاب داده و بیکدیگر پیوسته میشود جز برای گردن ما است؟ و خداوند دست و زبان وسایرجوارح را جز برای این بما داده است که برای رفع خطر از خود بکار بریم؟ آیا خطر را برابر خود مجسم ببینیم و سکوت کنیم؟ اگر خداوند بسکوت ماراضی بود ما را لال خلق مینمود......

من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بتمام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد.

عقیده دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار خونخوار کنونی ازاداره امور این اجتماع کوتاه شود، آرزو میکنم که سرنوشت و مقدرات ۳۵ میلیون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده بدست اکثریت ملت باشد و قوانین بنفع این اکثریت وضع و اجرا گردد.

بهاء ۳۵ ریال

تقدیم کتاب

این کتاب بعموم افسران و درجه‌داران تحصیل‌کرده، جوان، روشن‌فکر، میهن‌پرست و شرافتمند ارتش ملی ایران تقدیم میشود؛ بکسانی تقدیم می‌گردد که حب وطن و احساسات میهن‌پرستانه با خون آنها آغشته و در دل دردناکشان سرشته است.

به آنهائی تقدیم می‌شود که شعار „چو ایران نباشد تن من مباد" را از صمیم قلب و صفای باطن پذیرفته و از روی ایمان به آن پای‌بند و علاقمندند و بالاخره بکسانی تقدیم می‌گردد که مخالف هرگونه استعمار مرئی و نامرئی و دشمن هر نوع تجزیه جزئی و کلی پیکر بیمار ایران مقدس و محبوب می‌باشند.

مقدمه

رفقا ، همقطاران و دوستان ارجمندم ، برای من جای بسی خرسندی است که پس از دوماه ترک خدمت ، پس از دوماه گوشه‌گیری و انزوا وبالاخره پس از دوماه محرومیت از تمام حقوق آزادی و عدالت اجتماعی ، امروز می‌توانم ، با تقدیم کتاب ، با شما صحبت کنم ، بی‌ریا درددل نمایم‌وآنچه را که بمقتضای مصالح عالی اجتماع و ملت باستانی ایران است باهمقطاران عزیزم در میان گذاشته و در اطراف آن وارد بحث گردم .

امروز ایران در سر یک دو راهی خطرناک و مهیبی واقع شده که با کوچکترین غفلت و کمترین توجهی ممکن است راه منفی پیش گیرد ، بطرف انحطاط متمایل شود وبالاخره تا مدتی از نعمت هرگونه آزادی و استقلال محروم گردد .

ملت ایران به مقتضای نوامیس خلل ناپذیر طبیعت و بحکم قانون تکامل و اصل دینامیک در حال تغییر و تحول است این تغییر و حرکت‌ما در تمام شئون اجتماعی ما اعم از مسائل اقتصادی و روابط بین افراد محسوس و مشهود بوده و تحول افکار جوانان میهن‌پرست که زائیده همین روابط و مسائل است بخوبی ظاهر و نمایان میباشد .

این جنبش‌ها ، این حرکات و این همه نغمه‌های آزادی‌خواهی وتجدد طلبی کاملاطبیعی ولازمه یک اجتماع زنده ــ یک اجتماع مترقی ویک اجتماع هوشیار و آزاد است .

در این دنیای پرآشوب ، در این دنیائی که حتی میهن‌پرستان جزائر دورافتاده اندونزی وجاوه با نداشتن وسائل کافی تن بجنگ‌های غیرمساوی داده و با نیروی عظیم امپراطوری انگلیس مصاف میدهند .

در این دنیائی که نغمه آزادی ملت‌ها در تمام اروپا طنین‌انداز است قطعا ملت کهن سال ایران حق خواهد داشت که خودرااز زیر نفوذ استعمار

طلبانهٔ کشورهای بزرگ نجات داده و با جنبش‌های ملی اجازه ندهد که باز هم گلویش در زیر چنگال خون‌آلود استعمارطلبان اروپائی و دلالان داخلی فشرده شود.

من نیز بمقتضای همین جوش و خروش و بموازات همین نهضت های آزادی خواهانه، لازم می‌دانم که در تحت چند عنوان مختلف که زنجیروار بهم بستگی داشته ولازم و ملزوم یکدیگرند حقایقی را برای شما روشن کنم. همان حقایقی که دانستنش برای شما کفر محض بوده و بزعم خائنین ودلالان استعمار مخالف مصالح عالیه ا بشمار میرود.

می‌خواهم در ضمن یک کتاب مختصر و مفید تا اندازه‌ای که برای یک جوان روشن فکر یک افسر علاقمند بایران و فرزند میهن‌پرست کشورباستانی ما ضروری است شما را برموز بعضی تغییرات غلط و برخی تفسیرات باروا آشنا کنم.

میل دارم ازروی آن بت‌های پلیدی که غالبا باعث بدبختی وبیچارگی این ملت شده‌اند پرده بردارم و باین نوع افسانه‌ها که بهیچوجه مناسب با قرن بیستم و عصر اتم نیست خاتمه دهم. بهمین جهت کتاب مختصر خود را ببخش‌های زیر تقسیم میکنم.

۱ ــ دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

۲ ــ موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

۳ ــ ترک خدمت و انزوای من

۴ ــ سیاست استعماری انگلیس و نهضت های آزادی خواهی

مقدمه چاپ دوم

کتاب اطاعت کورکورانه هنگامی نوشته شد که از طرف صدرالاشراف (دژخیم باغشاه) و سرلشگر ارفع فشار فوق‌العاده‌ای بر عموم آزادی‌خواهان وارد میشد و تمام کلوپ‌ها و چاپخانه‌ها در اشغال ژاندارم وپلیس بودوهیچ روزنامهٔ چپ یا متظاهر بچپ منتشر نمی‌گردید و در عوض دامنه تبلیغات روزنامه اطلاعات و باختر و میهن بالا گرفته و بحداکثر رسیده بود.

کتاب اطاعت کورکورانه با سبکی تازه و بیانی روشن و رسا بمنظور هدایت افسران ارتش نوشته شد وحتی‌الامکان ازطرف نویسنده کوشش‌گردید که وارد مباحث علمی و فلسفی نشود تا برای افسران و درجه‌داران ارتش که بعلوم اجتماعی آشنا نیستند قابل استفاده باشد هم‌چنین کتاب اطاعت کورکورانه برای رفع اشتباه مردم در نوع قضاوت نسبت بافسران فراری که نخبه افسران شریف ارتش بودند برشته تحریر درآمد زیرا در آن روزها تمام روزنامه‌های آزادی خواه درمحاق توقیف بودند و از طرف روزنامه‌های‌مزدور برعلیه‌افسران فراری‌تبلیغات زهرآگینی میشدکه شایسته شرافت ووطن‌پرستی و پاکی و حیثیت آنها نبود.

بهمین‌جهت کتاب اطاعت کورکورانه از شرایط نامساعدی صفحه‌صفحه در یکی از شهرستان‌های دور دست بطبع رسید و بعلت اشکال چاپ و دور بودن مؤلف تااندازه‌ای تعدادغلط های چاپی آن زیاد شد. چاپ اول‌کتاب اطاعت کورکورانه با حروف ۱۸ و قطع کوچک بعمل آمد وبدون در نظرگرفتن مقدمه واهداء کتاب در۱۶۲ صفحه بچاپ رسید ولی درچاپ دوم که حروف ۱۰ انتخاب شده و قطع آن بزرگ گردیده است صفحات متن کتاب ازهشتاد صفحه تجاوز ننمود و چون در تصحیح کتاب وقت زیاد مبذول شد تعداد غلط های چاپی نیز حتی‌الامکان تقلیل یافت پس چاپ دوم کتاب اطاعت کورکورانه بدون آنکه یک کلمه آن با متن اصلی تفاوت داشته باشد با کاغذ مرغوب و چاپ بهتر و قطع بزرگ در اختیار خوانندگان عزیز گذاشته‌میشود ضمناً ناگفته نباید گذاشت که محرک ما در انتشار مجدد کتاب اطاعت کور-کورانه استقبال افکار عمومی از این کتاب است زیرا پس از محاکمه تاریخی خسرو روزبه همه ازهم میپرسیدند مگر درکتاب اطاعت کورکورانه چه‌مطالبی نوشته شده است که مؤلف آنرا محکوم باعدام نموده‌اند و بعلت وجود علل مخففه به پانزده سال زندانی با کار تبدیل کرده‌اند؟ تاآنجا که ما اطلاع داریم حتی کرایه مطالعه کتاب اطاعت کورکورانه بساعتی ۲۰ ریال بالغ شد وعلاقه مردم‌را به‌مطالعه این‌کتاب ثابت‌نمود بهمین جهت درصددبرآمدیم که باتجدید چاپ این کتاب یکی از خواسته‌های ملت ایران را برآورده‌کنیم و از اینراه نیز به جبهه مبارزه آزادیخواهان کمک شایسته‌ای نمائیم.

بخش اول

دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

در این بخش رابطهٔ حکومت دیکتاتوری نظامی کشورهای دست‌نشانده را با سیاست استعمار که مبنی براطاعت ملت‌ها است بیان میکنم :

این سیاست در هر کشوری بنحو خاصی تجلی نموده و باعث بدبختی آن جامعه و آن ملت شده است .

سیاست چهارصد ساله استعمار موجد مذلت وتنگدستی توده‌های وسیع مشرق زمین و جنگ و خونریزی‌های موحش کشورهای اروپائی است .

این سیاست منحوس که بطور نامرئی اعمال میگردد ، غالبا بصورت ایجاد حکومت‌های دیکتاتوری نظامی جلوه میکند ودر نتیجه باعث انحطاط ملت‌ها و موجب جنگ و خونریزی میشود .

بدون شک ، جنگ بین‌الملل اول زائیده همین سیاست بود وبمقتضای

حفظ حقوق مالک الرقابی کشورهای بزرگ بوقوع پیوست. آقای ر. نامور نویسنده توانا و مدیر باشهامت روزنامه شهباز در مقدمه کتاب اختناق هندوستان مینویسد:

„آیا ندیدیم چگونه حرص استعمار هندوستان و رقابت‌های سیاسی دول مغرب جنگ عالمگیر و خانمانسوز بین‌المللی را بوجود آورد و صفحه اروپا را که عروس جهانش میخواندند مبدل بآتش‌خانه مهیبی نمود که مردمان آن مانند گرگان درنده بجان هم افتادند؟

آری برای پیدایش جنگ بین‌المللی دلایل وعوامل زیادی ذکرکرده‌اند ولی اگر حقایق و کیفیت امر را بمطالعات دقیق‌تری معروض بداریم، اگر بدانیم که ترس ووحشت بریتانیا ازاقدام سایردول برای بلعیدن هندوستان موجد جنگ بین‌الملل بود، خلاصه اگر بدانیم خاتمه این جنگ بی‌نظیر بریتانیا را از تعرض آلمان و روس باصول مالک الرقابی آن در هندوستان آسوده کرده است قبول خواهیم کرد که عامل اساسی جنگ ۱۹۱۴ اسارت هندوستان بود.

امروزهندوستان برای حصول استقلال میکوشد، موفقیت آن نجات‌آسیا وشکست آن یک جنگ قطعی عالمگیر دیگری است که بمراتب از جنگ گذشته هولناکتر میباشد" درتائید عقیده آقای نامور عملا دیدیم که این پیش‌بینی صائب بود و جنگ هولناک ۱۹۳۹ بوقوع پیوست در فاصله این دو جنگ، ملت هندوستان نتوانست طرق بندگی و رقیب را از گردن خود بردارد ولی قدرت روزافزون روسیه شوروی و انقلاب اقتصادی آن از یکطرف و قدرت نظامی فرانسه پس ازجنگ بین‌المللی اول ازطرف دیگر امپراتوری بریتانیارا بوحشت انداخت. زیرا سیاست خارجی روسیه شوروی سوسیالیستی مبنی بر آزادی اقتصادی و سیاسی ملل و مخالف استثمار و استعمار بود و امپراتوری فرانسه که درجنگ باآلمان پیروز گردیده بود از نظر نظامی برای امپراتوری

بریتانیا خطربزرگی مجسوب میشد بهمین جهت بانکهای ورشکسته آلمان و ایتالیامجددا اعتبار یافت ودو دیکتاتور عظیم‌الشان براین دوملت مستولی گردید. نیرومندی‌این دوکشوروسیله حفظ توازن سیاسی وضامن دفاع بریتانیا وتثبیت حقوق مالک الرقابی آن در تمام دنیا مخصوصا هندوستان بشمار میرفت.

نتیجه همین بازی خطرناک سیاسی ایجاد جنگ بین‌الملل دوم بودکه در ضمن خرابی‌ها و قتل و غارت‌های عجیب و وحشیانه‌ای ملت انگلستان را نیز بی‌نصیب نگذاشت و تخم فسادی را که طبقه‌حاکمه آن کاشته بود درو کرد. ولی خوشبختانه پس از این جنگ برخلاف پیش‌بینیهای سیاستمداران بریتانیا نهضت‌های بزرگ آزادیخواهی در تمام دنیا شروع شد و بریتانیااز هر طرف نسبت به تعقیب سیاست دیرین خود مابوس گردید. در خصوص نتایج انقلابی جنگ عالمگیر اخیر در بخش چهارم به‌تفصیل صحبت میکنم اینک بهتر است رشته سخن را بموقعیت مخصوص ایران کشانیده ودر اطراف حکومت دیکتاتوری و نتایج آن وارد بحث شویم.

ملت ایران که در طول چهار قرن اخیر در نتیجه سیاست استعماری همسایگان شمالی و جنوبی مکررا متحمل جنگهای خارجی و مناقشات داخلی شده و با دزدی و ستمگریهای عمال سفارتخانه‌ها و غارتگران بی‌شرم محلی ازهستی ساقط واز تمام حقوق انسانیت محروم گردیده بود، ملتی که‌آرزوی حریث و مساوات با از دست دادن صدها قربانی تنها موفق شده بودمفهوم آزادی را درلفظ ودر متن قانون اساسی بخواند و عملا از مزایای آن محروم باشد، ملتی که در نتیجه چپاول مالکین و تجار بی‌انصاف و دزدی حکام و مامورین انتظامی بخاک سیاه نشسته و در یک عدم تعادل عجیبی بزندگی سراسر نکبت و بدبختی خود ادامه میداد پس از انقلاب کبیر روسیه شوروی با داشتن ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک مستعدترین ملتی بشمار میرفت که‌آتش

انقلاب را برافروزد و خانمان ستمکاران و چپاولگران را بسوزاند .

ولی این خطربزرگ که آزادی عمل ومنافع بریتانیا را در ایران‌تهدید میکرد وبعلاوه سرمشق انقلاب سایرکشورهای آسیائی‌میشد زمامداران‌بریتانیا را برآن داشت که با استقرار یک حکومت دیکتاتوری نظامی آخرین رمق این ملت بدبخت را بگیرد و چنان بمبانی اخلاق و ملیت ما لطمه وارد سازد که از یکطرف هرگز فکر آزادیخواهی در مغز ما خطور نکند و بردگی واطاعت از اصول بردگی و نوکری عادت نمائیم و از طرف دیگر عندا لزوم برای حفظ منافع اربابان قدیمی دوش بدوش هندیها در صفوف جنگ داخلی شویم . همین ملاحظات قائد عظیم‌الشان را علم کرد وقبله عالم و فرمانروای‌مطلق ما نمود .

در مدت بیست سال دوره دیکتاتوری که منجر بوقایع شهریور گردید بیشتر جوانان این کشور مسخ محیط‌گشتند و در تحت تاثیر روزنامه‌دولتی اطلاعات وتبلیغات شوم پرورش افکارچنان ازدنیا بیخبرواز مسائل‌اجتماعی و شرایط‌آزادی بری و بی‌اطلاع گردیدند که ایران عصر طلائی ا را بهشت موعود وروابط‌آقائی وبندگی موجودرا بهترین شکل راه حل مسائل‌اجتماعی میشمردند . دراین دوره ننگین‌که تاریخ ایران رالکه‌دار وکثیف نمودسیاست استعماری همسایه جنوبی بمنتها درجه رسید و شرایط انحطاط ملت بنحـــو احسن فراهم‌گردید .

نابغه گریزپا وکرم خاک خوار ایران ودلال بزرگ استعمار که او رابقول رادیو لندن و اعتراف وینستون چرچیل نخست‌وزیر دوره جنگ بـریتانیـا خودشان آوردند و خودشان بردند از عهده ایفاء وظایف نوکری و بندگـی بخوبی برآمد وعلی‌رغم جبر تاریخ و تحولات اجتماعی زمینه مساعدی‌برای ادامه استعمار نامرئی فراهم نمود .

سیاست دیکتاتوری دوره سیاه فقط بنفع دو طبقه تمام میشد و بهمین

دلیل هم باتمام قواازآن پشتیبانی کردند ، یکی‌عناصر استعمارطلب‌خارجی که قرنها است در خلیج فارس و ناحیه جنوب ایران منافع حیاتی دارنـد و دیگری عوامل داخلی که از این آب گل‌آلود استفاده کرده وجیب‌های‌خالی خود را پر نمودند .

در اینجا باید رابطهٔ حکومت دیکتاتوری ومنافع دول استعمارطلب را واضح‌تر تشریح کنیم تا هممقطاران عزیز علت پشتیبانی لندن را از حکومت رضاشاه دریابند و به سیاهکاریهای آن خائن بزرگ پی ببرند .

میگویند هنگامیکه اسکندر کشورایران را فتح کرد بیکی از فلاسفه‌یونان نامه‌ای نوشت و در آن متذکر شد که کشور پهناور متمدن و ثروتمندی رابنام ایران فتح کرده‌ام و ارتش من قادر نیست برای مدت مدیدی استیلای خود را حفظ کند وبراین مردم حکومت نماید لطفا راه‌حلی بیندیش و مارا‌ازافکار فیلسوفانه خود بهره‌مند ساز فیلسوف در جواب‌نامه اسکندر نوشت :

افراد بی‌شخصیت و پست را برآنها مستولی کن و وسائل فقر عمومـی را فراهم نما تا آن افراد بطمع جاه و مقامی که بر خلاف استحقاق ولیاقت خودبدست آورده‌اند در نوکری وفرمانبرداری تو صمیمی باشند و ملت‌گرسنه هم بجز تلاش معاش در صدد اقدام دیگری برنیاید .

درکودتای ۱۲۹۹ نصایح همین فیلسوف یونانی در گوش مردان‌سیاسی کریدرهای وزارت امور خارجه لندن طنین‌انداز بـود و در انتخـاب مسـتر ضیاءالدین طباطبائی و رضاخان میرپنج آنها را هدایت کرد . مستر ضیاء ـ الدین در مدت کوتاهی سند بی‌لیاقتی خود را امضاء نمود و کابینه سیاهش که متکی بهیچ حزب و دسته‌ای نبود و فقط در اوایل کار از طرف مقـامـات انگلیسی تقویت میشد محکوم بسقوط گردیده و در عوض رضاخان سردارسپه که در بین قزاقها عده‌ای طرفدار داشت بجای او مامور تشکیل کابینه شـد زیرا این مرد قلدر بی‌سواد که فرمانروای مطلق ارتش آن روز بود برای ایفاء

وظائف استعمار طلبانه مناسب‌تر بنظر میرسد بخصوص آنکه احمدشاه قاجار هم درسرمیزنهار سیاسی لندن باقرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کرده وعلاقه‌مندی بایران و میهن‌پرستی خود را ثابت نموده بود . بطور خلاصه اینها عواملی بودند که بالمآل سردار سپه را قادر مطلق و دیکتاتور عظیم‌الشان ایران ساخت . اینک پس از مختصر توضیحی که راجع به روی کار آمدن سردار سپه دادیم باید رابطهٔ حکومت دیکتاتوری ومنافع دول استعمار طلب را بیان نمائیم .

مهمترین رابطه‌ای که در اینخصوص قابل ذکر است :

مساعد بودن حکومت دیکتاتوری برای تحمیل شرایط استعمار به ملت می‌باشد .

مهمترین شرطی هم که برای مساعد نمودن زمینه استعمار مرئی یا غیر مرئی یک ملت ضرورت دارد همانا سلب‌آزادی وعادت دادن مردم به‌توسری خوردن و پستی و بندگی و تنزل خصائل آزادگی و حریت افراد است . در اینباره اگر از انصاف نگذریم ، در دوره سیاه بیست ساله و در تحت لوای قائد عظیم‌الشان ، ارتش در درجه اول و امنیه و پلیس در درجه دوم رل اساسی ومهم را بعهده داشتند ، ازاینکه ارتش را در درجه اول قرار میدهم عصبی نشوید وفورا قضاوت نسنجیده نفرمائید . ارتش ایران علاوه بر رل اساسی مخصوص خودقدرت بزرگی‌بودکه باتکاء آن نیروی بی‌اهمیت‌شهربانی و قدرت ناچیز امنیه میتوانست به‌کثافتکاری ، دزدی ، قتل ، جنایت ، بی‌عصمتی و بی‌ناموسی خود ادامه دهد والا اگر برق سرنیز ارتش در رژه‌های میدان‌جلالیه نبود سرپاس مختار باتمام پاسبانان شیره‌ای خود قدرت تحمل مشت دویست نفرراهم نداشت واین‌سازمان عجیب جاسوسی که‌برای‌اختناق مردم ، برای خفه کردن نغمه‌های آزادی وبرای هزارگونه جنایت‌وظلم‌وآدم‌کشی بوجودآمده‌بودنمی‌توانست درمقابل‌دندان‌وچنگال زنان ومشت وچوب

مردان بیچاره و مظلوم پایتخت مقاومت کند . وجود همین ارتش اجازه داد که سازمان پیشاهنگی باآن افتضاح و کثافت بوجود آید وپیش‌آهنگی را در دنیا ننگین‌کند آقای حکمت وزیرفرهنگ باتکاء همین ارتش بود که زیباترین دختران معصوم وبی‌گناه را به‌پیشگاه ولایت عهد وقت و شاهپور علیرضا و سایر شاهپورها تقدیم میکرد و تقرب بیشتری میجست مگر بجز بیم مرگ و ترس ازتبعید وحبس عامل دیگری وجودداشت که سرتیپ . . . . . وهمردیف سرتیپ . . . . و . . . . الدوله و غیره هزارگونه ناملایم وبی‌عفتی به‌بینند وجرات نفس کشیدن نداشته باشند ؟ آزادی قدرت ارتش مورد سوء استفاده امنیه و پلیس و قدرت هر سه مورد سوء استفاده مقامات عالی و دشمنان خارجی‌ایران قرارمیگرفت . اگر از شما سئوال کنند چرا قدرت‌ارتش بجای آنکه برای حفظ ناموس ملت ، بکار رود مورد سوء استفاده واقع شده‌و در راه دست درازی به ناموس و جان و مال بکار افتاده است چه خواهید گفت ؟ آیا شما هم مثل سرلشگر ریاضی میگوئید ارتش آلت دست قوه مجریه است و اگر هیئت حاکمه دست راست باشد بنفع آنها و ضرر اکثریت ملت بیچاره وبینوا استعمال میشود ؟ آری‌همین اطاعت کورکورانه بی‌معنی وهمین طرز تفکر غلط‌بود که ما را برخلاف وجدان وبرخلاف شرافت ، برخلاف مصالح میهن و ملت ایران و فقط‌بنفع سیف‌پور فاطمی‌ها ، مسعودیها ، ملک مدنیها و . . . . و اداره بعمل و جانبازی میکرد . شما تصور می‌کنید رابطه اطاعت کورکورانه مادون نسبت به مافوق و اینگونه روابط‌ریاست و مرئوسی زائیده اتفاق بود وبدون‌نقشه معین بوجودآمد ؟ سردار سپه فقط‌روی‌عادت، عصا و شمشیر و چنار و لوله توپ را بوزراء بوکلا وبافسران عالیرتبه حواله میداد ؟ زهی تصور باطل ! در اینجا باید اندکی دقت کرد و نسبت باصول منطقی بی‌اعتنا نماند ــ هیچ معلولی بدون علت نیست و تمام پدیده‌ها و حوادث عالم بایک رشته روابط علت ومعلولی معین ومشخص بهم پیوسته‌اند

منتها اگرمانسبت باین روابط جاهل باشیم برای تسکین خاطر خود لفظ پوچ اتفاق را میسازیم وفکر تنبل خود را از پژوهش وکنجکاوی باز میداریم .اینک علت‌العلل ایجاد آنگونه روابط ریاست و مرئوسی ویا بهتر بگوئیم آقائــی و غلامی و یا خدائی و بندگی را تشریح میکنم :

در دانشکده افسری جوان هوسران و بی‌عصمتی مثل علیرضا به‌پیرمرد بیچاره و سرباز کهن سالی مثل سپهبد یزدان‌پناه فحش میداد و اوهم‌ناچار دست بدامان سروان فولادوند مربی نظامی والاحضرت میرد تا مابین آنها را اصلاح کند و ملاطفت شاهپور شوخ چشم را نسبت باو جلب نماید منطقـا در نتیجه همین نوع رابطه ریاست و مرئوسی ، یزدان‌پناه هم پس از هــزار مرتبه بله بله قربان گفتن و خود را غلام ا معرفی کردن وقتی از پنجره‌اطاق کار خود در عمارت قدیمی دانشکده افسری ناموزونی پای سروان شیوا را در تمرین رژه مشاهده میکردبدون هیچ ملاحظه‌ای درحضور دانشجویان احتیاط و داوطلب دانشکده افسری باو فحش پدر سوخته میداد و سرهنگ برخوردار فعلی را در موقع تصدی فرمانده گروهان پیاده ستوانی بباد هزار گونه فحش وناسزا میگرفت . در همین دانشکدهٔ افسری ستوان‌یکم مجیدی (سرهنگ‌دوم مجیدی فعلی) موقعی که در مراسم شامگاه برای ادای احترام بگروهان سوم افسری فرمان عقب‌گرد داد چون دانشجویان خسته بودند و عقب‌گردمطابق میل تیمسار معظم صورت نگرفت مورد بی‌مهری شدید واقع شد و عکس‌العمل آن اذیت عجیب و وحشیانه‌ای بود که نسبت بدانشجویان اعمال کرد و در روز تیراندازی دانشجو قائم‌مقامیرا بقصد کشت مورد تنبیه بدی قرار داد . تیمسار شقاقی از ترس شاه بی‌هوش میشد و قلبش میگرفت ولی در اطاق‌موزه بروی دانشجویان پیومیانداخت وآن‌ها را بشلاق می‌بست خلاصه روزی‌نبود که از این نوع اعمال یک یا چند مرتبه اتفاق نیفتد و من و شما با چشم‌خود مشاهده بکنیم .

همه اینها در زیر ماسک **اطاعت کورکورانه و قدرت نامحدود رؤسا**اجرا میشد . در زیر همین نقاب باعماق فکر دانشجو فرو میکردند که سرباز باید مطیع و توسری خور باشد باید قدرت تحمل ناسزا شنیدنش زیاد شود وبنام سربازی بهرگونه پستی تن دردهد . با شما هستم ا میدانید نتیجه این نوع تربیت چه‌شد؟ ملتفت هستید که چگونه با دست خود وسیله بدبختی‌خویش و ملت بیچاره را فراهم کردیم ؟ آیا هنوز در خواب هستیم وبــه پیــروی از بخشنامه‌های مسموم ستاد ارفع روزنامه باختر و اطلاعات را میخوانیم ؟!

در این‌باره باید مختصر توضیحی بدهم و تا آنجا که مقدور است شما را بیدار کنم :

نتیجه این نوع تربیت ، نتیجه همین تربیت بندگی در مقابل روسا ، نتیجه قبول فرضیه غلط اطاعت کورکورانه **انحطاط قطعی ملی و کوچکتریــن اثرش شکست افتضاح‌آورشهریوربود .** یعنی شکستی که تاریخ ایران را لکه‌دار کرد ، شکستی که ثابت نمود هیچگونه رابطه‌ای بین مردم اینکشــور و آب و خاکشان وجود ندارد برای آنکه مطلب بهتر روشن شود باید رابطه منطقـی و فلسفی این حادثه را بیان کنم :

وقتی دانشجوی دانشکده افسری بکتک خوردن و ناسزا شنیدن عادت کرد وقتی دانشجو دید که یک مقام عالی نظامی از نابغه عظیم‌الشان فحش ناموس میشنود ودم نمی‌زند ، وقتی فهمید که یک سرلشگر هر دفعــه پس‌از سرکشی شاه بدانشکده افسری قلبش میگیرد و تا یک هفته خدمت راترک‌می‌گوید اولاً فحش شنیدن و توسری خوردن و هرگونه پستی را فوق‌العاده‌طبیعی تلقی نموده و امری عادی میشمارد ثانیاً اگر بعنوان عمل مقابله و با خالــی کردن عقده‌های دل هم شده باشد بزیر دستان خود فحش میدهد و به‌آنها ناسزا میگوید باسرباز مثل حیوان رفتار میکند واو را بنده و عبد وعبیدخود میداند و هیچ گونه حد و مانعی هم برای آن قائل نیست وقتی چنین افسر

جوانی‌با این روحیه خراب بسربازخانه قدم میگذارد و عملا می‌بیند که فرماندهان عالیرتبه مقام اسب مجار وقاطر توپ‌کش رابالاتر ازسرباز بلکه مهمتر از افسر میدانند و وقتی با گوش خود میشود که سرلشگر کریم آقا، چنار و لوله توپ و هرچه در اطراف خود ببیند بسرهنگ سید عباسخان حواله میدهد و او هم با عبارت کثیف **اطاعت میشود قربان** همه را بسمع قبول می‌پذیرد.

قطعا در مدت کوتاهی رابطهٔ انسان با انسان را فراموش میکند و دور شخصیت و آزادی قلم قرمز میکشد.

همین روحیه خراب و مسموم باعث میشود که سرشیب زندیه در شیراز رسما بناموس افسران زیر دست خود و دختران خوانین و تجار شهر تجاوز می‌کند و هیچکس یکمثقال سرب نثار او نمی‌نماید.

همین طرز تربیت و همین قسم اخلاق که مخصوص مستعمرات است به سرلشگر مقدم قدرت میدهد که درکردستان بزن هر افسری که طمع کرد او را بماموریت بفرستد و غالبا افسران شرافتمند برای آنکه از تعرض فرمانده عالیرتبه‌خود مصون بمانند ناچار میشوند با ۶۰۰ ریال حقوق خرج یک‌منزل را در ولایت خود و خرج خود را در منطقه ماموریت نظامی لشگر عهده‌دار گردند.

میخواهید چنین افسری برای جبران کسر مخارج خود دزدی نکندوکم کم درنتیجه چشیدن طعم پول بتقلید ازافسران عالیرتبه فعلی وقتی‌بدرجه سپهبدی رسید چهارصد کنتر برق نداشته باشد؟

آیا همین افسر به‌مفهوم فداکاری مطابق میل خود تغییراتی نمیدهد؟ و میهن را از دریچه دیگری نمی‌بیند؟ برای چنین کسانی یکنفرخارجی‌هزار بار بهتر از زندیه و مقدم نیست؟ وباز هم انتظار داریم چنین افسری برای میهن امثال آقای زندیه فداکاری کند؟.

از اینها که بگذریم اگر در رابطهٔ بین فرماندهان و سربازان دقیق شویم و نتیجه حاصله را در زیر میکرسکب کنجکاوی و پژوهش قراردهیم می‌بینیم سربازی که درمدت دوسال خدمت دائما کتک میخورد و فحش‌میشنود و هر روز بوسیله گروهبانان گرسنه و مستحق تلکه میگیرد صفت درستکاری را بکلی ازدست میدهد وفاقد شخصیت فردی و اجتماعی میشود. همین سرباز بدبخت پس‌از اینکه با نثار سی شاهی صاحب سوزاک و سیفلیس شد وبخانه پدری خود بازگشت نمود در حینی که از عواقب سیفلیس بی‌خبر است واگر هم مطلع باشد قدرت مالیش اجازه مداوای او را نمیدهد این تحفه خاتمهٔ خدمت سربازی را اول بزن بدبخت و در مدت کوتاهی بتمام خانواده و بالاخره تمام ساکنین ده سوقات میدهد. ای کاش که بدبختی این گروه از مردم که طبقه زارع این کشور نفرین شده را تشکیل میدهند بهمین‌جا خاتمه مییافت و از شر زالوهای جامعه خلاصی داشتند. این بیچاره‌گان در حینی که با درد و مرض، با سرما و گرما، با گرسنگی و بی‌لباسی، با آفتاب سوزان وسرمای شدیدکوهستان گلاویز بوده وباطبیعت سر پنجه نرم میکنندماموربن امنیه مثل بلای آسمانی برسر آنها نازل میشوند. این مامورین غلاظ‌وشداد ژاندارم بمرغ و جوجه، بگوسفند و گاو و بالاخره بشیر و کره آنها قناعت نکرده و بجان و ناموس‌آنها تخطی میکنند. درست بخاطر دارم درسال ۱۳۱۷ که عضو کمیسیون بازرسی لشگر خراسان بودم کمیسیون تصمیم گرفت هنگ سوار بیرجند را بازرسی کند بیرجند تا شهر مشهد ۸۴ فرسخ فاصله دارد. موقع حرکت بما گفتند غذا و حتی آب را از مشهد با خودتان ببرید و مبادا در هیچ خانه دهاتی یا قهوه‌خانه‌ای در راه ذره‌ای غذا خورده و یا جرعه‌ای آب بنوشید وقتی علت امر را استفسار کردیم جواب دادند درتمام طول راه مردم بلا استثناء سیفلیتیک هستند ولی ما عملا دیدیم که از یک طرف صاحب تراخم و سیفلیس و از طرف دیگر بعنوان مسکن درد و دوای

فراموشی و بدبختی‌ها یکسره به‌افیون معتادند هر انسان سنگدلی که چشم‌های قی‌آلود وتراحمی بچه‌ها را که غالبا دراثرسیفلیس ناقص‌الخلقه بودند ودرمیان خاک وخاشاک مثل کرم‌خاکی غلط میزدند مشاهده میکرد ودختران دوازده ساله را با چهره‌های زرد و رنگهای پریده بدون لباس حتی بدون شلوار میدید بی‌اختیار بآنها شفقت مینمود و تا حد توانائی کمک می‌کرد ولی همین بیچارگان از فشار وظلم امنیه بی‌نصیب نبودند ویک ستوان چپ امنیه رئیس امنیه قائنات در منزل خود رادیو (با باتری) داشت ودر میان آنهمه ضجه وناله آهنگ رقص وآوازمیگرفت وبه‌لذت میگساری خود میافزود . از شما چه پنهان باید با نهایت انفعال اعتراف کنم که در آن روزها من‌هم مثل اغلب جوانان این کشور مسخ رژیم بودم وچشم به‌معجزه نابغهٔ عظیم‌الشان داشتم . آن روز من سلسله منطقی دلایل بدبختی و فقر عمومی را پژوهش نمیکردم و مثل اینکه معتقد بودم این مردم اصلا بدبخت خلق‌شده و باید بدست قائد توانا نجات یابند زحمت هیچگونه فکری را بخود راه نمیدادم .

ولی پس از وقایع شهریور و بالا رفتن پرده کم‌کم چشم و گوشم بازشد و با حقایق تلخی آشنا و روبرو گشتم اکنون از شما می‌پرسم آیا انتظارداریم کسی‌که درمنجلاب اینهمه بدبختی غوطه‌ور است بخاطر وطن امثال کازرونی حاج علینقی ــ نیک‌پور ــ سید ضیاء ــ سپهبد امیر احمدی ــ سرلشگر کریم آقا ــ سرلشگر خدایار خان ــ مسعودی و . . . . . جان خود را فدا نماید ؟آیا میتوان مطمئن بود که معنی توسری و شلاق از دست درجه‌داران ارتش و مامورین ژاندارم و پلیس با کتک و شلاق سرباز هندی و اردنگی سربازان امریکائی و انگلیسی برای او فرقی دارد ؟ آیا فحش شنیدن از دهن سرباز هندی و استماع هزارگونه ناسزای عجیب و غریب که مخصوص امنیه و پلیس ایران است برای او تفاوتی میکند ؟ وانگهی افراد یک ملت موقعی میجنگند

و هنگامی فداکاری میکنند که جان و مال و ناموسشان در معرض خطر باشد آیا ما میتوانیم با جرات ادعا کنیم که اهالی این کشور تاکنون امنیت‌جانی و مالی و قضائی داشته‌اند ؟ وقتی ملتی صاحب جان و مال و ناموس خود نبود آیا آنقدر احمق است که آنها را برای دیگران حفاظت کند وخودش از دور نظاره نماید مگر چپاول سرلشگرها و دزدی فرماندهان عالیرتبه خود را فراموش کرده‌ایم مگر همین‌ها نبودند که حتی بجیره ناقابل نفرات هم‌چشم طمع داشتند و گاری گاری برنج و روغن و قند بمنزل فرمانده لشگر فرستاده می‌شد ؟ مگرنه‌اینکه پدران ومادران بدبخت‌دختران پیش‌آهنگ باحالت تب درمیان کثافت وفقرغوطه‌وربودند وشاهپورعلیرضا بانگاه ناپاک خودبعصمت آنها چشم طمع دوخته بود . مگر فراموش کرده‌ایم که کشتن امثال فرخی‌ها مدرس‌ها ــ ارانی‌ها ــ جهانسوزها و . . . . . چنان تسمه ازپشت ملت کشیده بود که امنیت جانی خود را یکسره فراموش‌کرده بودیم ؟ آیا نداشتن هیچ‌گونه امنیت و پایمال شدن همه‌گونه حقوق و شخصیت فردی و عادت دادن مردم بتوسری خوردن و تن دادن بهرنوع پستی عوامل شکست افتضاح‌آور شهریور و نشانه مسلم انحطاط ملی نبود ؟ ا و آیا قدرت ارتش و سوء تربیت افسران وگنگ وبی‌خبر بودن آن‌ها نسبت بمسائل اجتماعی مسبب اصلی‌این واقعه شوم نیست ؟ وسیاست حکومت دیکتاتوری شرایط اینهمه بدبختی را فراهم نکرده است ؟ بنابراین بهوش‌آئید وقدر و منزلت خود را دریابید ــ شما در مقابل نسل آینده مسئول هستید ــ شخصیت اجتماعی خود را بسنجید ــ زیربارنفوذ غیرقانونی روسا نروید ــ بافراد زیر دست‌خودآزادی عمل و شخصیت فردی بدهید و آن‌ها را نسبت بوظایف سنگینی که بعهده دارند آگاه سازید .

ما وظایف بزرگی بردوش خود داریم اول باید دست عناصر ناپاک و نفوذ آنهائی را که ایران را ملک مطلق خود میدانند از این صحنه کوتاه

کنیم باید کشور ایرانی بخاطر آسایش اکثریت ملت بوجود آوریم که مطابق تعریف خودمان باشد نه اینکه در تفسیر سید ضیاء و سیف‌پور فاطمی صدق نماید آن وقت متفقاً از تمام منافع آن دفاع کنیم و خون ناقابل‌خودرابرای آن فدا نمائیم . اگر غیر از این راه طریق دیگری پیش گیریم و به پیروی از فرمول غلط اطاعت کورکورانه خودرا دراختیار ارفع یا ریاضی بگذاریم بخود و کشور و ملت و پرچم ایران خیانت کرده‌ایم . بهمین دلیل ما بایدبمفهوم و مقصود این اطاعت کورکورانه درست پی ببریم و آن را کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم .

منظور از اطاعتی که در ارتش‌های ارتجاعی کلمه کورکورانه را بآن افزوده‌اند اطاعت ازدستورات فنی وجنگی است زیرا معمولا اگر فرماندهان ارتش در تمام مراحل افسران تحصیل کرده و لایقی باشند نظر باینکه فرماندهان مقام‌های بالاتر ، افق بازتر و روشن‌تری را می‌بینند و مفروضات و اطلاعات و معلومات بیشتری در دسترس خود دارند و بعلاوه از افسران و درجه‌داران زیردست خودکارآزموده‌تر ومجرب‌تر هستند حق خواهندداشت تاکتیک خود را در حیطه فرماندهی بزیردستان‌خویش تحمیل‌نمایندمعذالک در مواردیکه زیردستان صحیحاً تشخیص بدهند که نظریه خودشان مقرون‌به موفقیت بیشتری است حق خواهند داشت با مسئولیت کامل خود از دستور مافوق عدول نموده و نظریه خود را بکار بندند ولی آنهائیکه میخواهند ارتش را چشم بسته و کور در راه منویات کثیف خود و برضرر منافع اکثریت بطور بنده‌وار وبی اراده بکار ببرند اطاعت کورکورانه را بطرز عجیبی تعمیم داده و از آن تفسیرات ناروائی کرده‌اند . می‌گویند امر رئیس ولو آنکه غلط وخیانت محض هم باشدحتمی‌الاجرااست وفقط می‌توانید حکم کتبی‌دریافت دارید . مگر سرگرد نیو و پاسیار نادری در اجرای اوامر خائن بزرگ سرتیپ البرزسرپیچی نکردند ونام نیک خودرا درتاریخ آزادی ایران ثبت ننمودند

اگر درواقعه ۱۷ آذر که یک بازی کثیف ومانور سیاسی بیشتر نبودافسران ارتش با چشم باز حقایق را می‌دیدند و بخاطر آن مقام عالی غیر مسئول ملت را بمسلسل نمی‌بستند امروز جنبش آزادیخواهی صد برابر شده بود و اگر مامورین قتل سرهنگ پولادین‌ها و جهانسوزها و محکومین باغشاه و . . . از اطاعت کورکورانه عدول میکردند امروز کشور ما غیر از این بود که حالا هست .

ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم غیرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت ، فرمول اطاعت کورکورانه را زیرپامی‌گذاریم و دهن آمر را هرکس و در هر مقامی که باشد با سرب پر میکنیم باید بامر وجدان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فلک زده این مملکت و بنفع طبقه حاکمه است سرپیچی نموده ولوله‌های مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصرهای باشکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بیچاره رااز آنها بگیریم و حقشان را باز ستانیم .

چنانکه بیان کردیم در تحت عنوان همین اطاعت کورکورانه سیاست مخرب دیکتاتوری وابسته بسیاست استعمار بود بخوبی پیشرفت کرد و ملت را بخاک سیاه نشاند و از آنها سلب شخصیت و حقوق آزادی نمود وبالاخره با انحطاط اخلاق ملی و فراهم نمودن زمینه شکست شهریور ما را بین سایر ملل و نسل ما را در پیشگاه تاریخ پر افتخار ایران شرمنده و سرشکسته ساخت .

ملل یوگسلاوی در مقابل هجوم وحشیانه آلمان مردانه جنگیدند وپس از آنکه ارتش منظم آنها نابود شد با تفنگ بطور غیر منظم نبرد را ادامه دادند .

این جنگ نامساوی که نشانه میهن پرستی و دلیل زنده بودن ملل یوگسلاوی بود آنقدر ادامه یافت تا آخرین سرباز هیتلری معدوم یا اسیر

گردید .

آری یوگسلاوی بهیچوجه تسلیم دشمن نشد و فاتحانه شرافت‌ملی‌خود را حفظ کرد .

کشور کوچک یونان در مقابل سیل ارتش موسولینی مقاومت کرد و آنرا وادار بهزیمت نمود وبالاخره در مقابل ارتش آلمان دلاورانه مصاف داد و افتخارات تارخی خود را حفظ کرد دلیل آنهائی که میگویند ضعیف نباید باقوی سرپنجه نرم کند متکی بجبن وهراس است والا فداکاری مفهوم دیگری ندارد .

اگر من بدانم در مبارزه‌ای که در پیش دارم صددرصد موفقیت خواهم داشت ، دخول من در مبارزه حاکی از فداکاری من نیست . آری ملت یونان و یوگسلاوی مردانه فداکاری کردند و شرافت تاریخی خود را حفظ نمودند اگر ملت ایران با یک ضربه از پای درآمد و در مقابل تجاوز اجانب هیچگونه مقاومتی نکرد ، تربیت بیست ساله حکومت دیکتاتوری عامل اصلی آن بود دراین مدت باکمال تردستی شرایط اقتصادی ورابطه آقائی و بندگی اینگونه استعمارهای نامرئی وانحطاط اخلاقی ملت فراهم شد وبشکست بدون‌مقاومت شهریور منجر گردید .

اگر افسران و درجه‌داران شرافتمند به بقای ملت ایران مقدس علاقه دارند باید به‌سختی از دیکتاتوری بیزار باشند وباکسانی که میلیتاریسم را تجدید میکنند وبرای بهره‌برداری بیشتری بنفع خود و اربابان‌خویش حزب نهضت ملی را بوجود میآورند مخالفت نماید درست دقت کنیدوچشم‌وگوش خودرا بازنمائید **ایجاد حزب نهضت ملی وبرقراری رژیم میلیتاریست‌دنباله همان سیاست ۲۰ ساله است** والا ماهی سیصد هزار ریال مخارج تشکیلات حربی از طرف مقامات غیر مسئول پرداخت نمیشد و در نگاهداری ارفع این همه اصرار و ابرام نمی‌گردید . افسران و درجه‌داران شرافتمندومیهن‌پرست

ارتش! روی سخن من با شماست بیائید کلاه خود را قاضی کنیم و بوضع فلاکت‌بار ارتش با نظر دقت بنگریم .

مگر ما از میلیتاریسم دورهٔ گذشته چه نفعی برده‌ایم که امروز هم‌برای تجدید و تثبیت آن اقدام نمائیم . تنها استفاده مشروعی که افسران ارتش میکردند این بود که بیش از حق قانونی بدرشکه‌چی باج نمیدادندوموجرهم برخلاف تمام موازین حق و عدالت نمی‌توانست سالی دو مرتبه کرایه خانهٔ آنها را زیاد کند .

بهمین جهت هر وقت درشکه را صدا میزدند میگفت مسافر دارم یا متعذر بباز کردن درشکه و رفتن بطرف اصطبل میشد . موجرین هم اصولا خانه خودرابافسران کرایه‌نمیدادند . بخاطر دارم که در اهواز محله‌ای‌بنام (دوب) وجود داشت که نظیر ناحیه ۱۰ تهران بود . هر وقت افسری‌بلشگر اهواز منتقل میشد دژبان پادگان خانه یکی از معروفه‌ها را بزور برای‌اوخالی می‌کرد در نتیجهٔ این عمل افسران هم محله و همسایه معروفه‌ها بودندوفقط رفت و آمد این دو طبقه در آن محله طبیعی و خالی از منظور بنظر میرسید اگر درست دقت کنیم طبقه افسر و درجه‌دار ارتش در دورهٔ میلیتاریسم بیش از سایر طبقات تحت فشار بی‌چیزی وبدبختی واهانت وترس وحبس و زجر بود . افسران صورت خود را با سیلی سرخ میکردند وبا جیب خالی در خیابان‌های اسلامبول ولاله‌زار قدم میزدند ، ازقوت لایموت همسروفرزندان خود میکاستند تا برای حفظ حیثیت ارتش لباس خوب بپوشند ولی بالاخره سر آنها فاش شد و شعر عامیانهٔ « زن افسر مشو افسر فقیره . . . » وضع رقت آمیز داخله زندگی آنان را برملا کرد . **آن وضع ملت واین هم وضع افسر.**

آیا بازهم ما حاضریم چنین خیانتی را بخود و ملت ایران هموار کنیم و با دست خویش با ایجاد میلیتاریسم و تهیه زمینهٔ دیکتاتوری ، میهن مقدس ایران رابطرف انحطاط سوق دهیم ؟ . بعقیده من هیچ افسر شرافتمندی‌باین

همه پستی راضی نمی‌شود و عاملین ایجاد حزب نهضت ملی را که در صدد تجدید میلیتاریسم هستند بسختی خائن وبی‌وطن میخوانند . افسران ارتش میدانند که ارفع میلیونر عامل کثیف خارجی و دلال استعمار اجانب است . ارفع برای حفظ یک گردان گاو ولارک و لیره‌های خود کمر غلامی خارجیهارا محکم بسته است و خانم انگلیسیش جاسوس معروفی است که مدت‌ها بانصب عبارت «بسم الله الرحمن‌الرحیم» در روی سینهٔ خود میان بومیان افریقـا جاسوسی نموده و از سالهای پیش تاکنون بمعیت شوهر عزیزش بهمین شغل مقدس ادامه میدهد ! فقط امثال ارفع واخوی ومردپلیدی مثل سرگردضرغام که چهره‌اش حاکی ازقلب سیاه و چشمانش دلیل کوتاهی و کوری عقل اوست میتوانند برای بازگشت میلیتاریسم کوشش کنند و افسران آزادیخـواه را ماجراجو و خائن بنامند . همین متملقین و استفاده‌چیها که بوئی از میهن‌پرستی و شرافت نبرده‌اند مقام عالی و ساده لوحی را ملعبه بازیها و منافع خطرناک خود قرار داده و دیر یا زود نابغه و دیکتاتور عظیم‌الشان دیگری برای نابودی این ملت بدبخت میپرورانند . ما نباید اجازه بدهیـم چنین روزی تجدید شود وحیات ملی‌ما راتهدید نماید . همیشه ملت ایران‌ازدست قبله‌های عالم‌رنج‌هاکشیده وسختی‌ها دیده است . همین قبله عالم‌مرحوم ، اهالی مازندران و گرگان و بجنورد و . . . . را بخاک سیاه نشاند و قصر-هائی به تعداد جزایر اوقیانوس‌کبیر در قلب پای تخت و سعدآباد بوجود آورد . سالی میلیون‌ها لیره ببانگهای خارجی فرستاد وملت ایران لخت و گرسنه وبی دوا در زیر شلاق ژاندارم وپلیس جان داد . کشور را از شخصیت های آزادیخواه و شرافتمند خالی نمود و یک مشت اراذل و اوباش خونخوار و پست را بر ملت مستولی کرد . اینک که رشتهٔ اتصالـی و منطقـی روابـط دیکتاتوری و فقر عمومی با سیاست استعمارطلبی روشن شده است ببینیـم عمال‌استعمار ازیک حکومت دیکتاتوری دست‌نشانده چگونه استفاده‌اقتصادی

مبرند و قبله‌های عالم که قادر و متعال و فرمانروای مطلق وبلا معارض ملت بدبخت هستند چگونه وظیفه‌نوکری ومراتب چاکری خود را انجام میدهند . در این زمینه مسائل گفتنی بسیار است ولی ما بملاحظه رعایت اختصار بـا استفاده از کتاب نفت بمسئله اهداء و تحدید قرارداد نفت دارسی اکتفـا میکنیم تا بار دیگر با ارقام ضرر قبله‌های عالم و خیانت جبران‌ناپذیرآنها را نسبت بملت فقیر ایران ثابت نموده باشیم :

یکروز قبله عالم مظفرالدین شاه قاجار یکی از اتباع استرالیا را مورد عنایت و لطف مخصوص خود قرار میدهد و «خاطر خطیر ملوکانه ازراه‌لطف ومرحمت بهویلیام ناکس دارسی و با خلاف او و عمال او و دوستان او اجازه مرحمت میفرمایندکه برای مدت ۶۰ سال‌درسرزمین ایران تحقیقات‌وتفتیشات نموده چاه حفر نماید بهر عمق که مایل باشد و نتیجه محصول زیر زمینی‌هر چه باشد حق بلامانع او تلقی شود» و خلاصه مال ملت را به باد میدهدواز کیسهٔ فقراء حاتم بخشی میکند ، ۳۲ سال بعد «بدون آنکه کسی از باطن‌امر بطورصحیح خبر داشته باشد دولت ایران بدون مقدمه در اواسط سال ۱۳۱۱ شمسی مطابق اواخر سال ۱۹۳۲ میلادی امتیاز نفت جنوب را لغو نمود . در آنروزها شور غریبی در سکنه ایران پیدا شد ، جراید وقت آنرا با یک آب و تابی جلوه‌دادند ، مجالس شادی وسرورتشکیل گردید که امتیاز نفت جنوب لغو شده . در همان روزها هم اشخاص مطلع پیش‌بینی میکردند **که این عمل لغوامتیاز برای تمدید مدت امتیاز است** ومآل‌کاررا چنین پیش‌بینی میکردند در واقع هم همینطور شد .

بیست و هشت سال زیادتر بآخر امتیاز نمانده بود و این ۲۸ سال‌هم درعصر یک ملتی‌که دوهزار وپانصد سال تاریخ روشن و برجسته داردچندان وقت زیادی نبود وبزودی سپری میشد درآنوقت تمام موسسات شرکت بدون چون و چرا بموجب همان امتیاز بدولت و ملت ایران تعلق میگـرفت ولـی

مصلحین خیراندیش بواسطه قول و قرارهائی که سالهای قبل برای رسیدن بمقامات عالیه بمقامات عالی دولت ذینفع داده بودند نمی‌توانستند صبر و تحمل را پیشه خود سازند و بگذارند این بیست و هشت سال که در عصر یک چنین ملتی بیش از چند روز نمود ندارد سپری شود و ملت ایران بحق خود برسد آنهم حقی که میلیون میلیون لیره ارزش دارد و فقط به یکصد هزار فرانک واگذار شده است » .

بالاخره بفرمان قائد عظیم‌الشان که برای چنین روزهائی سر اریکه سلطنت جلوس فرموده بودند و بدلالی تقی‌زاده لندنی که سمت وزارت دارائی را داشت امتیاز دارسی تجدید شد وطبق حساب دقیق آقای دکتر مصدق نماینده باشهامت و دانشمند تهران « ۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ بملت ایران ضرر رسید و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در یک معامله ۱۶ بیلیون و یکصد وبیست و هشت میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید ما در روزگار دیگر نزاید کسی را که بیگانه چنین خدمتی کند » .

در آن روزها هیچکس جرات نداشت برخلاف تمایل قبله عالم سخنی بگوید ویا چیزی بنویسد . آن روز دیکتاتور ایران می‌بایست از اربابان خود حق‌شناسی کند و وظایف نوکری را بضرر اربابان حقیقی یعنی ملت ایران انجام دهد این حق‌شناسی یکسره بر روی بقای ۱۵ میلیون نفر که حکم‌بنده او را داشتند قلم قرمز کشید . موضوع نفت موضوع بی‌اهمیتی نبود . بقول لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان « موتلفین روی امواج نفت بطرف فتح و پیروزی روان‌شدند » وبقول کلمانسو سرفرانسه « هریک قطره نفت ارزش یکقطره خون دارد » و اینک بنا بهمین اهمیت نفت است که بوین وزیر امور خارجه دولت کارگری انگلستان میگوید « ما در جنوب ایران و خلیج فارس منافع حیاتی داریم » بنابراین مسلما در مییابیم که انتخاب ملک مدنی و عباس

مسعودی وعلی‌دشتی وانوار واعتبار و . . . . روی اتفاق نیست و رضاشاه بیجا صاحب جان و مال و ناموس این ملت نمیشود . موضوع نفت تنها یکی از لطمات دوره دیکتاتوری وتحریم آزادی گفتار ومجامع بود که بوکالت از طرف ملت صورت‌گرفت . این خیانت اصولا قابل بخشش نیست . این ضرر جبران‌ناپذیر نتیجه سلطه حکومت دیکتاتوری رضاشاه بود که بپشت گرمی ارتش بنده و بی‌روح ، ارتش کور و نفهم و ارتشیکه روی پایه غلط و تعبیر ناصواب **اطاعت کورکورانه** بنا شده بود و بهر عمل خائنانه‌ای که او میخواست دست میزد صورت گرفت نتیجه همین بت پرستیدن که با قرن بیستم و عصر اتم منافات دارد انحطاط اخلاق ملت و محو قدرت اقتصادی ایران بود . آیا باز هم بت پرستیدن را شعار خود میکنیم ؟ و بگفته کسانیکه در ضمن نطق‌های خود میهن را متمرکز در وجود شاه و بالنتیجه پرستش شاه را پرستش میهن میخوانند نمیخندیم ؟ وشعار **خدا ــ شاه میهن** را بشعار **خدا ــ میهن ــ پرچم** تبدیل نمیکنیم ؟ ارفع که یکدفعه در آمادگاه و یکدفعه در لشگر اول افسران را وادار کرد بسلامتی شاه سابق هورا بکشند نظر سوء خیانت داشت .

بهتر نیست که خائنین را بشناسیم ودرموقع مساعد ببالای‌دار مجازات بفرستیم ؟ پرستش شاه اصولا بت‌پرستی است اگر بر فرض محال شاهی حقوق افراد ملت را مراعات کرد و بناموس دختران پیش‌آهنگ نظرسوئی نداشت حد اکثر باید او را دوست داشت ولی برعکس همیشه باید میهن را پرستش نمود و آنرا قبله آمال خود دانست . جوانان روشنفکر و میهن پرست فقط باید کنج دل خود را به مهر میهن اختصاص دهند وبرای سرافرازی و بقای ملت و کشور باستانی ایران جانبازی و فداکاری کنند . روس و انگلیس یا هر ملت دیگری برای ما بیگانه است . ما باید فقط و فقط حافظ منافع ملت ایران باشیم ماباید برخلاف گذشته چشم و گوش خود را باز کنیم و کورکورانه برای تامین منافع کشورهای استعمارطلب آلت دست سید ضیاء و امثال سیف‌پور

فاطمی وعباس مسعودی و . . . . نگردیم ازنقطه نظر داخلی هم خون ماباید در راه تامین منافع اکثریت فلک زده وبدبخت ریخته شود نه آنکه عـده‌ای دزد وبی‌شرف از پیرزن دهاتی صدی پنجاه مالیات قند و شکر گرفته و ما را با پول خودمان بنوکری خویش بگمارند وما هم احمقانه در راه حفظ منافع کارخانه کازرونی و شرکت بلور و . . . آتش مسلسل را بروی ابناء ملت باز کنیم و چنگال خود را بخون آنها آغشته سازیم .

ما باید از مسئولیت‌های گذشته درس عبرت بگیریم و تاریخ را تکرار ننمائیم آهن و سنگ و کاخهای سلطنتی از تحجیر خون ملت بیچاره بوجود آمده و ما مستقیما در این خیانت ومسئولیت داشته‌ایم .

اهرام مصر که امروز مصریها احمقانه به‌آن افتخار میکنند در زیرشلاق دیکتاتورها و ضجه و ناله مردم مصر و قبایل دست نشانده ساخته شده ، سنگهای عظیم آن از هزارها فرسخ بدوش ملت ستمکش انتقال یافته‌وهزارها انسان در راه این مقصود جان خود را ازکف داده‌اند . میدانید اینهمه‌ظلم و جور و آدم‌کشی برای چه بود ؟ برای آنکه یکی از همین بت‌ها و فرعون‌ها نام خود را در تاریخ ثبت کند و پس‌از مرگ هم در نقطه‌ای مرتفع ودرراس هرمی مافوق طبقات رنج دیده و زحمتکشیده بخواب ابدی برود و در همان لحظه آخر هم از بردگان خود ممتاز باشد .

اگر جوانان روشنفکر و افسران و درجه‌داران تحصیلکرده ایران اجازه دهندهمین بساط‌وهمین اوضاع تکرار میشود وزهی بدبختی وزهی جهالت !

در دوره بیست ساله دیکتاتوری تزارها قانون مظلوم‌کش با یک قیام و قعود نمایندگان فرمایشی بتصویب رسید این قوانین که بنفع اقلیت‌حاکمه و بضرر اکثریت بیچاره بود آخرین شیره حیات این ملت بدبخت را کشیدو یکباره آنها را بخاک سیاه نشاند ما باید باهمیت این‌گونه قوانین یکطرفه‌پی ببریم و قوانینی را که حافظ منافع اکثریت نیست محترم نشماریم .

دراینـدوره که بین اکثریت مردم واقلیت حاکمه یک قدم‌تعادل‌عجیبی حکمفرما است . ارتش و قوانین انتظامی بنفع ظالم وبضررتوده مظلوم‌وسیله اجرای قوانین یک طرفه و غلطی است که بدست خود هیئت حاکمه وضع میشود اگر ما درست دقت کنیم ، روح این قوانین را با پرنسیب و جبهه آزادی‌خواهی خود مخالف می‌بینیم مرحوم دکتر ارانی در محکامه تاریخی خود راجع بقانون چنین میگوید :

«حق که بمجرد پیدایش بشر و اجتماع وی بوجود میآید عبارتست از مجموع اختیارات یکنفر یا یکفرد قانونی . حق یکفرد در مقابل افراد دیگر مفهوم وظیفه رابوجود می‌آورد . عدالت وحقانیت عبارت ازحفظ آن حقوق و وظائف است که برحسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه بایستی بدانها تعلق گیرد .

اصیلترین و اولی‌ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی یعنی حقوق ووظائف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده ازمصرف انتظام امر تولید و مصرف .

بنابراین عدالت واقعی در حفظ آزادی این حقوق و وظائف میباشد . متفکرین بزرگ مانند ارسطو بتصمین این حقوق بوسیله قیام‌ها و اعتراضات شدید فتوا میدهند .

قوانین عبارت از فرمولهای متبلور و متحجری است که طبقه واضع آن ادعا دارد که بعدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است چون جامعه همواره در حرکت وطبقات حاکمه وایده‌ئولوژی آنها در ادوار تاریخی درتغییر است پس قوانین‌نیزکه محصول فکروحافظ منافع آن طبقات است وقوه فضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرجها است در جریان‌دائمی میباشند بنابراین قوانین مانند حبابهای رنگارنگ گاه تیره و گاه شفاف‌دور نور ثابت عدالت واقعی را فرا گرفته است .

آیا ممکن است قوانینی‌که بدست اقلیت وضع شده شفاف وحاکی‌عدالت باشد؟ چه چیز ضمانت میکند که اقلیت واضع قانون علی‌رغم طبع و مشی منافع خود بفکر توده باشد؟.

تاریخ پر از قوانین تیره و تار است قوه قضائی و مدرجهای آن یعنی قوانین، تابع طبقه حاکمه و تکامل ادوار تاریخ است.

چه صحنه‌های جنایت و قوانین جابرانه‌ای که بنام عدالت در تاریخ بشر ظاهر و منسوخ گردیده‌ا.

در یونان قدیم بنام همین قوانین تیره و مفتضح جام شوکران بدست سقراط بعنوان مخالفت با ارباب انواع شهر که آن روز مقدس بود داده شد. در روم جمع‌کثیری در صحنه‌ها طعمه وحوش گرسنه گردید.

در قرون وسطی بنام خدا و مسیح ازطرف ادارات انگیزیسیون زبانها بریده شد و توده‌ها از افراد بشر زنده زنده بآتش ریخته شدند. در قرون وسطی محاکمهٔ بین ارباب و رعیت جنگ تن به تن بود که در آن خان‌سواره و با سلاح و رعیت پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار میگرفتند. پس از ختم آن صحنهٔ فجیع نعش آن رعیت، بعنوان محکوم ازجلسه محاکمه‌بیرون کشیده میشد. در دورهٔ تجدد (رنسانس) پیشوایان سعادت بشر مانند جوردارنو، برنو و ناپولتن و غیره بسوختن در آتش و زبان بریده‌گی‌محکوم گردیدند گالیله نیز اگر زانو بزمین نمیزد و با انگشت پا دنیائی را بریش پاپ نمیخنداند در آتش میسوخت آیا قوانین جبار امروز و شهربانی‌های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه. دنیا بآخر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان افتضاحات است که **بدست قوای قضائی طبقات ممتاز تکرار میشود تا آنکه دوره وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و نفع توده بشر برسد**. هرقدر این محکمه و لباسهای‌رنگارنگ شما بنظرتان مقدس میآید قانون اعدام سقراط و تعصبات مذهبی‌کاتولیکی

هم بنظرشان مقدس بود، این جلسه هم مانند آن جلسات مضحک و فجیع روزی موضوعی برای صحنه‌های نمایشات خواهد شد.

قوه محرک و تغییر قوانین تحدی بزرگ است که بزرگترین تعصبات‌هم نمی‌تواند مانع آن تغییر شود کافی است به‌تغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران‌باوجوداینهمه تعصبات توجه‌کنیم. پس قانون مقدس نیست ا ا **فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد** جدیت کنید با نظر وسیع ووجدان پاک حکمیت نمائید تاکارتان روزی مضحکه نسل‌آینده نشود.

حالا بقانونیکه در این جلسه مطرح است توجه نمائید. هرگاه اقتصاد که پایهٔ جامعه است و قوانین اجتماعی بمرحله‌ای برسد که نتواند باقی بماند بوسیله انقلاب تحول میباید. **محصولات انقلاب‌که جریان طبیعی‌تاریخ‌آنها را ایجاد کرده است حقانیت دارد** قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین این ملت است که برای تحصیل آن درهرگوشه ازخون‌جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس بجهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شد. این انقلاب برخلاف مشهور بدست اجانب صورت نگرفت، بلکه اجانب از آن استفاده نمودند. هنوز آن انقلاب ناقص، و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود. زیرا اصول آن قانون از نفوذ فکر مونتسکیو، ولتر و روسو به قوانین فرانسه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و از جمله ایران به وجود آمده است.

تازه ولتر راجع به این قوانین مشروطه مینویسد **این قانون نظیرهمان زنگی است که موشها بگربه بستند** یعنی استبداد را از میان نبرده است فقط اقدام ظلم را قبلا اطلاع میدهد **واضح است که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و بهمان ترتیبی که تحصیل شده باید تکامل گردد.** "

اکنون که روح اینگونه قوانین یکطرفه روشن شدو فهمیدیم که طبقه حاکمه و اقلیت خونخوار آنها را برای نابودی اکثریت و بمنظوربهره‌برداری

و ربودن دسترنج ملت وضع کرده است باید بدانیم که ضامن اجرای این نوامیس مفتضح ارتش است و این وظیفه را نه تنها در داخله کشور بلکه در ماوراء مرزها و دریاها بردوش دارد .

زیرا استفاده از منابع داخلی و استثمار مردم مملکت حدی دارد و دیربا زود بنقطه بن‌بستی منتهی میگردد بدین جهت سرمایه‌داران پیش‌بین که برای حرص و آز آنها هیچگونه سرحدی نمی‌توان قائل شد دامنه استثمار و مکیدن خون مردم را بکشورهای دیگر میکشانند و با استعمار این کشورها ، امپراطوری‌های بزرگی بمنظور پر کردن کیسه‌های خود و زوال قطعی ملل دست‌نشانده بوجود میآورند .

ما در این باره مجدداً در بخش چهارم صحبت نموده و مقاصد امپریالیستی را بیان خواهیم کرد .

اینک در کادر کوچک مملکت ایران وضع طبقات و رل ارتش را در نظر میگیریم .

در کشور ایران دو طبقه بیش از همه طبقات جلب نظر میکنند :

یکی طبقه سرمایه‌داران ومالکین بزرگ که عده آنها فوق‌العاده محدود است .

دیگری طبقه زارع و کارگر که اکثریت ملت را تشکیل میدهد .

متاسفانه در کشور ایران تعداد کارگران نسبت به برزگران چندان زیاد نیست و وسائل تولید برزگران هم همان وسائل تولید قرون وسطی است .

باین معنی که درتمام نقاط ایران نظیر هزار سال پیش باگاوآهن زمین را شخم میزنند و با وسائل بدوی بآبیاری و برداشت محصول میپردازندولی در عوض احتیاجات مالکین صد برابر زیاد شده ومحصول زارع هیچگونه تغییری نکرده است .

امروز فلان خان بامریکا مسافرت میکند ، اتومبیل آخرین سیستم سوار

میشود ، از تمام مظاهر تمدن بهره‌مند میگردد .

پسر جوانش هر شب در کافه‌های درجه اول پنج هزار ریال پول میز میدهد و آخر شب هم چند هزار ریال بابت کثافتکاری و عیاشی خود می‌پردازد خرج مهمانی‌های بزرگ و وصلتهای سیاسی از دایره محاسبه خارج است . از شما سئوال میکنم این مخارج از کجا تامین میشود ؟ آیا بجزمکیدن خون رعیت ممر دیگری را میشناسید ؟ آیا بجز تحمیل حق اربابی کمرشکن و گرفتن سرانه و هزار نوع باج و مالیاتهای مختلف راه دیگری متصور هست ؟ نه بالنتیجه برای آنکه یک خانواده بیکاره یک فامیل طفیلی و یکعده مردمی که سربار جامعه هستند چند صباحی خوش باشند و چند روزی درناز ونعمت زندگی کنند باید هزارها مردم بدبخت در خاک و خون بغلطند ،ازگرسنگی بمیرند ، آرزوی یک شکم سیر و یک شلوار گشاد کرباسی را بگور ببرند وزن و بچه آنها در نهایت سختی و فلاکت زندگی نمایند .

مگر فراموش کرده‌ایم که در چند ماه پیش اول آقای محمد بیات وبعدا پسر جوان و همقطار عزیز ما سروان موسی بیات بضرب گلوله نوکرهای ظفر‌السلطان ظفری نماینده‌تحمیلی ولایات ثلاث بخاک وخون غلطیدندمیدانید این فاجعه دلخراش که منتهی به قتل دو نفر شد و سروان بیات را باآرزوی داشتن یک بچه که چند روز پس از شهادتش بدنیا آمد بزیر خاک سیاه برد برای چه منفعت کثیفی بود ؟ .

ظفرالسلطان میترسید که ده پر منفعت و آباد بیان را از دست بدهد ودر دوره پانزدهم هم از وکالت محروم باشد . آقا ابراهیم ، نورچشمی‌ملک مدنی‌نماینده مشترک سرید ربولارد وسپهبد امیر احمدی یک رعیت بیچاره را که تقاضای تجدید نظر در روابط رعیت و مالک داشت بضرب گلوله‌ازپای درآورد ویک ژاندارم در زیر ماسک قانون و بعنوان الزام برقراری نظم و آرامش مسئولیت قتل رعیت بیچاره را بخود نسبت داد و بهقضاوت همان

نوع قانونی که قبلا بیان کردیم مورد تشویق قرار گرفت امروز از برکت‌همین تحول‌ناقص وبکمک حربهٔ برندهٔ دزدی وچپاول عده‌ای میلیاردر شده وبجای شراب خون مردم بدبخت را در قدح میریزند و بیشرمانه بسر میکشند. وقتی نیک‌پور، در یک شب ۳۰۰/۰۰۰ ریال میبازد وبا کمال بی‌شرفی میگوید «برای من اهمیتی ندارد فردا پنجاه دینار به قیمت هر استکان اضافه می‌کنم» میدانید چگونه آخرین شیره حیات این مردم بدبخت را میکشد؟ و چگونه از درآمد ناچیز یک پیره زن دوک ریس ویک زارع بیچاره صدی‌پنجاه مالیات میگیرد؟

این‌ها نمونه کوچکی از فجایع و خونخواری این طبقه است که‌بخاطر شهرت و بمنظور خوش‌گذرانی و تفریح مرتکب میشوند.

اگر قطعهٔ آهن گداخته‌ای را که فرضا درجه حرارتش ۱۰۰۰ درجه سانتیگراد است در ظرف آبی بیندازیم که درجه حرارتش بیش از ده درجه نباشد پس از مدت کمی مقداری از حرارت خود را بآب پس میدهد و هر دو صاحب یکدرجه حرارت میشوند.

اگر دو خازن را که با هم اختلاف سطح الکتریکی دارند بهم وصل کنیم، از خازنی که سطح الکتریکش بیشتر است آنقدر الکتریسیته بخازن دیگر داده میشود تا اختلاف سطح آنها از بین برود.

قانون ظروف مرتبطه نیز بطور آشکار تمایل طبیعت را بتعادل و هم سطحی‌نشان میدهد‌پس طبیعت بتعادل‌علاقه خاصی‌داردوباین بی‌عدالتیها وعدم تعادلها به نظر نفرت و انزجار مینگرد. میدانید عامل پایداری این تعادل ناپایدار و غیر طبیعی کیست؟ و این گروه بی‌شرم باتکاء چه‌کسانی‌به جنایات خود ادامه میدهند؟. اگر خجالت نکشیم باید اقرار کنیم که‌در سایهٔ سر نیزه ما اینهمه بی‌عدالتی و جنایت روی میدهد و ما هستیم که بی‌اراده به‌پیروی ازاطاعت کورکورانه این همه تسهیلات را فراهم‌کرده‌ایم،

ما جیره‌خوارملتیم ولی با سرنیزه خود تجاوزات مشتی دزد وخائن رانسبت بحقوق و حیات آن پشتیبانی میکنیم.

آقای فرامرزی که مدیر روزنامه کیهان در جواب‌نامه آقای نامور مدیر باشهامت روز نامه شهباز که می‌نویسد: «دوست دانشمند من ا این اندازه اصرار در خوش‌بینی نداشته باشید، مدت‌ها است در ایران همه نوع ناله و شکوه و شکایت از طرف بردگانی که تمام حقوق زندگی و مزایای بشری‌ازآنها سلب گردیده مورد تعقیب دژخیمان قرارمیگیرد، مدتها است سرنیزهٔ این طبقه یا بدست مختاریها و گماشتگان رضاخان یا بدست جانشینان آنها‌بنام مقررات حکومت نظامی برگردن و پهلوی آن کسی که نام آزادی بر زبان بیاوردفرو میرود، مدتها است اختناق ملت ایران وترور دسته‌جمعی‌آزادی‌خواهان ادامه دارد و زبانها بریده و قلبها شکسته میشود» چنین جواب میدهد: «این حرفها را بروید بکسی بزنید که نداند یا خودش منکر باشد. چه وقت من ازاین‌اوضاع دفاع‌کرده‌ام، کدام خوش‌بینی را دارم‌که‌میفرمائید در آن اصرار نکنم؟ مگر شما کیهان را نمیخوانید؟ این معایب را که شما می‌بینید من هم می‌بینم و همانطوریکه شما متاثر میشوید من هم متاثر می‌گردم بعلاوه چون من بیش‌از شما با مردم خارج از تهران ارتباط دارم‌بهتر میدانم که چه وضعی در این کشور حکمفرماست.

آزادی فکروعقیده چیست؟ ملت ایران بقدر حیوان، بقدر سگ، بقدر گربه در کشور خود حق حیات ندارد. آیا شما میدانید که در سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ چندصد نفر ازمردم لارستان به‌بندرعباس فرار کردند و هیئت‌حاکمه ایشان رااز‌آنجا بیرون راندند ودربازگشت تماما توی راه از گرسنگی مردند؟ برادر من در یکی از دهات بین راه لارستان وآبادان منزل داشت، میگفت هر روز صبح که از خواب برمیخواستیم تا چشممان کار میکرد آدم میدیدیم که پشت‌سرهم افتاده‌اند، بعضی‌ها مرده، برخی‌غش کرده، جمعی نیمه‌جان

افتاده و عده‌ای ناله و زاری میکردند ، هر کس مرده بود راحت شده بودو هرکس زنده بود بعدازمقداری رنج و شکنجه دو سه کیلومتر آنطرف‌ترمیمرد .

اینها مردم لارستان و بنادر و سایر نقاط فارس بودند که برای پیدا کردن کاری به آبادان میرفتند و از صد نفر یکی هم بمنزل نمیرسید و آنهم که میرسید تازه‌راهش نمیدادند وبایدبرگردد ودربرگشتن بمیرد . اگربگوئیم بیش ازدوثلث . مردم لارستان و بنادر تابع آن در دو سال ۲۱ و۲۲ مردند مبالغه نکرده‌ام بچه دردی مردند ؟ بدرد گرسنگی ، مقررات ، راه تجارت و ارتباط بنادر عربستان را که مورد زندگی ایشان است برایشان بسته است ، محصول زراعتی آنها را که کفایت ثلث احتیاج ایشان را نمیکند مامورین‌غله از ایشان گرفتند از جیره‌ای که دولت مطابق قانون جیره‌بندی تعیین کرده بهیچ کدامشان نرسید بلکه میان چند نفر گردن کلفت تقسیم شد و دربازار سیاه فروختند ، مثلا یکی از کدخداها که دو نفر وکیل بمجلس میفرستندبذر یکساله یک بلوک را گرفت و در بازار سیاه فروخت وبا قیمت آن که عبارت‌از پانصد هزار تومان باشد همان بلوک را خرید ، شاید شما در کتب خوانده باشید که بعضی از طوایف وحشی دخترهای خود را از گرسنگی میفروشنداین عمل در بنادر تابع لار و لنگه در سال ۲۱ و۲۲ واقع شد و کشتیهائی که از کویت یابنادر دیگرعربستان آمدند مردم دختران خود را بایشان فروختند و بعضیها نیز مفت بایشان دادند و در ازای این افتخار جاویدانی ! که‌برای ایرانیان نزدعربها حاصل شد چند نفر درشیراز وسایر نقاط فارس میلیاردر شدند ، بعضی از کدخداهای کوچک در ماه بین یک میلیون و یکمیلیون‌ونیم تومان از فروش جیره مردم عایدی داشتند ، فکر کنید ، یکمیلیون‌ونیم تومان در ماه ! میفهمید چه میگویم !

راکفلروفردا ینقدر دارند ؟ اینها که کدحداهای کوچک بودند ، اما خوانین بزرگ که بکش بالاتر . در یکی از نواحی معروف است بلکه بتواتر

رسیده است که دو نفر وکیل با رئیس خواربار شریک بودند و ماهی شصت هزارتومان ازاو میگرفتند ، هرکدام روزی هزار تومان ! فکر کنید وقتیکه‌رئیس خواربار روزی دوهزارتومان بدونفر وکیل میدهد خودش و اجزای زیردستش چقدر میبرند و آن عمال و کدخداها که این پول را بایشان میدهند و جیره مردم را میگیرند چه میکنند ؟ ! »

همقطاران عزیز ممکن است شما باین سکنه‌ها برخورد کرده باشید ولی قطعا با بیقیدی تلقی نموده و بدون فکر از آنها گذشته‌اید امروز روزی‌نیست که من و شما بسرنوشت ۱۵ میلیون بدبخت بی‌علاقه باشیم ، باید مردانه تصمیم بگیریم و ریشهٔ این مظالم را از بیخ وبن براندازیم . ما که امروز در نهایت سختی زندگی میکنیم و با مرگ تدریجی بحیات خود خاتمه میدهیم چرا بخاطر یکمشت مظلوم و برای نجات یک اکثریت بزرگ جان خود را فدا نکنیم ولااقل نسلهای آینده راازنعمت آزادی و آسایش برخوردارنسازیم ؟ .

امروزعدهٔ انگشت شماری دراین کشور ، ارتش و دولت را وسیله‌اجرای مقاصد خائنانه خود قرار داده‌اند وکیل میشوند یا وکیل میتراشند ، بادسته بندیهای خطرناک خود دولتهای مخصوصی را روی کار میآورند وپس ازبهره برداری استفاده‌های لازم آنها را برکنار میکنند .

شوخی نیست ، قدری توجه کنید در تمام مدت جنگ هشتاد درصد سهمیه اجناس خاورمیانه‌که ازطرف متفقین واردمیشد توسط مسعودی‌وعاملین او وارد گردید . حساب منافع این یک فقره معامله سر بجهنم میزند .آنوقت میخواهید عباس مسعودی از ترس آنکه‌بسرنوشت رئیس خواربار میانه‌دچار نشود با هرگونه جنبشی مخالفت نکند ؟ همه کس را وطن‌فروش نداند ؟ و در روزنامه‌اطلاعات افسران آزادیخواه راخائن معرفی نکند و هر جنبش‌آزادی‌خواهانه را مخالف مصالح عالیه ! نشمارد ؟ اینجا است که مفهوم مصالح عالیه روشن میشود و منظور از ایران و میهنی که مسعودی مینویسد واضح

میگردد . آنوقت از ما هم دعوت میشود که برای حفظ میهن مسعودی او نیکپور وحاج علینقیوکازرونی بروی آزادیخواهان مسلسل ببندیم واین‌عدم تعادل غیر طبیعی را همچنان پایدار نگهداریم ! !

اگر بعنوان تفریح هم شده باشد یکشب روزنامه اطلاعات را بخرید و به‌بینید عباس مسعودی برای حفظ ثروت بی‌انتهای خود و برای فرانک‌هائی که دربانکهای سویس گذاشته است باچه‌وقاحت وبی‌شرمی جنبش‌های آزادی‌خواهانه ایران وسایرکشورهای تحت‌الحمایه امپراطوری متنوعه خودراتخطئه میکند . محافل مرتجع و عمال استعمار هر نوع قیامی را بدیگران نسبت‌میدهند و با تمام قوا جنبهٔ ملیت آن را انکار مینمایند . از این آقایان باید سئوال کرد که آیا قیام میهن پرستانه میلیون هند هلند هم بدست مقامات شوروی صورت گرفته است ؟ کسانی که میگویند شوروی نسبت به‌ایران نظر استعمار دارد مغرض و خائنند دولت شوروی هم‌چنانکه در کنفرانس تهران‌و بارها در رادیو مسکو استقلال و تمامیت ارضی خاک ایران را تائید کرده است **به‌مقتضای نوع حکومت خود**ازابرام این نظرناچار خواهد بود .آنهائی که جنبش‌های آزادیخواهانه را مخالف منافع خود و اربابان قدیمی خویش میدانند و کسانیکه از دار مجازات میترسند و از تصفیه حساب با ملت بیمنا کند ، این نغمه‌های شوم و این اخبار جعلی را پراکنده میکنند تا مگر ازحس غرور و از روح میهن‌پرستی جوانان این کشور برای حفظ منافع خود استفاده نمایند و بار دیگر با تمام قوا براین ملت ستم‌کش سوار شوند . ما نیز باید بحکم میهن‌پرستی وعلاقه به‌تمامیت ارضی واستقلال کامل ایران باهرکشوری که مخالف شئون خود مختاری ما باشد نبرد کنیم و برای حفظ مرزهای‌ایران مقدس و محبوب جان خود را نثار نمائیم .

اگربرفرض محال دولت شوروی برخلاف دستورات لنین وقانون‌اساسی خودشان که مخالف هرگونه استعمار و تصاحب خاک دیگران است کوچکترین

نظری باستعمار ملت ایران داشت ماباید مردانه کمرهمت ببندیم بایک‌جنگ غیرمساوی که منتهی به‌نابودی آخرین فردایرانی شود با آنها مصاف‌دهیم . ولی همانطور که قبلا بیان شد حکومت شوروی تمامیت استقلال ارضی ما را محترم خواهد شمرد وطبق منشور ملل متفق ، در ایران طالب وجود یک حکومت دموکراسی و آزادی است که رویه‌های فاشیستی را ترک گوید . این ملت بدبخت را بیش از این بخاطر منافع خود و محافل استعمار نامرئی و چهارصد ساله خارجی تحت فشار ظالمانه قرار ندهد .

بخش دوم

موضوع افسران فراری وتشکیل
حزب نهضت ملی

مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان یعنی همان رادمرد آزادی‌خواهی که بدست عمال شهربانی دورهٔ ننگین دیکتاتوری با وضع فجیعی بقتل رسید در غزل معروف خود که در زندان قصر قاجار سروده است‌ازروی کمال ایمان وبا منتهای سوز دل میگوید :

طپیدن‌های دلها ناله شد آهسته‌آهسته
رساتر گر شود این ناله‌هافریادمیگردد

آری مرحوم فرخی ناله کرد و نابود گردید .

ازظلم واستبداد شکایت کرد وبقتل رسید ، گمان میکرد ناله‌اش‌بفریاد بدل میشود و مثل کاوهٔ آهنگر میتواند ملت ایران را برضد شاه مستبدوطبقه

حاکمه بشوراند ، میتواند ریشهٔ بیداد را برکند و کاخ ستمگری را با خاک یکسان نماید .

ولی افسوس‌که تمام آمال خود را بگور برد و در لحظات آخرزندگی ، موقعیکه در زیر چنگال خون‌آلود دژخیمان سیاه دل دست وپا میزدوهنگامی که درراه آزادی ، مرگ خود را با چشم میدید وقدرت هیچگونه عکس‌العملی را نداشت با حسرت جان سپرد و نسبت بآینده کشور و وضع خویش نگران بود او بخوبی میدانست . که بدستور استاد ازل ، با ایجاد وحشت و ترور و با نابود کردن آزادیخواهان و شخصیت‌های ملی رژیم زور و قلدری‌درایران تثبیت میشود و آزادی وحریت از بین میرود . بهمین جهت حق داشت مایوس و نگران باشد و وضع آینده ایران را با اضطراب بنگرد . متاسفانه‌این نگرانی صورت حقیقت بخود گرفت ومردان آزادیخواه ایران یکی پس از دیگری بدست دژخیمان شهربانی جان سپردند . آزادی قلم ، آزادی گفتار وآزادی عقیده از بین رفت و امنیت جانی و مالی و قضائی مردم سلب گردید . نفس‌ها در سینه حبس شد و ترس و وحشت عجیبی سرتا پای وجود مردم را فراگرفت . درحقیقت رژیم دیکتاتوری ایران بمراتب از رژیم هیتلر و موسولینی سخت‌تر و خطرناکتر بود و سلطنت رضاشاه بیشتر ضحاک عرب شباهت داشت . در قصص و حکایت خوانده‌ایم که روزانه **مغز دو جوان** برای خوراک مارهای دوش ضحاک از کاسهٔ سر خارج میشد و دو خانواده را بعزای فرزندان خود به‌ناله وفغان وامیداشت ولی در دورهٔ بیست ساله دیکتاتوری مادیدیم‌که روسای پیش‌آهنگ ، وزرای فرهنگ وعمال‌شهربانی روزانه **چندین دختر** بکاخهای سلطنت بردند و باعث سرشکستگی و هتک ناموس‌خانواده‌ها شدند . بفرمان قائد عظیم‌الشان ، طفل پنج ماهه و غیر شرعی ولایت‌عهد ، بادست پزشک وعمل جبری راه فنا پیش‌گرفت و هزارها جنایت و قتل‌بظهور پیوست . مال مردم مجاناً در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی بنام قبلهٔ عالم

ثبت گردید و تنها از درآمد شهرداری تهران که حقامیبایست بمصرف لوله‌کشی آب رسیده باشد سی و پنج میلیون تومان در راه ایجاد کاخهای سلطنتی خرج شد . اگر بجنوب شهر برویم و مایع غلیظ و سیاهی را بنام آب مشاهده کنیم و اگر متوجه شویم که هشتاد درصد متوفیات این ناحیه ناشی ازکثافت همین آب است آنوقت با چراغ بدنبال مرحوم ضحاک رفته و تصدیق میکنیم که فجایع این دوره ازمظالم عهد ضحاک بمراتب بیشتر است . ولی همانطور که مرحوم فرخی پیش‌بینی میکند بنیان جوروجفا سخت بی‌بنیاد است وکاخی که پایه آن بر ظلم و ستم گذاشته شود محکوم فنا است .

بویرانی این اوضاع هستم مطمئن زین رو
که بنیاد جفا و جور بی بنیاد میگردد

آری خرابی ازحد گذشت ، بیدادگری بمنتها درجه رسید ودر تایید عقیده فرخی که میگفت :

دلم از این خرابیها بود خوش ز آنکه میدانم
خرابی چونکه از حد بگذرد آباد می‌گردد

وقایع شهریور پیش آمد و قائد عظیم‌الشان که ملتی را پشتیبان خود میدانست یکدفعه احساس تنهائی وبیکسی کرد بجای رژه‌های سوم اسفندا عمال و مظالمش مثل فیلم از جلوی دیدگانش گذشته و وجدان باطنی او را متاثرو سرزنش نمودند . خاک میهن رضاشاه را طرد کرد و بجنوب افریقا فرستاد . یعنی سرانجام بخاک امپراطوری بزرگی که در آن سمت نوکری داشت گسیل گردید و دور از ایران بمرض خوره جان سپرد . ولی با رفتن رضاشاه بنیان ظلم ریشه کن نشد . امرای فراری شهریور ، وکلای فرمایشی دوره استبداد و عاملین اجرای سیاست دیکتاتوری یکی پس از دیگری وارد صحنه سیاست شدند ودورازچشم قائد عظیم‌الشان هرکدام در حیطهٔ خود روش دیکتاتوری پیش گرفتند . یکروز باشاره سفارتخانه‌های خارجی و بفرمان رضاشاه امثال :

علی دشتی ، عباس مسعودی ، ملک مدنی ، سید یعقوب انوار ، اعتبار و . . . . نماینده مجلس شدند وبا قیام قعود بی‌ارادهٔ خودتمدیدامتیاز نفت و صدها قوانین غلط را تصویب نمودند روز دیگری همین آقایان وهمین بازیگران عصر طلائی صاحب اختیارات نامحدود شدند و عزل و نصب وزرا وکابینه‌ها رامطابق منافع شخصی بخوداختصاص دادند . بازار رشوه وارتشاء رونق گرفت تدین‌ها و سهیلی‌ها از برکت وزارت خواربار و انتخابات دورهٔ چهاردهم میلیاردر شدند . ولی در ضمن این همه مظالم و در قبال تمام خساراتی که از این جنگ خانمانسوز نصیب ملت ایران گردید ، بما تنها یک منفعت رسید و ما را به نتایج خود امیدوار ساخت . این منفعت بزرگ که در ظاهر ناچیز بنظر میرسد **بیداری ملت** است روزنامه‌ها کم و بیش آزاد شدند و از روی فجایع دورهٔ گذشته و زمان حاضر پرده برداشتند . کم‌کم مردم بهوش آمدند ونسبت بدنیای خارج ومفهوم آزادی و دمکراسی واقف گشتند .

در اوایل کار نظر بسوء ظنی که مردم در نتیجهٔ تربیت دوره گذشته نسبت بهم داشتند تعداد زیادی حزب و دستجات سیاسی بوجود آمد و هر دسته که از ده نفر تجاوز نمیکرد از دوستان فوق‌العاده صمیمی تشکیل میشد ولی چون در ضمن عمل احساس کردند که ده نفر قدرت فوق‌العاده ناچیزی است ونمی‌توانند باگرگهای کهنه کار مبارزه نماید کم‌کم بهم نزدیک شدندوامروز بیش ازپنج حزب نسبتاسرشناس وجودنداردکه‌سه‌تا ازنیرومندترین و خوش‌نامترین آنها طرفدار منافع اکثریت ملت یا باصطلاح سیاسی دست چپند و دوتای‌دیگرکه فقط قدرت‌مالی واعتبارلیره دارند ازکثیف‌ترین و سرجنبانان طبقه حاکمه تشکیل شده و چون برای حفظ منافع این اقلیت تلاش میکنند دست راست محسوب میشوند در این گیرودار افسران ودرجه‌داران‌ارتش نیز در اثر خواندن روزنامه‌ها و مطالعه مطبوعات خارجی کم و بیش روشن‌شدند وبا علاقه خاصی که نسبت بسرنوشت میهن مقدس خود دارند جریان وقایع

رابابی‌قیدی تلقی نکردند کم‌کم صدای افسران بلند شد دزدیها وزدوبندهای عده‌ای ازافسران ارشد وامرا درروزنامه‌ها انعکاس یافت افسران‌ودرجه‌داران ارتش تشخیص دادند که هیچ قانونی نباید آنها را بنده ومطیع محض روسا نماید لذا در طرز گفتار و مکاتبات خود نسبت بمقامات عالی تجدیدنظر کردند ودر اجرای دستورات مافوق ابتکار خود را دخالت دادند بدون شک این وقایع روحیه‌افسران ارشد وامرای فراری را متزلزل نمود و آنها را نسبت بافسران جزء مرعوب ساخت همین سرکار سرهنگ مصدقی که بمعیت آقای بیات استاندار آذربایجان بعنوان بازرس نظامی به‌سمت تبریز پرواز نمود بارها خود را وارد بحث افسران جزء دانشکده افسری میکردومکررمی‌گفت «افسران جزء خیلی ناقلاشده‌اند» ضمنا از بدبینی افسران جزء نسبت بافسران ارشد گله می‌نمود آیا گفتار سرهنگ مصدقی ترجمان نگرانی محافل افسران ارشد نبود؟ وثابت نمیکرد که این محافل تا چه اندازه از بیداری افسران جزء وحشت دارند؟ آری این مطلب وصدها بخشنامه که هرکدامشان یک صفحه ماشین شده از کتاب «قوای وحی» سرتیپ مقتدر بود نشان‌میداد که بیداری افسران مخالف مصالح عالیه آنها و منافی منافع استعمار است بهمین‌جهت سرلشگر ارفع بدستور سفارت متبوعه مامور تشکیل حزب نهضت ملی شد تا میلیتاریسم را در ایران تحدید کند و در ضمن محوآزادی‌ونابود کردن آزادی‌خواهان موقعیت متزلزل فراریان شهریور را تثبیت نماید.

حزب نهضت ملی تشکیل شد و مرامنامه آن توسط بنگاه مطبوعاتی پروین بچاپ رسید.

دسته دسته افسران آمادگاه و لشگر یکم مرکز در منزل سرگرد امین‌زاده و باشگاه افسران اجتماع کردند و با یک گزلیک و قرآن مراسم سوگند را بجا آوردند.

این دسته‌بندی سیاسی‌بسرلشگر رزم‌آراء دشمن قدیمی ارفع بوداجازه

داد عده‌ای را بدور خود جمع کند و باصطلاح شوشتری در مقابل دزفول بنا نماید.

مستر ضیاءالدین هم عده‌ای از افسران ورزشکار و لوطی مآب را که مغزشان بیشتر به‌گچ شباهت داشت و برای زیر تخماق مناسب بنظر میرسید با وعده و وعید کمکهای مالی بسلک حلقات دعوت کرد و در عداد عراده‌کشان اراده ملی قرار داد.

عده زیادی از افسران هم که پایه علمی کافی داشتند دور ازاین‌دسته بندی‌ها بخواندن روزنامه‌های افراطی معتاد شدند و اصول عقاید خود رابر مبانی فلسفی و علمی استوار ساختند.

مجامع افسران صورت‌عجیبی بخودگرفته بود هرقسم روزنامه و هر نوع عقیده‌ای‌عده‌ای طرفدار و هواخواه داشت وغالبا بحث‌های خسته‌کننده و طولانی بین آنها صورت میگرفت.

در همین باشگاه دانشکده افسری یک افسر مثل دختری که از هم‌بازی خود بمادرش شکایت میکند پس از یک بحث مذهبی که منجر بشکست اوشده بود بمعاون دانشکده شکایت کرد و تنبیه رفیق خود را خواستار شد این‌همه جوش خروش واین‌همه استقبال وپیشقدمی‌افسران برای دخالت درسرنوشت خود و ملت ایران مقامات عالی را متزلزل نمود و مجدداً ارفع را بریاست ستاد ارتش منصوب کرد. سرلشگر ارفع که در اثر داد و فریاد روزنامه‌ها و استیضاح نمایندگان مجلس از کار برکنار شده بود روش محافظه کارانه پیش گرفت و جلسات علنی و پرجمعیت حزب را بجلسات چند نفری و سری تبدیل نمود.

تبلیغات صورت انفرادی یافت و در عوض با تهدیدانتقال‌ومحرومیت از اخذ درجه توام گردید. سرهنگ احوی و عمال او بااینتلیجنس سرویس روابط اینیم برقرار کردند و پیروی از دستورات آن موسسه بزرگ که سابقه

عمل طولانی در کشورهای مستعمراتی دارد برای افسران روشن‌فکرومخالفین خود مشغول پرونده‌سازی شدند .

محافل افسران و باشگاه‌ها تحت کنترل قرار گرفت و عده‌ای بعنوان جاسوس‌گزارشات راست یادروغی برای رکن دوم تهیه نمودند . از طرف روسای باشگاه روزنامه‌ها محدود شد و روزنامه‌های معینی که جنبهٔ ارتجاعی داشت دردسترس افسران قرار گرفت و در همین دانشکده افسران برای سرگرمی افسران وبمنظور جلوگیری از بحث ومطالعه روزنامه‌ها قریب ده‌هزار ریال بمصرف خرید چند دست شطرنج رسید و سرهنگ مصدقی که باافسران جزء نزدیکی بیشتری داشت مامور ایفای این رل شد .

اگرچه نگارنده درمسابقه نهائی شطرنج شرکت نموده‌وقهرمان‌دانشکده شد و با اینهمه موفق باخذ یک جام نقره گردید ولی باید بگویم که‌درحدود پنج ماه مرخصی شطرنج بشدت دامنگیر افسران دانشکده بود و آنها را ازهر نوع مطالعه و بحثی باز داشت کم‌کم در محافل افسران شایع شد که ستاد ارتش دست بانتقالات بزرگی خواهد زد و همانطور که سرلشگر رزم‌آراء با قانون انتقالات معروف خود دستهٔ ارفع را متلاشی کرد ارفع نیز عده‌زیادی را تبعید میکند و مخصوصا منتقلین را بناحیهٔ جنوب ایران یعنی در تحت لوای پرچم انگلیس میفرستد . خبر انتقال افسران یکی بعد از دیگری مرتبا بگوش میرسید .

یک روز حکم انتقال سروان رصدی اعتماد و ستوان یکم آگاهی ستوان یکم وطن‌پور به‌دانشکده افسری واصل شد چند روز بعد خبر انتقال سروان طغرائی و ستوان یکم قهرمان انتشار یافت .

در خارج دانشکده افسری نیز عده‌ای از قبیل سروان رحمانی و سروان آگهی و سروان جودت و سروان پزشکیان و . . . . منتقل شدند . دلیل‌انتقال افسران اصولاً ذکرنمیشد و با احتیاج مبرمی که ارتش باین‌افسران‌مبرداشت

ازحوزهٔ ماموریت خودطردمیگشتند . انتقال افسران بصورتی خشن وبرخلاف شئون افسری صورت‌میگرفت . مثلاچنانچه شایع است یک سرگرد بمعیت‌چند دژبان مسلح بمنزل ییلاقی سروان رصدی واقع در سوهانک حمله کردند . سرگردمامور باطپانچه لخت وارد زیر زمین شد و هر چه سروان رصدی میگفت „این‌اطاق بیش ازیک‌درندارد ، در خارج اطاق بایستید تا من لباس‌بپوشم. شما حق ندارید بجائی داخل شوید که مادر و خواهر من با لباس استراحت درآنجا هستند „ افسر مامور باتکاء همان دستورات غلط‌از اطاق خارج نشد. همین‌سروان‌رصدی درحالیکه یک‌سرباز باتفنگ ویک افسر با طپانچه‌مشایعتش میکرد برای تحویل و تحول و برای انجام کارهای اداری باردوگاه اقدسیه آمد و همهٔ افسران را متاثر کرد . افسری که شش سال چشم و چراغ رستهٔ توپخانه محسوب‌میشد افسری که باتالیف کتاب نقشه‌برداری و روش مخصوص تدریس خود مورد احترام و استفادهٔ کلیهٔ دانشجویان و مورد حسد همه افسران واقع شده‌بود ، افسری‌که هیچکس درشرافت ، میهن‌پرستی ، بی‌نظری وباوجدانی اوتردیدی نداشت ، در حین احتیاج مبرم رستهٔ توپخانه منتقل شد و در قبال تمام خدمات خود تا این حد مورد اهانت قرار گرفت .سروان طغرائی و ستوان یکم آگاهی و ستوان یکم قهرمان از برجسته‌ترین افسران مخابرات ارتش بودند و با رفتن آنها رسته مخابرات دانشکده افسری بکلی فلج شد . سروان طغرائی برای مزید اطلاعات خود دو سال از دوره‌دانشکده فنی دانشگاه تهران را تمام کرده بود و در شعبهٔ شیمی بکلاس سوم ارتقاء مییافت . ستوان یکم وطن‌پور که شاگرداول دورهٔ خود بود در عداد بهترین افسران توپخانه بشمار میرفت . این انتقالات بیموقع که مخصوصاً بدون‌ذکر علت صورت میگرفت آنها را متوحش‌کرد و وقتی شنیدند که دژخیمان رکن دوم تصمیم دارند افسران منتقل را بعنوان ماموریت در خارج شهرها و پادگانهای جنوب نابود کنند و اسم برخورد با اشرار بروی آن‌گذارندووقتی

مطمئن گردیدند که با حربهٔ دادگاه صحرائی و بدستور امثال سرلشگر ارفع و سرتیپ هوشمند افشار محکوم باعدام خواهند شد فرار را برنابودی مسلم خود ترجیح دادند. گناه این افسران این بود که بمنویات خیانت‌آمیز ارفع و دسته‌بندی او پی برده بودند و با تجدید میلیتاریسم مخالفت میکردند. این افسران که درضمن بررسی‌های خود ازدنیای خارج خبر داشتند وبعلاوه بمطالعهٔ تاریخ و فلسفه علاقهٔ محصوصی بخرج میدادند از نفوذ کشنده استعمار و رژیم دیکتاتوری وابسته بآن بسختی بیزار و متنفر بودند و تجدید دوره ننگین گذشته وادامه وضع نکبت‌بار فعلی را مخالف مصالح ملت ایران میدانستند.

این انتقالات بمشهد هم سرایت کرد و افسران آنجا را هم بوحشت‌انداخت وقتی شنیدند افسر تحصیل کرده و اروپا رفته‌ایرا مثل سرهنگ کیانوری بگناه اینکه برادر خانم کامبخش نماینده فراکسیون توده است با آن افتضاح سوار اتومبیل کرده و بخارج فرستاده‌اند و وقتی از موضوع انتقال واهانت بافسری مثل سروان رصدی خبر یافتند تصمیم گرفتند که تا ایجاد یک حکومت صالح ملی که حافظ منافع اکثریت باشد در گوشهٔ دورافتاده‌ای ترک خدمت گویند البته این اقدام مستلزم مراعات احتیاطاتی هم بود بهمین جهت بردن مقداری اسلحه و دو کامیون ضروری بنظر میرسید و برای آنکه بمال مردم تجاوز نکنند و دست تکدی بهپیش این و آن دراز ننمایند محتاج مقداری پول بودند و آنهم از راه بردن حقوق خودشان تامین گردید.

بعداً افسران دیگری که تحت فشار و مورد غضب سازمان ننگین حزب نهضت ملی واقع شده بودند بآنها پیوستند.

این افسران بدون آنکه قصد تجاوزی بشهربانی وژاندارمری گنبدقابوس داشته باشند با کمال سادگی و بی احتیاطی بحرکت خود ادامه دادند ولی ناگهان مورد شلیک ژاندارم‌ها و پاسبانانی واقع شدند که قبلا موضع‌گیری و منتظر آنها بودند.

بژاندارمها و پاسبانان گفته بودند که از طرف شاه مشروطه ! قیمت سر هر افسر هزار تومان معین شده و کسیکه موفق بکشتن یا اسارت یکی از آنها بشود این مبلغ رابعنوان جایزه دریافت خواهدکرد. پاسبان شیره‌ای بدبخت یا ژاندارم دزد بی‌آبرو منتظر چنین فرصتی بود که با کشتن یک افسر میهن پرست هزار تومان بگیرد و چند روزی خوش باشد.

واقعهٔ شوم و قتل فجیع هفت نفر بوقوع پیوست ودل میهن پرستان واقعی را متاثر و داغدار کرد.

سرگرد اسکندانی که از افسران دانشمند و دانشگاه دیده این ارتش نفرین شده محسوب میشد، سرگردی که هنوز هم دانشجویان رسته توپخانه دانشکده افسری ازکتاب لوله اواستفاده میکنند وافسریکه در شناسائی اجتماع ومسائل مربوط بآن بدطولانی داشت ومطالعات بسیار عمیق وقابل استفاده‌ای در این راه نموده بود بضرب گلوله ژاندارم جان سپرد و بدنش دراثر اصابت هفتاد گلوله پنجره گردید.

یکی از همین ژاندارمها برای اظهار خوشخدمتی وخوش رقصی درهمان حال سراوراازبدن جدا کرد ودر گرو دریافت هزار تومان بدست خود گرفت این جنایت که بدست مامورین بیروح وبی‌اراده انتظامی وبخاطر حفظ منافع مسعودیها و نیکپورها صورت گرفت ملت ستمکش ایران را خشمناک کرد.

روزیکه شرارهٔ آتش غضب این ملت بآسمان برسد و ساعتیکه مشت گره کرده میلیونها نفر آدم گرسنه و بدبخت برای گرفتن انتقام بالا برود کله‌های بی‌مغز وبرکاه مسببین این جنایات وسرهای گرد وبی‌شعور کسانیکه‌قیمت سر هر افسر را هزار تومان معین میکنند برسردار خواهد رفت «تا بداند که بی‌بها سر او است نه سر افسران میهن دوست».

این پیش‌آمد برای ارفع خائن و عمال وطن‌فروش او مفید واقع شد و برای دستگیری و تبعید افسران مخالف مستمسکی بآنها داد. ارفع برای‌آنکه

چند روزی در پست ریاست ستاد ارتش باقی بماند و بدزدی و سوء استفاده از علوفه هنگ سوار سلطنت آباد ادامه دهد ، مقام عالی ساده لوحی را با جعل عملیات دامنه‌داری بوحشت انداخت و اختیارات نامحدودی‌کسب‌کرد بگیر و ببند در تمام لشگرها شروع شد و عده‌ای را نیمه شب بکرمان تبعید نمودند . اینک برای روشن شدن ذهن شما چند نفر از همین افسران را که غالبا دردانشکده افسری سمت فرماندهی داشته‌اند وشما آنها را می‌شناسید معرفی میکنم تا بدانید که روزنامه اطلاعات و رکن دوم بمقتضای مصالح ننگین خود بچه کسانی لقب ماجراجو داده‌اند :

یک روز در روزنامه‌ها خواندیم که **سرگرد احمد شفائی** رئیس حوزهٔ نظام وظیفه سبزوار پست خود را ترک کرده و بافسران فراری پیوسته است . سرگردشفائی درتمام مراحل تحصیل ازدبستان گرفته تا دبیرستان‌ودانشکده افسری و دورهٔ تکمیلی دانشکده توپخانه شاگرد اول بود این افسر زحمتکش و با شرف که کتاب‌های : قوانین تیر ، خدمات صحرائی ، دو جلد تیر ضد هوائی ، آئین‌نامه قوانین تیر و بیشتر آئین‌نامه های رسته توپخانه یادگار اوست و همین کتاب‌ها اسکلت کتابهای توپخانه دانشکده افسری را تشکیل میدهند . افسری فوق‌العاده باهوش، با استعداد وبا احساسات است که یک موی سفیدش بصد نفر مثل ارفع و اخوی رجحان دارد . سرگرد شفائی که بزبان فرانسه کاملا مسلط است برای جبران کسر مخارج خود بانتشار رمان مبادرت میکرد و ذره‌ای پای خود را از دایرهٔ شرافت بیرون نمی‌گذاشت . در مراتب میهن‌پرستی او نیز کوچکترین تردیدی نمیتوان داشت . این افسر زن و سه فرزند کوچک خود را بحوادث سپرد و بطرف سرنوشت نامعلومی رهسپار گردید .

ـ **سرگردهدایت‌اله حاتمی** ازکردستان بعنوان گذراندن دورهٔ ششماهه عالی دانشگاه جنگ مامور تهران شد . روز ورود در اثر هجوم میکرب مالاریا

که یادگارمسافرت کردستان‌بود بتب شدیدی‌مبتلا گشت . سرگرد دکترریاحی که از افسران فوق‌العاده با شرف و ضمنا طبیب حاذقی است برای مداوای او دعوت شد .

درهمین ضمن **سروان قاضی اسداللهی** که‌در کردستان باسرگرد حاتمی و سرگرد احمد جعفر سلطانی هم منزل بود بعلت نزدیک بودن وضع حمل خانمش با مرخصی یکماهه بتهران آمد و موقع معرفی بدژبان بازداشت شد . بعداخبررسید که **سرگرد جعفر سلطانی** را هم درکردستان زندانی کرده‌اند . باوصول این اخباربازداشت سرگرد حاتمی نیزحتمی بنظر میرسید . به‌همین جهت پس از آنکه اندکی احساس سلامتی کرد متواری شد و از شر تبعید و حبس واهانت نجات یافت . سرگردحاتمی بزبانهای انگلیسی وفرانسه تسلط کامل‌داشت وآلمانی راباندازه رفع احتیاج میدانست . جزء محصلین‌اعزامی، بمصر مسافرت کرد و باکلاسمان مشعشعی دورهٔ تحصیلات عالی نظامی را در ارتش انگلستان طی نمود . در بازگشت خود گزارش جامع و مفیدی راجع بسازمان و اصول تربیت ارتش انگلستان تهیه نمود . مفاد این گزارش که تهیه‌اش فقط باهوش سرشار و تیزبین این افسر دانشمند امکان‌پذیر بودبرای اصلاح ارتش ما پند ذی قیمتی بشمار میرفت . ولی متاسفانه بسرعت بایگانی گردید ولی‌چون هرافسر یا دانشجوئی پس‌از استماع این سخنرانی بسازمان غلط و اصول آموزش و پرورش مستعمراتی کشور ما واقف میشد و افق بالاتری را میدید ، این افسر روشن و خوش فکر از طرف معاون و فرمانده دانشکده افسری مورد بازخواست قرار گرفت .

سرگرد حاتمی دانشمندترین و خوش ذوق‌ترین افسر پیادهٔ ارتش ما بود و در زیر عینک خود چشمانی نافذ و فوق‌العاده باهوش داشت . ازنقطه نظر شرافت و میهن‌پرستی بی‌نظیر بود . سرگرد حاتمی فرهاد و افسانه خود را ترک کرد و سرنوشت نامعلومی را باسارت و بندگی ترجیح داد . تاشمااین

دو بچهٔ سمپاتیک را ببینید باهمیت فداکاری حاتمی پی نمیبرید. منکه این همه ادعای فداکاری و میهن پرستی دارم نمی‌توانم با جرات پیش‌بینی کنم اگربجای سرگرد حاتمی بودم چه‌روبه‌ای اتخاذ میکردم. این دوبچه باهوش، نجیب، سمپاتیک ومهربان‌که حاصل‌زندگی‌سرگرد حاتمی ومادری فوق‌العاده باهوش، با استعداد، نجیب، با تربیت و لیسانسیه هستند بدون شک اگر محیط مساعد باشد درآینده جزء نوابغ بزرگ خواهند شد. تا ببینیم منافع امثال مسعودی و کازرونی و حاج علینقی و غیره چگونه اقتضا کند!

ــ همین **سروان قاضی اسداللهی** که‌مثل‌فرشتهٔ آسمانی معصوم وباشرف است و دوست و دشمن بمراتب احساسات و شرافت و میهن‌پرستی او بنظر احترام مینگرند در اثر سوء رفتار جانشینان سرپاس مختار و مامورین زندان باغشاه، خانم حامله و دختر کوچک خود را بقضا و قدر سپرد وپس از فرار از زندان به‌نقطه نامعلومی فراری شد.

ــ **سروان بهرام دانش** که امروز در قید زنجیر دژبان است، از با احساسات‌ترین، باشرف‌ترین و میهن‌پرست‌ترین افسران ارتش ما است. در خانواده‌های روشنفکر و شرافتمند و در خانواده‌ای که میتوان کانون میهن‌پرستیش نام نهاد پرورش یافته و قسمت اعظم تحصیلات خود را در بیروت بپایان‌رسانیده است. درسخنرانیهای پرشورکه حاکی ازاحساسات نامتناهی او بود هیچکس تاب مقاومت نداشت و خواه ناخواه تحت تاثیر قرارمیگرفت.

یک روز در دانشکده افسری حق ایراد نطق را از او سلب کردند، روز دیگری در مشهد مجبورش نمودند که پس از دو ماه عروسی خانم و خانواده خود را ترک گوید و راه بیابان پیش‌گیرد امروز هم روح بلندش اسیر قفس تنگ زندان است تا کی سروش آزادی گوش او را نوازش دهد و باردیگر برای خدمت به‌میهن آماده گردد.

ــ آقای علی اصغر وزیری در روزنامه داریا راجع به **سرگردنیو** مطالبی

نوشته‌اند که از نقطه نظر اهمیتی که دارد ذکر بعضی از قسمتهای آن دراین جا مفید بنظر میرسد. سرگرد نیو افسری است که از فرمان قتل عام اهالی کوهک سرپیچی‌کرد وما قبلا نام پرافتخارش را زینت‌بخش صفحات این‌کتاب کرده‌ایم.

«بنابتصدیق دادستان ارتش سرگرد نیوافسر شرافتمند وانسان‌دوستی بوده وعمل اوکاملا قانونی است این افسری که دوازده سال قبل درسالهائی که اسمی از روسیهٔ شوروی و مرام او در ایران نبود بالاترین مقاومت را در مقابل امر غیر قانونی یک سرتیپ نمود و برای بشر دوستی جان و حیثیت خود را بخطر انداخت. امروز دوازده سال عمر او اضافه شده، بیشترمطالعه نموده، دوره‌دانشگاه جنگ راطی کرده وحتما فهمیده‌تر شده است. میگویند گناه سرگرد نیو این است که روزنامه‌های چپ را مطالعه مینموده‌وبرفقای‌خود از ناپایداری وضع فعلی سخن میرانده است وپیدایش این احوال‌رادرسرگرد نیو مربوط به‌تبلیغات عناصری‌میدانندکه سیرافکارشان با مرام همسایه‌شمالی یکی است وبهمین تصور جرم را محرز میدانند (یعنی قصد مطالعه دراوضاع اجتماعی‌داشته وآرزوی اصلاحات رامینموده وعملی هم انجام نداده است) معهذابایدبزندان کرمان فرستاده شود! اگرفرض کنیم که قصد چنین‌اصلاح در افکار سرگرد نیو پیدا شده باشد معلول چه عللی است؟ ما معتقدیم که تبلیغات متفقین دموکرات ما علت اصلی نمیتواند باشد بلکه علت اصلی را باید در اعمال فرماندهان جستجو نمود، علت صدور اوامرغلط وغیرقانونی است، کشتن بچه در دامان مادر سبب پیدایش فکر نو می‌گردد، قتل عام ۷۳ نفر زن و بچه بیگناه افکار سرگرد نیو را منقلب میکند، وقتی بروضهٔ سیدالشهداء و قتل هفتاد و دو تن معصوم میرسند. روضه‌خوانها میگوینداز این ظلم و جور عرش خداوندی بلرزه درآمد. شما میخواهید ارکان وجود یک جوان شرافتمند، یک افسر دانش پژوه، یک ایرانی پاک از مشاهدهٔ قتل

۷۳ نفر از ابناء وطن خود متزلزل نگردد؟ البته تولید این افکار را بفرض صحت به بیگانه پرستی و دشمن دوستی نسبت میدهند! اسم او را خیانت بکشور و ارتش میگذارند! اعتبار قول و شرافت یک انسان زنده و افسرشریف را برای یک نشان که میخواهند برسینه نصب کنند لگدمال کرده وعکس‌العمل زشت خود را تبلیغ دشمن معرفی میکنند. تف براین عدالت و قضاوت».

برخورد اخیر **سرگرد بهرامی** با سرتیپ انصاری نمونه شهامت و حسن تشخیص این افسر است. اینک شرح قضیه «در دل شب اتومبیل‌هاحاضرشده عده‌ای افسر را بدون اینکه از وضعیت زن و فرزندان خود خبر داشته باشند میخواهند بزندان‌کرمان بفرستند. سرتیپ انصاری درموقع حرکت میخواهد با سرگرد بهرامی دست بدهد، سرگرد باشرف دست خود را عقب کشیده میگوید شماما رابجرم خیانت بکشور تبعید میکنید حیف نیست دست‌سرتیپ وطن پرستی چون شما بدست سرگرد وطن فروشی چون من بخورد؟مرا بجرم طرفداری از اجانب یعنی یکی از متفقین فداکار خودمان بزندان میفرستید. دیگر دست دادن یعنی چه مارا مسخره کرده‌اید؟»

بمنظور رعایت اختصار از ذکر بیوگرافی سایر افسران فراری خودداری نموده و قضاوت مندرجات روزنامه‌های ارتجاعی و اعلامیه‌های ستاد ارتشرا بهم‌میهنان و هم‌قطاران عزیزم واگذار میکنم.

افسران فراری گل سرسبد افسران ارتش ایران محسوب میشوند نه‌تنها ازنقطه نظرمعلومات وتخصص فنی بی‌نظیر هستند بلکه ازنظرهوش واستعداد و شرافت و میهن‌پرستی مقام شامخی دارند. ستاد ارتش با تمام اصراری که در خراب کردن این افسران داشت. نتوانست کوچکترین لکه سیاهی‌بدامان سفید و منزه آنها بچسباند. فقط پس‌از آنکه سرگرد ضرغام چندین ذره‌بین قوی رویهم سوار کرد و همه را به‌عینک خود اضافه نمود سرهنگ دوم نوائی را در موقع فرار متهم به‌بردن مبلغی پول کرد در صورتیکه ما میدانیم این

افسران برای دفاع خودشان تفنگ، بی‌سیم، مسلسل، فشنگ،کامیون‌وجیپ لشگر را بردند وقتی بمنظور امنیت حوزه توقف خویش یک پادگان را خلع سلاح نمودند در این صورت آیا مبلغ ناچیزی پول که حقوق مرداد ماه خود افسران بوده اختلاس محسوب میشود؟ باید از ستاد ارتش سئوال کردکه اگر اعلامیه‌های شما آلوده به غرض نیست چرا سابقهٔ درخشان سرهنگ نوائی را تالحظهٔ فرارتشریح نکردید؟ ومردم را در جریان شخصیت این افسرمیهن‌پرست و شرافتمند قرار ندادید؟

ستادارتش پرونده‌عظیمی را بپراهن عثمان کرد وچون هیچگونه‌لکه‌ای بهیچیک از افسران فراری نمیچسبید، در تمام اعلامیه‌ها از این پرونده‌نام برد ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم گویا سرهنگ عظیمی در دادستانی‌ارتش هیچگونه محکومیتی نداشته باشد.

ستاد ارتش وقتی از این راه تیرش بسنگ خورد، انتساب بحزب توده ایران و همسایه شمالی را وسیلهٔ حمله خود بافسران فراری قرار داد.

اولا انتساب افسران فراری بحزب توده ایران همان اراجیفی است‌که ستاد ارتش و عمال نهضت ملی برای مرعوب ساختن مقامات عالیه اشاعه میدهند تا آنجا که من اطلاع دارم حزب توده ایران حتی‌الامکان میل‌دارد اصلاحات خود را از طریق پارلمان انجام دهد بنابراین‌نیازمندافسرواسلحه نیست وبعلاوه بافرض محال اگرچنین نسبتی هم صحیح باشد اصولا عضویت حزب جرم نیست و قانونی برای تنبیه این افسران وجود ندارد. ضمنا باید گفت کسانیکه حزب مخرب و خانه برانداز نهضت ملی را تشکیل داده‌اند چگونه میوانند از دخالت افسران در امور سیاسی جلوگیری کنند؟ آیا این عمل به وعظ‌همان واعظ نا متعظ شبیه نیست؟.

ثانیا انتساب افسران فراری به‌محافل سیاسی همسایه شمالی‌ازآن بی‌انصافیهائی است که هیچ آدم با شعور وبا شرفی مرتکب آن نمیشود.

شما تصور میکنید امثال سرگرد شفائی، سرگرد حاتمی، سرگرد نیو، سروان رصدی وسروان دانش ازمسعودیها، سیف‌پور فاطمی‌ها، ملک‌مدنی‌ها، سیدضیاء ها، دشتیها، ارفع‌ها وریاضی‌ها بی‌هوش‌ترند؟ ونمی‌فهمند که با نزدیکی به‌همسایهٔ جنوبی صاحب لیره، اتومبیل، عمارت چهار طبقه، وکالت و وزارت میشوند و خلاصه هرچه بخواهند برای آنها فراهم میگردد؟ اینها استنباط نکرده‌اند که بدین ترتیب لااقل میتوانند در جوار زن و بچه خود زندگی کنند و بسرنوشت بیابان گردی و چادرنشینی دچار نشوند؟ پس اگر اینها قصد خیانت به کشور را داشتند چرا بنفع انگلستان خیانت نکردندکه صاحب همه چیز و مصون از هر نوع تعرض و خطری باشند؟.

شما گمان میکنید باهوش‌ترین افسران ایران وخوشنامترین و خوش‌فکرترین آنها تا این درجه‌گنگ و احمق هستند؟ البته جواب این سئوال منفی است ما باید با درنظر گرفتن شخصیت افسران فراری مطمئن باشیم که آنها هیچوقت کوچکترین خیانتی باین کشور نخواهند کرد و کشور ایران را برای آسودگی اکثریت بدبخت ایران خواهند خواست. این نغمه‌های شوم ازگلوی کسانی خارج میشود که میهن را لیره و اتومبیل و پارک و مقام میدانند و از نهضت‌های آزادیخواهانه سخت در هراسند. درست دقت کنید وطن این طبقه از مردم با میهن من و شما فرق بسیار دارد.

همین آقا پس از آنکه محمدعلی شاه مجلس را بتوپ بست، آزادی‌خواهان آذربایجان را **اشرار، ماجراجو، خائن** قلمداد میکردند وصدرمحلاتی آزادیخواهان را در باغشاه محکوم باعدام نمود. امروزهم میهن‌پرستان هند هلند که در زیر آتش توپ و مسلسل و انفجار بمب‌های کشور آزادیخواه انگلستان بسر میبرند شورشی، ماجراجو وخائن محسوب میشوند. مگرقضیهٔ یونان و دخالت بیشرمانهٔ چرچیل را فراموش کرده‌ایم؟ امروز عده‌ای از نمایندگان عوام انگلستان نسبت به قلع و قمع میهن پرستان یونان اظهار

تاسف میکنند و دولت گذشته را سرزنش مینمایند ولی ما باید بدانیم‌که‌این اظهارتاسف نظیرهمان ندامتی است که ایدن از طرز رفتار بریتانیا درایران خورد و باکمال شرمندگی گفت «رفتار مالااقل تا یک نسل ایرانیان را از ما منزجرومتنفر کرده است» همقطاران عزیز ماباید قضایا را روشن‌تر و دقیق‌تر به‌بینیم و از روی اصطلاحات و مقاصد محافل ارتجاعی پرده برداریم. امروز روزی نیست که ما هم به‌پیروی از سیاست استعمار و منافع دلالان داخلی عزیزترین و فداکارترین همقطاران خود را ماجراجو بخوانیم و آنها راهدف گلوله یا تهمت قرار دهیم. بقول آقای وزیری: «در محاکمه سرتیپ البرز نتیجه این شد که ملت ایران افسران تبعیدی و فراری را شناخت که از چه قماشی هستند.

یعنی فهمید که این افسران کسانی هستند که احکام غیر قانونی روسا را اجرا نمیکنند.

اگر دستور داد که در جنوبی را ببندید گداها را بمسلسل بسته‌بکشید سئوال میکنند تشکیل ارتش برای دفاع در مقابل دشمنان خارجی ودر موقع لزوم تنبیه یاغیان داخلی است.

پرتقال‌فروش اسلامبول یا عمله کاخ دادگستری ویا شاطرهای سیلو و استادان دانشگاه و وکلای مجلس شورا از کدام طبقه هستند؟ دشمنان‌خارجی یا یاغیان داخلی؟ اگر یاغی هستند در مجلس چه میکنند؟ در شهرتهران‌چه میگویند؟

یاغی گری ملازمه با داشتن اسلحه دارد و اسلحه آنها چیست؟ امرغیر قانونی را نمیشود اجرا نمود.

همان طوریکه کشتن بچه در دامان مادر دور از تکالیف نظامی و مورد تصدیق دادستان ارتش است.

کشتن یکمشت هموطن لخت و برهنه دور از غیرت سپاهیگری میباشد

ما چنین نامردی را نمیکنیم . بروید مزدوران ضعیف‌النفس دیگری پیداکنید البته اینگونه افسران که پی به‌روح وظیفه شناسی برده‌اندآلت‌بدون‌اراده‌ای برای‌مطامع فرمانده‌خودنیستند وباید آنقدر تبعید وحبس شوند تاخودشان استعفا داده و از ارتش فرار کنند .

افسران روشن فکرا از هر خبری زود نگذرید . موقع باریک و دشمن بیدار و عصبی است .

یک ذره‌بین بزرگ بدست گرفته روی تمام اخبار بگذارید و آن را صد مرتبه بلکه هزار مرتبه بزرگ کنید تا در خاطرتان نقش ببندد . مجموعهٔ این خبرها سیاست کشور شماست زندگی و حیات شما و فرزندانتان را تشکیل میدهد ، خطر را نشان میدهد ، راه سعادت را تعیین میکند . موجودیت و نیستی شمادرباطن این خبرهای ساده نهفته است . برروی محکومیت‌سرتیپ البرز را اگر ذره‌بین گذاشته بودید و آنرا باخبر اعزام سرگردنیو بزندان‌و عدم اجرای حکم شاه سابق تطبیق مینمودید خیلی چیزها حس می‌کردید وقتی محسوسات قومی بر روی یک مسیر و هدف قرار گرفت و منحرف نشد حتماً سعادت نصیب آن خواهد شد .

خبر مجلس را با عمل چاقوکش میدان محمدیه ، تصویب منشور ملل متفق و تشدید حکومت نظامی و ملاقات اتلی و ترومن وجنگ دویست‌وشصت میلیون مردم صاحب عقیده چین و مداخله امریکا را با شرفیابی فریزررئیس شرکت نفت و اضافه قیمت قند و شکایت روزنامه دوست ایران و خبر اتحاد عرب و خلیج فارس و گردش‌های ملکه محبوب ایران در خاورمیانه و ممالک عربی همه را درزیر ذره‌بین عقل بگذارید ونتیجه مثبت که حاوی یک‌تصمیم جدی باشد بگیرید .

دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی

دردوره اتم اگرملت ایران هوشیارانه اخبار را زیر ذره‌بین‌میگذاشت . علت واقعی تبعید افسران را بخوبی می‌فهمید و تشکیل حزب نهضت ملی‌را بدست‌تحصیل‌کرده‌ها „ ا „حس میکرد . آقایان خواندن تا حس‌کردن‌تفاوت بسیاردارد ، حکومت خودتان راحس‌کنید . وقتی می‌خوانید که سرلشگرکریم آقا فلان معامله را انجام داده و او را در وقت اعدام سرهنگ پولادین حس کنید . عدسی‌ذره‌بینی تصوررا بزرگ نموده ببینید اگر دستور کشتن پولادین را بسرگرد نیو قانون دان روشن فکر داده بودند اجرا میکرد ؟ هرگزا بعوض اعدام نزد او میرفت و چشم او را باز می‌کرد ، دست او را گرفته فشار میداد و میگفت من و شما باید برای کشور خدمت کنیم .

این سیاست ارتجاع است که بمن امر می‌دهد . دستور قانونی نیست ولی از کریم آقای بی‌سواد که از ابتدای عمرش با اصول ترور تزاریسم تعلیم یافته‌چه انتظار باید داشت ؟

بطوریکه نویسنده توانا آقای فرامرزی مثل طلا و کثافت را توجیه با وضعیت ما نمودند „هنوز گرفتار اثرات افسران استعمارطلب تزاری درتعلیم و تربیت افراد قزاقخانه هستیم و شاید سالها از نتایج آن خلاص نشویم .

گناه سرهنگ پولادین و سرگرد نیو این بوده که ذره‌بین چشم آنها دوازده سال بعد را دیده است !! و لیاقت تیمساران ما در این‌است‌که‌جلوی چشم خود را نمی‌بینند .

نظامات دنیا بر روی دو اصل کلی قرار دارد :

در مقابل خیانت تنبیه وبرای حس خدمت پاداش و لذا در مقابل حسن خدمت بنا به تشخیص دادستان ارتش سرگرد نیو به تبعید وبارداشت بدون مدت در کرمان و دوری از زن و فرزند تشویق میشود !!

همه باید فکر کنیم که زمامداران ما چه میکنند ؟ چرا آتش را در زیر پنبه میگذارند ؟

از این عمل چه نتیجه خواهند گرفت؟ و این چه تفریح کثیفی است که‌با پریشانی یک ملتی توام شده است؟ حقیقه فاعل مختارند یا برای‌اجرای یک سیاست کلی دامن بآتش زده و خرمن نیمه سوخته ملتی را شعله‌ور می‌سازند؟ آزادی‌خواهان چرا ساکت نشسته‌اند و ناظر این‌گونه اعمال فجیع شده‌اند؟»

بخش سوم

قضیهٔ ترک خدمت وانزوای من

در ضمن بخش دوم فعالیت‌های مسموم و خائنانه ارفع و عمال بی‌وطن حزب نهضت ملی تشریح شد و دیدیم که این عناصر پست چگونه بکمک اینتلجنس سرویس شرایط نابودی افسران شرافتمند و مخالفین خودرا فراهم کردند.

فرار افسران میهن‌پرست خیلی طبیعی بود و بحکم غریزه‌وتمایل‌ادامه حیات و بمنظور انجام خدمات اجتماعی صورت گرفت.

تعقیب من نیز بگناه ده سال حسن خدمت و بعلت آتشی که از عشق میهن در کانون دلم مشتعل بود حتمی و غیر قابل اجتناب بنظر میرسید. ولی ایجاد پرونده‌های جعلی و تعقیب من چندان آسان نبود و رکن دوم را با اشکال بزرگی مواجه ساخت زیرا پروندهٔ خدمتی از یکطرف و حسن نظر قاطبهٔ افسران جوان و شرافتمند از طرف دیگر خار راه معرضین و خائنین بشمار میرفت.

رفقا میدانند که من در سال ۱۳۱۶ دورهٔ دانشکده افسری را تمام کرده و بهنگ مستقل توپخانهٔ ضد هوائی مرکز منتقل شدم . دو سال تمام بکمک مطالعه و ترجمه‌های متعدد دربارهٔ اصول علمی تیر ضد هوائی تحقیق نمودم و این رشتهٔ کاملا فنی و علمی را علما و عملا فرا گرفتم .

قبل از انتقال باهواز یک جدول مکانیکی برای حل اغلب مسائل تیر اندازی توپخانه زمینی تهیه نمودم که رسم قسمتی از منحنیهای صفحه ثابت آن ناتمام و مستلزم وقت زیادی بود . انتقال من باهواز که بیشتر صورت تبعید داشت و شرح مفصل آن ملال‌آور است مرا نسبت بتعقیب این عمل دلسرد و مایوس نمود . حسن خدمت و جدیت فوق‌العاده من در هنگ ضد هوائی مرکز مورد تصدیق عموم افسران تیپ مکانیزه است و سرکار سرهنگ ریاحی که هیچکس در مراتب شرافت و میهن پرستیش کوچکترین تردیدی ندارد و در زمرهٔ دانشمندترین استادان دانشگاه تهران محسوب میشوند صالح‌ترین کسی است که میتواند نظرخود را در این زمینه صریحا ابراز داشته و وسیله معرفی خدمات من گردند .

سربازان آتشبار سوم هنگ ضد هوائی (در سال ۱۳۱۸) که غالبا بجای آئین‌نامه‌های خشک وبی‌معنی باستماع کنفرانسهای اجتماعی از قبیل: وظیفه افراد در انتخاب نماینده مجلس، اصول تربیت فرزند ، تاریخ و جغرافیای کشور ایران و کشورهای همجوار ، منابع زیرزمینی ومحصولات ایران ، وظائف فرد در جامعه و غیره عادت کرده و هیچگونه تبعیض و سوء نیتی از فرمانده سابق خود ندیده بودند هنگام خداحافظی ، چندین بار آخرین نطق من‌را با گریه شدید خود قطع کردند . من نیز پنهان نمیکنم که تحت تاثیر آنهمه احساسات پاک وبی‌آلایش قرار گرفتم .

پس از دو ماه خدمت در آتشبار مستقل ضد هوائی لشگر ۶ اهواز عین این صحنه ونظیر همین ابراز احساسات بی‌آلایش تکرار شد وبرای تقبل سمت مربی و فرماندهی در رشته توپخانه دانشکده افسری عازم تهران گشتم . در

اینجا باید بگویم . که اصولاً سرباز ایرانی صمیمی و قدرشناس و با وفا است و در کمترین وقتی بروحیهٔ فرمانده خود آشنا میشود و تمام اختصاصات اورا تشخیص می‌دهد . سرباز سیاه چشم ایرانی با سرباز سیاه پوست مستعمراتی هندی فرق بسیار دارد و اگر با کمال دلسوزی برای تربیت این تودهٔ مستعد و باهوش، اقدامات میهن‌پرستانه بعمل آید در اندک مدتی کشور ایران در عداد متمدن‌ترین کشورهای جهان قرار خواهد گرفت ولی افسوس که سیاست استعمار قدرت میهن‌پرستان واقعی را محدود کرده و برنامهٔ تعلیم و تربیت ما که از طرف وزارت امور خارجه انگلستان دیکته میشود مانع بزرگی برای پیشرفت و ترقی این جامعه بشمار میرود .

باری در اول مهرماه ۱۳۱۸ بدانشکده افسری معرفی شدم و درمدت ۶ سال خدمت در کانون و قلب ارتش ۱۱ جلد کتاب بشرح ذیل ترجمه و تدوین کردم :

الف ــ برای رشته توپخانه دانشکده افسری

۱ ــ کتاب فندان

۲ ــ کتاب بالیستیک داخلی

۳ ــ کتاب بالیستیک خارجی

۴ ــ کتاب ریاضیات «عالی» تخصصی رشته توپخانه

۵ ــ کتاب محترقه‌ها

۶ ــ کتاب تیرهای ساحلی

ب ــ برای رشته پیاده

۷ ــ اصول علمی تیراندازی ادوات سبک برعلیه هدفهای متحرک «زمینی و هوائی»

۸ ــ دیدبانی

ح ـ برای همه

۹ ـ شطرنج

۱۰ ـ اسلوب علمی و نظری برای حل مسائل ساختنی هندسه

۱۱ ـ خودآموز شطرنج

بازاء این خدمات علمی بنا به پیشنهاد فرماندهی دانشکده افسری به اخذ نشان دانش نائل شدم. و برای مزید اطلاعات خود سالهای اول و دوم دانشکده فنی دانشگاه تهران را طی کردم. درهمین ۶ سال اخیر در دانشکده و دبیرستان کشاورزی و دامپزشکی و دانشکده افسری و دانشکده فنی متجاوز از دویست کنفرانس رسمی علمی و نظامی ایراد نمودم و چون چاشنی تمام این کنفرانسها مسائل اجتماعی بود هر دفعه از طرف شنوندگان مورد تشویق واقع می‌شدم.

درسال ۱۳۲۱ پیشنهاداتی برای تغییر واصلاح بعضی از قطعات مسلسل سنگین و توپ ترفیقی و خمپاره‌انداز و همچنین ایجاد مکانیسم مخصوصی برای اجرای تیرهای تعلیماتی و حقیقی هوائی ضد مسلسل و توپ ضد ارابه دادم که پس از مشاوره و تصویب کمیسیونی بریاست سرتیپ بهارمست دستور ساختمان آنها داده شد ولی هنوز هم بعلت نداشتن بودجه کمترین اقدامی در این‌باره بعمل نیامده است.

مجموعهٔ این خدمات علمی و نظامی وتشویق هائیکه در احکام قسمتی بعمل‌آمده و درپروندهٔ من منعکس شده‌بود باتمام حسن نظر قاطعهٔ افسران جوان و شرافتمند ارتش، رکن دوم را دچار محظور عجیبی کرده‌بودکه‌بدون تمهید مقدمه و مشاوره با مقامات صلاحیت‌دار خارجی ا حل آن فوق‌العاده مشکل بنظر میرسید.

ستاد ارتش اطلاع داشت که من در ضمن برخورد با افسران، ودرکلاس های درس و حتی در مجامع عمومی از اظهارنظر صریح و بیان عقیدهٔ خود

کوتاهی نمکیم و بخوبی میدانست که اثر گفتار من در دانشجویان وافسران فوق‌العاده زیاد است. ستاد ارتش توسط ستوان یکم فضل‌الله مقدم یعنی جاسوس معروفی‌که مدتها با نوبخت ومایرآلمانی ودستجات آنها تماس‌داشت و بنفع اینتلجنس سرویس خدمت میکردا مطلع شده بود که من بارها مفهوم اطاعت کورکورانه را بصورت کنفرانس در گروهان فنی دانشکده افسری روشن کرده و مخصوصا برای مثال گفته بودم که اگر در واقعه ۱۷ آذر بمن امر شده بود که بروی دانشجویان ودانش‌آموزان وسایر طبقات اهالی پایتخت تیر-اندازی نمایم، لوله‌های مسلسل را متوجه آمرین و مسببین اصلی میکردم و بجای یکمشت مردم بیچاره وبدبخت، طبقه طفیلی و ظالم را هدف گلوله قرار میدادم. این نطق‌ها و صدها اظهار دیگر دلالان نهضت ملی را که برای تجدید میلیتاریسم بذل مساعی میکنند از طرف من بکلی مایوس بلکه متوحش نموده‌بود. دراوایل تاسیس حزب نهضت ملی یعنی در همان‌وقتیکه تازه مرامنامه آن توسط بنگاه مطبوعاتی پروین بچاپ رسیده بود، آقای عزت‌الله همایونفر مدیر و صاحب بنگاه پروین که در آنروزها اغفال شده‌و سمت ریاست دایره تبلیغات حزب را بعهده داشت، مرا برای قبول عضویت حزب دعوت کرد اضافه نمودکه سرلشگر ارفع ریاست این‌حزب را عهده‌دار است و بطور کلی این حزب برای حفظ منافع مقام سلطنت بوجود آمده‌است ولی‌من رسما ازقبول عضویت وحتی بحث‌با مقام شامخ‌ریاست حزب‌خودداری کردم‌این مطالب مجموعهٔ عواملی بود که سازمان حزب را از طرف‌من مایوس ساخت‌و مطمئن شدند که من آلت دست ارفع و اربابان او نمیشوم. درهمان روزها مقاصد پلید تعزیه گردانان حزب نهضت ملی که باشاره‌سفارت‌انگلیس وبمنظور تجدید میلیتاریسم وخفه‌کردن آزادیخواهان ایران ایفای این رل خائنانه را بعهده گرفته بودند، برای من مثل روز روشن بود. اگر ارفع و عمالش بقدر یکجو شعور داشتند، میفهمیدند که ایرانی در ضمن تمام

بدبختیها و اشکالاتیکه در پیش دارد فوق‌العاده حساس و میهن‌پرست و در عین‌حال باهوش و تیزبین است. ایرانی در مدت کمی خائن را از خادم‌و طالح را از صالح تمیز میدهد. ایرانی تمام مسببین بدبختی وبیچارگی‌خود را میشناسد و در روز انتقام کله‌های بی‌مغز وسرهای پرکاه آنها را ببالای‌دار میفرستد. ارفع باید فهمیده باشد که خوردن نان و سنکجبین بجای ناهار مفصل وپر انرژی دانشکده افسری از نظر افسران ارتش محونمیشودوممرحلال خرید یک گردان گاو را بخوبی تشخیص میدهند. هنوز تعویض انبارداررسته مهندسی اردوگاه اقدسیه از خاطر افسران دانشکده افسری محو نشده و همه میدانند که امضای این حکم اولین امضای سرلشگر ارفع بسمت ریاست ستاد ارتش بود و همه با خبرند که این همردیف بیچاره جز انجام وظیفه و حفظ الوارهای رسته مهندس از دستبرد سرلشگر ارفع تقصیر دیگری نداشت.

بهرحال منهم مثل سایر افسران شرافتمند ارتش متوجه خیانت و سوء نظر ارفع بودم و بهمین جهت در تمام دعوتها دست رد بسینه اوگذاشتم.

علاوه براین که ارفع و عمال او من را دشمن با نفوذ سازمان حزب نهضت ملی و مخالف تجدید میلیتاریسم میدانستند یک عامل خصوصی دیگری هم وجود داشت و آن مبارزه من با گروه طرفداران عشق غیر طبیعی ارتش بود. افسران دورهٔ شهاب از جزئیات این مبارزه آگاهند و میتوانند رفقای خود را در جریان این‌واقعه بگذارند. آنچه مسلم است این گروه‌و دوستان هم‌مشربشان، امروز سازمان حزب نهضت ملی را احاطه کرده وکار-گردانان اصلی آن محسوب میشوند من در ازاء شکستی که باین فرقه‌داده بودم. دراین موقع انتظارداشتم که از هرگونه مخالفت و عنادی خودداری نکنند و بهمین دلیل هم مردانه برای مواجههٔ با آن آماده شدم. روزی که من یکه و تنها برای این مبارزه کمر همت بستم این گروه در دانشکده افسری ستاد ارتش، دفتر نظامی دربار و خود دربار طرفداران با نفوذی داشتند.

من علی‌رغم تمام این نیروها و عدم تمایل مرحوم تیمسار شهاب از تحمیل ارادهٔ من بریاست دانشکده برخلاف تمام نصایح و تمایل تیمسار بهارمست که در گوشهٔ جنوب شرقی عمارت بارانف نمودند و مرا به ترک مخاصمه وپس گرفتن استعفا تشویق میکردند و برعکس نصایح همین تیمسار انصاری معاون فعلی ستاد ارتش که آن روزها در این موضوع سمت بازرس داشتند مبارزه خود را با موفقیت‌و سماجت انجام دادم و برای هرگونه عکس‌العمل و اقدام خشنی هم حاضر شدم. این مبارزه در اردوگاه اقدسیه شدت یافت و مرحوم تیمسار شهاب و سرهنگ منوچهری و سرهنگ حشمتی و سرهنگ‌شریفی‌وسرگرد سمیعی و جمعی دیگر از افسران، هواخو. جدی تصفیه دانشکده افسری از افسران و دانشجویان فاسدالاخلاق شدند، اگر چه مرحوم سرتیپ شهاب‌که از راد مردان ایران و فداکارترین وباشرفترین افسران ارتش ما بودجان‌خود را در راه این مبارزه فدا کرد ولی محیط دانشکده افسری که کانون تعلیم و تربیت و در حقیقت قلب ارتش ایران است تا اندازه‌ای از عناصر فاسد تصفیه شد و راه‌را برای اصلاحات آینده هموارساخت. گروه عشق غیرطبیعی که آن روزها دفتر سروان صفا مرتضوی کانون و محل اجتماعشان محسوب میشد نظر باینکه هنوز حزب توده ایران سر و صورتی نداشت و آلمانیها بسرعت در حال پیشرفت بودند ما را فاشیست میخواندند. درست بخاطر دارم که با یک کاریکاتور که دست بدست میگشت، سرهنگ منوچهری و من را در حال نطق بالای تانک و در جلو جمعیت نشان داده بودند و در آن سرهنگ‌منوچهری موسولینی‌بودو من‌سمت‌رئیس ستادارتش و رایزن‌موسولینی را بعهده داشتم هم‌چنین کاریکاتورهای دیگری از سرهنگ منوچهری‌وسروان یوسف مرتضوی (ملقب بگورینک) و سروان دانش بطور مختلف تهیه کرده بودند. بعدا که‌گروه طرفدار منوچهری بوسیلهٔ نوبخت و مایر و ارفع باعمال فعلی نهضت ملی که آنروز دشمن هم بودند نزدیک شدند تازه فهمیدند که

انتساب من بگروه منوچهری اشتباه بزرگی بوده و من از همان موقع هم طرز عمل کودکانه منوچهری و رفقایش را دوستانه انتقاد میکرده‌ام .

امروزه سرهنگ منوچهری برای آشتی دادن خوانین بختیاری وتجهیز سواران آن ایل بجنوب رفته و مثل یک بچه بدون آنکه بفهمد چه خیانتی را مرتکب میشود خود را در دامان ارتجاع و همسایه جنوبی انداخته است در صورتی که من عقاید خلل‌ناپذیر خود را همچنان محفوظ داشته و کوچکترین تغییر رویه‌ای نداده‌ام . همان کسانی که امروز من را فاشیست میخواندند امروز هم عضو حزب توده ایران میدانند من باکی ندارم از اینکه عضوحزب توده ایران باشم و حتی بعضویت این حزب آزادیخواه و مترقی که پیشقدم و طلایه آزادیخواهی و دموکراسی است افتخار میکنم ولی متاسفانه باید اقرار نمایم که من عضو حزب توده ایران نیستم . من حزب توده ایران رااصلاح— طلب یاباصطلاح فرانسویها رفرمیست میدانم یعنی حزب‌توده‌ایران‌میخواهد از طریق پارلمان و بتدریج اوضاع ناگوار این کشور و ملت بدبخت را اصلاح کند در صورتیکه من شیفتهٔ انقلاب هستم و میل دارم که با یک رولوسیون بحساب‌طبقهٔ حاکمه‌رسیدگی گردد وانتقام خون میلیون‌ها کسانیکه درنتیجه دزدی و ظلم این طبقه از گرسنگی مرده یا در زندان‌ها جان سپرده‌اندگرفته شود . بقول مرحوم دکتر ارانی „محصول انقلاب حقانیت دارد„ و ما باید باین حق طبیعی نائل شویم و از مزایای آن برخوردار گردیم .

برای‌اجتناب از تطویل کلام وتسهیل چاپ ، این بخش و سایربخشها را خلاصه‌تر میکنم و بیشتر بذکر روس مطالب میپردازم .

مقصود این بود که ستاد ارتش در مورد من با اشکال بزرگی مواجه شد و مجبور بتمهید مقدمه گردید . رکن دوم میدانست که اگر بطور ساده مرا بازداشت کند بااعتراضات زیادی روبرو میشود بهمین جهت قبلا سه عدد کارت حزبی از روی خط من جعل کرد و بکمک ستوان یکم فضل‌اله مقدم بین

سه‌نفر ازدانشجویان ناراضی گروهان فنی تقسیم نمودولی چون من ازجریان امر اطلاع داشتم وحتی ساعت بازداشت خود را نیز میدانستم تاچنددقیقه قبل از موقع بازداشت در محوطهٔ دانشکده افسری بمراقبت پرداختم و بعدا ترک خدمت را برای خدمت ننگین ترجیح دادم چون قطعاً رفقا اعلامیه‌های مرا در روزنامه‌ها خوانده‌اند از تکرار مطالب مشترک خودداری میکنم .

در تعقیب ترک خدمت من گروهی از افسران دانشکده افسری تصمیم گرفتند استعفا داده و بازگشت مرا جداً خواستار شوند . عین این‌نظردربین افسران سایر پادگان‌های مرکز مورد بحث قرار گرفت ولی ستاد ارتش‌که قبلا باین خطر پی برده بود در ضمن صدور یک اعلامیه بالا بلند شماره کارت — های جعلی را قید کرد و افسران را نسبت بعمل و تصمیم خود دلسرد نمود ستاد ارتش برای فرار سرهنگ‌ها و فرار دسته جمعی افسران که‌هر روز صورت میگرفت هیچ اعلامیه‌ای صادر نکرد و صدور این اعلامیه بالابلند و تشبث بجعل خط و امضای من حاکی از مراتب اضطراب و نگرانی رکن دوم ومحافل نهضت ملی بود .

دوستان من بایدبدانند همانطورکه درپاسخ اعلامیهٔ ستاد ارتش‌اشعار داشته‌ام در تهران یعنی حوزهٔ ماموریت خود توقف خواهم کرد و بمبارزه خویش‌ادامه خواهم داد .

امروزه مبارزه در پایتخت بیش از مبارزه در سایر نقاط کشور ارزش دارد .

اصول عقاید من همان است که در خلال سطور این کتاب دیده‌میشود و یکبار هم بصورت ده اندرز بدانشجویان فارغ‌التحصیل ۱۳۲۰ — ۱۳۲۱ هدیه کرده‌ام .

من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بتمام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد .

عقیده دارم که باید دست طبقهٔ حاکمهٔ جبار خونخوار کنونی ازاداره امور این اجتماع کوتاه شود ، آرزو میکنم که سرنوشت و مقدرات ۳۵ میلیـــون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده بدست اکثریت ملت باشد و قوانین‌بنفع این اکثریت وضع و اجرا گردد .

مخصوصاً سعادتمند خواهم بود اگر احساس کنم روزی دســت دلالان استعمارطلب انگلستان از محیط‌ایران کوتاه شده و قاطبهٔ این ملت باستانی و کهن از شر دخالت این دولت آزادی‌خواه ! ! راحت گردیده‌اند .

من بمقتضای تربیت خانوادگی و بحکم تشخیص خود نسبت‌باستعمار– طلبان انگلیس کینه وتنفر دارم و تمام مساعی خود را برای‌کوتاه‌کردن‌دست آنها از ایران مصروف خواهم کرد ,,ذره ذره جمع گردد عاقبت دریاشود ,, .

همه‌کس میداند که اگر فرضا بنا بود بین ۴۰۰ نفر سروان پنج نفــر به درجه سرگردی نائل شود قطعا با سوابق و حسن نظری که وجود داشت مــن یکی از آن پنج نفر بودم بطوریکه ترقی‌های آیندهٔ من و راه وصول بدرجات عالی کاملاً صاف کردم که علاوه برکسب اطلاعات جدید ، وجودی اتکالی و متکی بحقوق و درجه ارتش نباشم تا بتوانم در گفتار و رفتار و استقرارروابط خود با زیردستان و روسای عالیمقام آزادانه تجدید نظر کنم . اگر بالفرض ارفع و ریاضی مرا بخوبی نشناخته باشند شما میدانید که آنقدرها بیهوش و گنگ نیستم و قطعا میتوانستم محیط‌اجتماع خود را درک نمایم من نفوذ و قدرت کسانی راکه دریکدست بهشت و در دست دیگر جهنم دارند تشخیص داده‌ام و بخوبی میدانم که طرفداری از استعمارطلبان انگلیس و دلالان‌بی آبروئی مثل ارفع و سیدضیاء مساوی است با پول ، مساوی است با جاه‌ومقام مساوی است با اتومبیل و پارک و بالاخره مساوی است با همه‌گونه مصـونیت و کسب قدرت و همچنین مخالف با این اربابان و طرفداری ازپانزده‌میلیون آدم بدبخت و محترم شمردن شرافت و روح غرور ملی و ایران‌پرستی‌بقیمت

ترک خدمت ، محرومیت ، حبس و اعدام تمام خواهد شد .

ولی من تمام این محرومیتها را استقبال کردم و امروز هم باتضییقات و اشکالات فراوانی که با روح من سازگار نیست زندگی نموده ودرضمن‌ادامهٔ مبارزه منتظر فرا رسیدن روزهای آخرین نبرد هستم .

بامید موفقیت

زنده و پاینده باد ایران مستقل و نیرومند .

برومند و جاوید باد ملت باستانی و نجیب ایران .

توانا باد افسران و درجه داران و سربازان میهن پرست .

نابود و کوتاه باد دست خائنین و عمال استعمار .

بخش چهارم

سیاست استعماری انگلیس و نهضت های آزادیخواهی

در این بخش میخواهم علت بدبختی ، انحطاط ملی ، فقر و بیچارگی تحلیل تدریجی و نابودی افراد ، تقلیل جمعیت ایران از چهل میلیون به جمعیت معلول و مریض کنونی ، تدنی اخلاق ، از بین رفتن حس همدردی و اتحاد ، پیدایش دردهای بیدرمان ، اعتیاد بافیون ، ابتلا بامراض نابودکننده ، فقدان وسائل صنعت و فلاحت و بالاخره عدم آنچه‌که‌یک ملت‌زنده بدان محتاج است و پیدایش آنچه را که یک ملت محکوم بزوال بدان دچار است برای شما روشن کنم .

هیچ تردیدی نمیتوان داشت که موقعیت جغرافیائی ایران و همچنین وجود منابع زیرزمینی آن باعث دخالت‌های نابودکنندهٔ کشورهای استعمار طلب در تمام شئون اجتماعی ما گردیده است . تماس منافع انگلستان با روسیه تزاری در طول چهار قرن اخیر کشور ایران را به قتلگاه مخوفی‌تبدیل

نموده و ما را به‌برادرکشی‌های داخلی و جنگهای خارجی وادار کرده است.

مخصوصا از زمانی که سرمایه‌داران انگلیسی به‌منافع بیکران و ثروت سرشار هندوستان چشم طمع دوختند ، ملت ایران بسرنوشت شوم کنونی محکوم شد و سیاست مخرب و خانه برانداز آنها توسط اعمال انگلیسی و دلالان داخلی دامنگیر این ملت گردید .

ملت ایران پیش از سلسله صفویه ، پست و بلندیهای بیشماری‌را درمیان آن حوادث و ناملایمات بیهوده و ملیت و حیات خود را حفظ کرده است .

پیدایش سلسله صفویه مجددا عظمت ایران را تجدید نمود وایران‌در عداد ملل‌بزرگ و متمدن اروپائی قرارگرفت . از زمان سلطنت شاه‌عباس‌کبیر که برجسته‌ترین سلاطین خاندان صفوی است بیش از پیش توجه ملل‌اروپائی نسبت به‌ایران معطوف گردید . انگلیس در مشرق دارای منافعی شد و کشور هندوستان با ثروت سرشار و منابع اولیه و بازار تجارت عظیم خود اشتهای سرمایه‌داران بریتانیا را تحریک کرد . و بعدها نیز منابع و ثروت ایران در دام طمع آنان گوشه‌ای برای خود باز نمود . در آن موقع کشور ایران برای ملل اروپائی رقیب خطرناکی بشمار میرفت و بعلاوه راه اروپا به‌هند محسوب میشد ، همین علل کافی بود که آنها را برای تضعیف و انهدام ملت ایران مصمم کند . این تصمیم در طول چهار قرن صورت عمل بخود گرفت‌وماامروز از ثمره منحوس آن برخوردار هستیم . لشگرکشی نادرشاه وفتح هندوستان موید قدرت روحی و نظامی ملت ایران است و استعمارطلبان پیش‌بیش‌از دیر باز باین خطر بزرگ پی برده بودند .

از طرف دیگر ملت ایران صاحب خانه زورمندی بود که چهل تا پنجاه میلیون فرد غیور در آن سکنی داشت و اجازه تخطی و تجاوزکسی‌نمیداد . برای‌دست یافتن و نابودی این‌ملت متعصب صبر و حوصله لازم بود ، بهمین جهت نقشه وسیعی طرح گشت و پی‌ریزی آن آغاز شد ، مصالح آن بتدریج

فراهم گردید و مهندسین استعمار پایه‌های آن را بنا نهادند .

بتدریج بنا ساخته میشد و ملت ایران راه انحطاط پیش میگرفت نقشه استعمارطلبان خیلی روشن و عبارت بود از :

۱ ـ نفوذ بداخل حصار ایران و سکنی گزیدن در آن .

۲ ـ بسط نفوذ و شروع به تخریب خانه .

ولی برای تامین بسط نفوذ و تخریب خانه شرایط زیر حتمی بنظرمی‌رسید :

۱ ـ نقصان جمعیت

۲ ـ متزلزل مبانی ملیت و اتحاد

۳ ـ استخدام نوکرهای بی‌اراده بمنظور اجرای جزئیات نقشه استعمار

این‌ها خلاصه برنامه وسیعی بود که برای پریشانی ما تدوین شد .

کسانی که جمع خود را در پریشانی ما می‌دیدند برای پر کردن جیب خود و غصب حقوق حیاتی سایر ملل اجرای چنین نقشه شومی را ضروری تشخیص دادند .

این نقشه طرح گشت و از طریق تزویر و حقه بازی و دو روئی باجرای آن پرداختند .

بنا بگفته پر ارزش تولستوی «سرمایه‌داری تولید نفاق و دو روئی و کارگری تولید روح برادری میکند» سرمایه‌داران راحت‌طلب اروپائی بجز دوروئی و حیله‌گری چاره‌ای نداشتند وبهمین جهت ایجاد نفاق بین افراد یک ملت را برای ربودن کلاه آنان و پر کردن جیب خود ضروری دانستند .

اینک از نظر تاریخی بشرح عملیات و اجرای سیاست استعمارانگلستان در ایران میپردازیم .

چنانچه گذشت مقارن سلطنت شاه عباس کبیر ، کشور ایران مجد و عظمت مخصوصی داشت و مورد احترام کلیه ملل راقیه و متمدن‌آنروزبود .

در همان موقع دولت پرتقال صاحب قویترین حربهٔ دنیا بود ، تجار پرتقالی در هندوستان تجارت‌خانه داشتند ، تمام جزایر و بنادرخلیج‌فارس در تحت تسلط‌آنها بود و تجارت ابریشم به‌آنان انحصار داشت .

در سال ۹۶۹ هجری ، در زمان سلطنت شاه طهماسب اول سفیری از طرف الیزابت ملکه انگلستان بنام آنتونی جنکین سن بایران آمد و تجار انگلیسی سرمایه‌داران آن کشوررا درجریان ذخایر بیشمار و منابع بی‌پایان ایران قرار داد .

در سه سال بعد یعنی ۹۷۲ هجری هیئتی بریاست (آرتور ادواردز) راه ایران پیش گرفت و در قزوین شاه طهماسب را ملاقات نموده مال‌التجاره های خود را از نظر شاه ایران گذراند .

شاه‌طهماسب بآنها ملاطفت کرده وامتیازاتی بآنهابخشید وازپرداخت حقوق گمرکی و راهداری معاف‌شان نمود . بتجار انگلیسی نیز اجاره داد که در تمام ایران بآزادی مسافرت نموده وتجارت کنند شاه‌طهماسب درگذشت و زمام امور سلطنت بدست شاه عباس کبیر افتاد .

درسال ۱۰۰۷ هیئتی مرکب از۲۵ نفر انگلیسی بریاست شخصی‌موسوم به سر آنتونی شرلی ، بایران آمد .

انتونی شرلی از طرف کنت اسکس ماموریت داشت که بایران آمده‌و شاه‌عباس رابجنگ باعثمانی واتحاد باممالک اروپا برضد آن دولت‌برانگیزد و برای تجار انگلیسی نیز از شاه عباس امتیازات خاصی تحصیل نماید .

در سال ۱۰۰۹ هجری بفرمان ملکه الیزابت در انگلستان شرکتی بنام (شرکت تجاردرلندن که باهند شرقی تجارت میکنند) تاسیس شدوبلافاصله جهازات انگلیسی راه هند شرقی را پیش گرفتند و باب تجارت با انگلستان مفتوح گردید .

انتونی شرلی و برادر کوچکش ربرت شرلی در دربار ایران نفوذزیادی

نمودند بحدی که موفق شدند شاه عباس را باعزام سفرائی بدربارهای اروپا وادار کنند.

خود انتونی شرلی بمعیت (حسینعلی بیک بیات) عازم اروپا شد و برادر کوچکش در ایران توقف نمود و در جنگ‌های شاه‌عباس با عثمانی‌ها شرکت‌کرد. ربرت‌شرلی دراثر نفوذخود امتیازات زیادی برای تجارانگلیسی که نمایندگان شرکت هند شرقی بودند تحصیل نمود و بالاخره‌بدست‌اوتجار انگلیسی در ایران صاحب نفوذ زیادی شدند وحتی این نفوذ بجائی رسید که دست پرتقالیها از خلیج فارس کوتاه گردید، بالنتیجه از یکطرف راه تجارت و استفاده از منافع اقتصادی و انحصار تجارت ابریشم برای آنها هموار شد وازطرف دیگر نفوذ تجار پرتقالی از هند و ایران ریشه‌کن‌گردید.

وقتی بدقت جریان این وقایع را تعقیب می‌کنیم در مییابیم که اعزام اولین هیئت انگلیسی و نفوذ برادران شرلی در شخص شاه ایران برای سرمایه‌داران ساحل تایمز حائز منافع زیادی بوده است باین معنی که دست رقیب دریائی‌یعنی پرتقال واسپانی ازمنابع پرثروت هند کوتاه شد وتجارت ایران بآنها اختصاص یافت. در حقیقت بدین ترتیب ماده اول برنامهٔ استعماری یعنی نفوذ در حصار ایران عملی گردید.

در تاریخ ایران راجع بشخصیت‌هائیکه بعدا بایران آمده‌انداثرروشنی در دست نیست و نام این اشخاص فقط در سفر نامه‌ها یا سیاحت نامه‌های خارجی مذکور است.

البته این اشخاص مقدمات کار را از هر حیث آماده‌کرده‌اندواگرتسلیم این فرضیه گردیم که هر نتیجه‌ای را مقدمه‌ای بوده است میتوانیم در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر ایران نتایج آن مقدمات را مشاهده کنیم. آنچه مسلم است مامورین زیادی از انگلستان بایران آمده و در لباسهای مختلف انجام‌وظیفه نموده‌اند. دست پروردگان داخلی نیز بآنها کمک زیادی کرده‌اند. این

خائنین داخلی بدون مقدمه ظهور نکرده و وبال گردن این ملت بیچاره نشده‌اند بلکه ۱۵۰ سال وقت و جدیت همان جاسوسها مصروف شده تا توانسته‌اند نفوذ خفه کننده خود را بسط داده و افراد و خانواده‌هائی‌را برای وطن‌فروشی و علامی و دلالی ترتیب نمایند. عملیات وسیع وموثری که عمال انگلیسی از اوایل سلطنت فتحعلی شاه در ایران نموده‌اند موید همین نظر است. هر قدر منافع و نفوذ انگلیسی در هندوستان زیاد شده بهمان نسبت نفوذ مرئی یا غیر مرئی آنها نیز در ایران شدت یافته است.

پیدایش وجود یک هیئت انگلیسی در ایران مقارن با پیدایش منافعی در هندوستان بوده است.

سرگرداوزلی‌که یکی‌ازمامورین و جاسوسهای انگلیسی در زمان فتحعلی شاه است در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پطر زبورغ نامه‌ای بمضمون زیر به وزارت امور خارجه انگلیس مینویسد:

«عقیده صریح و صادقانه من این است که: چون مقصود نهائی‌ماحفظ صیانت هندوستان است در اینصورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را دراین‌حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست‌دیگری مخالف آن تعقیب‌نکنیم.»

بهمین جهت نباید از این عقیده تحاشی بنمائیم که در همین ۱۵۰ سال استادان گراوزلی، مشغول بسط نفوذ و تربیت خائنین واضمحلال‌ایران بوده‌اند و تشکیلات آنها را از زمان ورود برادران شرلی تا کنون رو بتوسعه رفته و لحظه‌ای از فعالیت باز نایستاده است. زیرا در فاصلهٔ بین‌ورودآنها تا زمان فتحعلیشاه حوادث مشکوکی نظر ما را بخود جلب میکند که باید نتایج شوم آن را ناشی از اعمال همین سیاست بدانیم. اغتشاشات‌داخلی، جنگهای خارجی و موانعیکه در راه اصلاحات و اقدامات مردان برجسته‌وملی ایران بوجود آمده نتیجه تاثیر مستقیم همین سیاست مخرب است. در این

مدت بطوری عمال آنها در امور داخلی ایران کنجکاو و وارد بوده‌اند که تاریخ روزانه زندگی نادرشاه و حتی امور داخلی حرم او هم بدست یکنفر انگلیسی در هندوستان برشته تحریر درآمده است . اجرای تمام موادبرنامه استعماری انگلستان پس از نفوذ بداخله این حصار با دقت آغاز گردیده وما نتایج روشن آشکارآنرا اززمان سلطنت فتحعلیشاه ببعد که باآمدن سر جان ملکم و کشته شدن حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شروع میشود بخوبی احساس میکنیم همین عمال استعمار بکمک ایادی خائن داخلی ، آزادی‌عمل را در سیاست خارجی ازما سلب کردند بطوریکه‌کلیهٔ سلاطین قاجاریه‌اجبارا از سیاست آنها متابعت نموده و مقاصدشانرا بضرر ملت ایران صورت عمل داده‌اند .

بمنظور تضعیف حکومت مرکزی و بالنتیجه تحمیل اراده وگرفتن‌هرگونه امتیازی هر وقت که اداره مستعمرات انگلستان صلاح میدید ، در یک گوشهٔ ایران بدست همان خانواده‌های دست پرورده اغتشاشی برپا میشد غائله سالار که در زمان امیر کبیر دردسر بزرگی در راه ایجاد امنیت‌داخلی‌فراهم کرده بود ، یکی از همین نوع بازیهای سیاسی و خطرناک است : « غائله خراسان بدست محمد حسن‌خان سالار پسر الهیار خان آصف‌الدوله وزیر سابق فتحعلیشاه و خالوی محمدشاه در سال ۱۲۶۰ شروع شد » بشهادت تاریخ خود سالار و پدرش در عداد عمال انگلیسی و آلت اجرای نظریات آنان بوده‌اند .

ظهور پیغمبران و امام زمانهای مختلف بمنظور تزلزل‌مبانی‌دین‌اسلام که وقتی نقطه مشترک اتحاد و وحدت اکثریت ملت ایران بوده زائیده همین سیاست است .

فتنه باب و آشوب عجیبی که بالاخره بدستگاه بهائیت منتهی شدو قضیهٔ ملال‌آور آقاخان محلاتی شاهد صدیق ما است . امروزه‌دستگاه‌بهائیت

در ایران یکی از بزرگترین مراکز جاسوسی انگلستان بشمار میرود و خدمت آنها کمتر از اینتلیجنس سرویس نیست پیدایش باب و مقدمه آن بدست‌یکی از عمال زیر دست انگلیسی بنام ارتور کونولی و به‌معیت یک خائن داخلی بنام میرزا حسین بشرویه‌ای انجام گرفت .

یکی دیگر از مواد کثیف و خلاف انسانیت آنها شیوع تریاک است که با فرستادن عده‌ای هندی و تعلیم کشت و زرع و طرز استفاده از آن جامهٔ عمل پوشیده و ملت ایران را بطرف بی‌غیرتی و زوال و مرگ سوق داد .یکی دیگر از مواد برنامه استعماری را باید محو شخصیت‌های برجسته ایران و مخالفین این سیاست نابودکننده دانست مثلا : **فتحعلیشاه را وادار به قتل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله نمودند و محمدشاه را باعدام قائم‌مقام فرهانی واداشتند ناصرالدین شاه را بکشتن امیرکبیر تحریک کردند .**

بالاخره بازار رشوه و ارتشاء را رواج دادند و تخم موهوم پرستی و بدگمانی واعتقاد به قضا وقدر را در قلب سادهٔ این مردم بدبخت‌کاشتند .

قبل از انقلاب کبیر روسیه که حکومت تزاری گاهگاهی در کشور ما دخالت‌هائی میکرد حکومت لندن برای حفظ ظاهر و جلب محبت و ایجاد حسن ظن قدری صورت ظاهر را حفظ مینمود ولی پس از آنکه دولت شوروی روی کار آمد و به اصلاحات داخلی پرداخت حکومت بریتانیا پرده‌ای را که برروی عملیات خود میکشید پس زد و چنانچه تاریخ کودتا نشان میدهد مستقیما یکی ازدست‌پروردگان خودرا که فوق‌العاده مطیع وباوفا بودبردوش ملت ایران سوار کرد . پس از سیصد سال نفوذ و ریشه دواندن درتمام‌شئون سیاسی و اقتصادی و قضائی ما ، در همین بیست سال حکومت دیکتاتوری نظامی بدست قائد توانا چنان بمبانی اخلاق و ملیت ما لطمه زد که حمله اعراب‌وهجوم جنگیزوتیمور درمقابل آن ناچیز وبی‌اهمیت بود .اینتلیجنس سرویس برای محو آزادیخواهان و نابودی آنان به شهربانی کمک‌میکردومانع

هر نوع جنبش و حرکتی میگردید . بهترین نمونه این نهضت‌ها تشکیل کمیته مجازات بود که اعضاء وطن‌پرست و غیورش عده‌ای از غلامان خارجی و دزدان داخلی را با ضرب گلوله بدیار عدم فرستادند ولی بالاخره اینتلیجنس سرویس سازمان آنها را کشف کرد و بدست وثوق‌الدوله خائن اعضاء آن را نابود نمود . ولی برعکس هرکس که بعمال انگلیسی سر میسپرد مقام شامخ و حساس را برای پرکردن جیب خود اشغال میکرد . مسعودی در ظرف چند سال از گدائی و فوادی و حروف‌چینی وهم‌چنین برادرش از قصابی بمقام اشرافی و میلیونری رسیدند .

سیاست استعمار همانطور که محو شخصیت‌های اجتماعی را ضروری میدانست . سپردن مشاغل حساس و مهم را به فره نوکرها ومردم پست لازم میشمرد بهمین جهت غالبا وزراء . وکلا . امرا و سفرای کشور ایران از بین بدسابقه‌ترین و رذل‌ترین مردم انتخاب شده و بکمک عمال یا سفارت انگلیس به مقام‌های شامخ رسیده‌اند .

در همین دوره حاضر انتخاب سیدضیاء و رضاخان سردار سپه برای کودتا و انتخاب امثال سیف‌پور فاطمی ، مسعودی ، محیط، فرهودی ،معدل ، گله‌داری ، دشتی ، اعتبار و غیره بعنوان نماینده مجلس و ارتقاء بناها و مفتی‌های بی‌سواد بدرجات سرلشگری و سپهبدی و انتصاب سهیلی‌ها و تدین ها بسمت ریاست دولت و وزارت ، تابع همین سیاست کلی است . شما با بیوگرافی این عناصر ننگین را که یکی از دیگری کثیف‌تر است بدقت‌بدانید نمی‌توانید باهمیت موضوع پی ببرید .

سیف‌پور فاطمی که غالبا نامش را تکرار کرده‌ایم ، امروز نماینده‌مجلس و مدیر روزنامه باختر است همین شخص در روزنامه ارگان اجنبی پرستان خود آزادیخواهان و میهن‌پرستان را ماجراجو و خائن وبی وطن میخواند . اینک برای اینکه ارزش اتهامات و سخنان این‌مرد پلید برای شما روشن شود

بیوگرافی مختصر او را مینویسیم :

«سید نصرالله فرزند سیف‌السادات نائینی تا قبل از بیست سالگی در قهوه‌خانه‌های اصفهان به‌پست‌ترین مشاغل . . . . . اشتغال داشت و هنگامی که شاگرد کالج انگلیسی اصفهان بود برای آنکه بیشتر جلب اعتماد روسای مدرسه را نموده و خود را برای قبول هر نوع ماموریت جاسوسی آماده‌معرفی کند دست از مذهب اجدادی خود برداشت وبا بجا آوردن غسل‌تعمیدقبول مذهب عیسویت نمود . در ازاء این همه پستی ، شغل تصدی کتابخانه کالج باو محول شد . بعدا ازدواج با یک دوشیزه بهائی را بعلل مادی و غیره بمنفعت خود تشخیص داد و چون یکی از شرایط ازدواج قبول بهائیت بود مجددا تغییر مذهب داد و بآئین بهائی درآمد . بالاخره هنگامیکه‌آقای‌رضا افشار حکمران اصفهان شد بمنظور استخدام در شهرداری اصفهان مسلک جدیدی را قبول کرد .این مسلک که فقط امثال سیف‌پور فاطمی‌ها بآن می‌گروند بی‌شرفی و ناموس فروشی بود بهمین جهت با زور وفشار و خواهش و تمنا . . . . . خود را با کمال وقاحت برای معاشرت با فرماندارراضی‌وآماده ساخت . شهرت این قضایا در اصفهان و مخصوصا در بین عموم طبقات‌مردم بحد شیاع است و بعلاوه هر یک از این سوابق درخشان جداگانه در پرونده های مختلفی منجمله در پرونده نمایندگی ایشان هنگام طرح اعتبارنامه منعکس گردیده است .

آقای سیف‌پور فاطمی پس از طی مراحل شرافتمندانه ا ا فوق و تعقیب جریانات دیگری . . . . . . بالاخره فرماندار شیراز شد . اختلاس‌ها و دزدی‌های او در فارس که با شرکت روسای دارائی و پخش و آقایان امام جمعه و نمازی و معدل (نمایندگان مجلس) بمنظور بلع قسمت اعظم سهمیه‌قندوشکر و قماش توده بی‌نوا و گرسنه فارس صورت گرفت از حدود میلیون‌ها ریال متجاوز است . بالاخره آخرین موفقیت ایشان انتخابات فریدن و نجف‌آباد

اصفهان است که بدستیاری صارم‌الدوله (میلیونر و مرتجع و کهنه جاسوس معروف) وسواران مرتضی‌قلی‌خان صمصام ایلخانی بختیاری وبرادرش‌مصباح فاطمی (که شرح جنایات و آدم‌کشی نامبرده در چهارمحال وبختیاری‌بمنظور ربودن‌اموال توده‌های‌بدبخت داستانی‌جداگانه است) نوکر جناب ایلخانی موفق به‌تعویض صندوق انتخابات شد و بالاخره وکیل بی‌موکل ملت‌گردید..."

عباس مسعودی نماینده ثابت مجلس و مدیر روزنامه اطلاعات که‌بیوگرافی کامل او را محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز منتشر کردوشخصیتش را به جامعه معرفی نمود. هر روز یک مسافر محترم او تازه وارد میتراشد و راجع به اوضاع آذربایجان خیالبافیهای عجیب و غریب میکند. عباس مسعودی از مهم‌ترین کسانی است که با انتشارات مسموم خود پایه حکومت دیکتاتوری را محکم نمود. همه ما در عصر طلائی روزنامه تقریبا‌منحصربفرد اطلاعات راخوانده‌ایم وبه‌رل کثیف‌این‌مزدوربیگانه پرست واقفیم. روزنامه اطلاعات همه آزادیخواهان را خائن و ماجراجو معرفی میکند و حتی برای هم‌آهنگی با رادیوها و خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های امپراطوری‌درشماره ۵۹۲۱ مورخه ۱۳۲۴/۹/۸ راجع به‌میهن‌پرستان اندونزی چنین مینویسد:

"در هر صورت **ماجراجویان** اندونزی که تشکیلاتی از زمان سابق و از جنگ بین‌المللی گذشته داشتند و پیوسته **تقاضای آزادی** هند هلند را می‌کردند پس از بدست آوردن اسلحه، در تحت ریاست "سوکارنو" دوباره **تقاضای‌استقلال** نمودند...." بنابراین‌درفرهنگ روزنامه اطلاعات **ماجراجو کسی است که تقاضای آزادی و تقاضای استقلال میکند.** ما باید بفرهنگ‌این خائنین و میهن‌فروشان آشنا باشیم و مفهوم کلمات و اصطلاحات آن‌ها را بخوبی درک کنیم. عباس مسعودی نوکر و جیره‌خوار انگلیسی‌ها است. و بکمک آنها امروزه صاحب میلیونها ثروت شده و کیسه این ملت را خالی نموده است.

پس طبعا میل دارد که ایران همیشه در تحت نفوذ استعمارطلبانه‌آنها باقی‌بماند. دراینصورت اگرعده‌ای میهن‌پرست و آزایخواه تقاضای استقلال کردند روزنامه اطلاعات آنها را ماجراجو مینامد و از هر تهمتی نسبت‌بآنها فروگذار نمیکند. از اینکه گفتم "اگر عده‌ای میهن‌پرست وآزادیخواه‌تقاضای استقلال کردند" بمن اعتراض نکنید و نگوئید که ما مستقل و آزاد هستیم و این نهضت‌ها هیچگونه محملی ندارد!

تاریخ نفوذ انگلستان در چهارصد سال اخیر حکایت مینمایدکه منافع حیاتی آنها همیشه ایجاب میکرده است دولت ایران توسط سیاستمداران لندن اداره و هدایت شود. ما نباید خودمانرا گول بزنیم و حقایق‌راندیده انگاشته وسرسری بگذریم. جواهر لعل نهرو، لیدر حزب کنگره‌هندوستان‌در نطق خود خطاب بهندیها میگوید: "انگلیسیها میگویند بشما استقلال‌می‌دهیم، آیا میدانید این استقلال آنها چه معنی دارد؟.... استقلالی اسمی و قلابی مثل استقلال کشورهای ایران و عراق و افغان...... مانمی‌خواهیم اسماً مستقل باشیم ورسما آلت دست شلاق سرمایه... اصلاماآزادی و استقلالی را که اغلب ملل دنیا دارند قبول نداریم در دنیا فقط یک‌کشور و یک ملت مستقل وجود دارد و آنکشور شوروی است. دیگر حتی‌انگلیسی‌ها هم اسیرند اسیر دست سرمایه‌داران، سرمایه‌دار ملیت ندارد، ملیت‌اویعنی پول او" بدبختانه ما باید اعتراف کنیم که چهارصد سال است در اثر نفوذ استعمارطلبانه بریتانیا استقلال نداشته‌ایم و علاوه براین امروز هم از نظر فلسفه جدید، اسیر سرمایه‌داران هستیم. مگر فراموش کرده‌ایم‌که‌چندی‌قبل همینکه خبر رسید اعضاء حزب دموکرات به قزوین رسیده‌اند بیشتر سرمایه‌داران، تهران را تخلیه کردند؟

اگر حقیقتا این خبر صحیح بود فرضا تهران هم اشغال میشد همان

سرمایه‌داران قم را تخلیه کرده باراک میرفتند بهمین ترتیب با ۲۴ فرسخ فاصله بسواحل خلیج فارس رسیده وبا کشتی بآمریکا عزیمت مینمودند . شما گمان میکنید آمریکا و ایران برای امثال مسعودی ، نیکپور ، کازرونی ، حاج علینقی فرقی دارد ؟ قطعا همانطور که جواهر لعل نهرو گفته است وطن آنها پول آنهاست . فقط بعلت وجود جایخانه و موسسات تجارتی و مغازه و خانه و سایر اموال غیر منقول ممکن است چشمشان بدنبال ایران باشد همانطورکه رضاشاه هم موقع سوارشدن در کشتی چشمش متوجه مازندران وقصورسلطنتی بود . فقط ما هستیم که باید در ایران بمانیم و تمام سختی‌ها و محرومیت‌ها را از جان طالب و خریدار باشیم . ما باید برای تامین آسایش ۱۵ میلیون بدبختی که در این‌کشور زندگی میکنند و این آب و خاک متعلق به‌آنهااست مردانه فداکاری کنیم ودست ظالمین و دزدان طبقه حاکمه و عمال خارجی‌را کوتاه سازیم . بقول آقای نامور ، ما که تا این حد پای‌بند استقلال ایران هستیم ، باید بدنبال عواملی باشیم که استقلال ایران را تضمین میکند و هیچ‌چیز استقلال ایران راتضمین نخواهد کرد مگرآزادی ملت ایران‌واستقرار حق حاکمیت این ملت و اجرای اصول آزادی و مشروطیت و کوتاه‌کردن‌دست یغماگران و دزدان و منابع فساد . ملت ایران مدت‌ها است آزادی‌واستقلال معنوی خود را از دست داده و اسیر زنجیر یک عده بیدادگر شده وبدست این عده در غرقاب فقر و فلاکت مستغرق گردیده بطوریکه حتی برده‌هائی که در قرون وسطی در دنیا خرید و فروش میشدند حال ووضعشان‌بهتراز‌این مردم بوده است . طبقه‌ای که تخت فرعونیت خود را بروی جسد نیمه‌جان این ملت استوار کرده ، از امتیازات بیحد و حساب خود که با قیمت اسارت مردم تحصیل شده دست بردار نیست و بتجربه ثابت گردیده است که‌با من بمیرم و تو بمیری و خواهش و عجز و لابه توجهی باین بیمار محتضر ندارد واگر ملت ، خودحق حاکمیت خود را بموجب نص صریح قانون اساسی

که میگوید ،،تمام قوا از ملت ناشی میشود ،، بدست نیاورد در ورطهٔ فنا و نیستی سرنگون خواهد شد .

آقای فرامرزی در مقالهٔ شیرینی بعنوان ،،کیهان بیطرف ا روز مبارزه است نه کدخدائی ،، چنین مینویسد :

،،**چگونه میتوان این وضع را دید و سکوت کرد ؟** چگونه میتوان بیطرف و کدخدامنش بود ؟ **مگر آن زنجیری که حلقه‌های آن تاب داده و بیکدیگر پیوسته میشود جز برای گردن ما است ؟** و خداوند دست و زبان‌وسایرجوارح را جز برای این بما داده است که برای رفع خطر از خود بکار ببریم ؟ آیا خطر را برابر خود مجسم ببینیم و سکوت کنیم ؟ **اگر خداوند بسکوت‌ما راضی بود ما را لال خلق مینمود . . . . . . من از شما میپرسم که این وضع خوب است ؟ این اصولی که روز بروز از نفوس ملت ایران میکاهد و این کشور پهن و دراز را بیک بیابان غیر مسکونی مبدل میسازد ، این حکومتی که آن چند نفری را که در هر نقطه باقی مانده‌اند لخت و گرسنه کرده است ، این‌رژیمی که ملت‌ما رااز سگ وگربه ذلیل‌تر ، محروم‌تر ، بدبخت‌تر وجاهل‌ترنگاهداشته است ، باید باقی بماند ؟**

البته خواهید گفت خیر ، **ولی بفرمائید که کی باید آنرا تغییر دهد ؟** فرشته‌ها ؟ جن و پری ؟ روس و انگلیس ؟ کی ؟ بفرمائید! غیر از من و شما و سایر افرادی که در این رژیم منافعی ندارند و کابوس سنگین آنرا تحمیل میکنند ؟ امروز که یکعده فداکار و از جان گذشته روی تمام منافع مادی خود پا گذاشته و برای تغییر این اصول یا لااقل کاستن از خشونت و زمختی آن کمر بسته‌اند باید ایشان را حمایت کرد ، روز مبارزه است ، روز کدخدائی‌و میان چوب گرفتن نیست . **شما بخواهید یا نخواهید جنگ دو طبقه ظالم‌و مظلوم شروع شده است و جز با فتح یکطرف و شکست و هزیمت طرف دیگر تمام نخواهد شد .** هر کس باید طبقه خود را معین کند و در آن‌صف‌بمبارزه

بپردازد کدخدا منشی و شترمآبی هیچ فایده‌ای ندارد . »

باری کشور استعمارطلب انگلستان چهارصد سال است که چنگال خود را بخون ملت‌های عقب مانده آلوده کرده و برای اجرای سیاست منحوس خود امثال نوری السعید پاشا را میپروراند تا بتواند سیاست و استثمار خود را نسبت به ملل عقب مانده تامین کند . امروز در سایه همین سیاست و بکمک انتلیجنس سرویس ، سرمایه‌داران انگلیسی بر ۱۲۵ برابر خاک انگلستان تسلط دارند و مستقیما ۴۷۵ میلیون برده که یک چهارم جمعیت کره زمین و یازده برابر جمعیت انگلستان است برای آنها زحمت میکشند . سرمایه‌داران انگلیسی بقدری حریص و استفاده طلب هستند که باین مقدار هم قناعت نکرده ، قلاده استثمار و اسارت را بر گردن ۴۶ میلیون سکنه اصلی انگلیسی هم بسته‌اند . اگر نقشه‌ها و اقدامات اخیر این علمداران آزادی را بمنظور تسلط برمستعمرات ایتالیا ، هلند ، فرانسه و کشور حبشه در نظر بگیریم ۱۸۰ میلیون برده دیگر به بندگان آنها اضافه خواهد شد همین نوری‌السعید پاشا که بقول آقای مهدی هاشم نجفی باید او را سیدضیاء عراق بنامیم یکی از افراد پست عراق عرب است و هنگامیکه در اسلامبول به تحصیل علوم نظامی مشغول بود «بجای تفریح وگردش همیشه بلباس کشیشهای مسیحی مبدل شده به‌قونسولگری انگلیس که درآن روزها برای تقسیم امپراطوری عثمانی وتجزیه اعضای بدن (رجل بیمار) فعالیت مینمود ، رفته و به با ماموریـن سیاسی بریتانیائی براز و نیاز و تبادل افکار و دادن اطلاعات مشغول میگردید » سرانجام همین مرد جاسوس بدرجات عالیه رسد وبه نفع بریتانیاوبرخلاف مصالح ملت عراق دست باقدامات خطرناکی زد «پس از اینکه انگلیس‌ها موفق نشدند سکنه عراق عرب را مانند هندیها مستقیما توسط مامورین انگلیسی و کمیسر عالی اداره کننده و عراق را در جرگه مستعمرات بلاواسطه خود درآوردند با مقاومت و انقلاب مسلحانه ملت عراق بسال

۱۹۲۲ مواجه شدند ، ملت فیصل را که در سوریه در مقابل ژنرال (گورو) فرانسوی شکست خورده و در نتیجه تخت و تاج خود را از دست داده بود وارد عراق نموده وبعنوان یک پادشاه مسلمان وعرب و نیز برای جلب رضایت اعراب و ساکت کردن اهالی سرکش عراق بسمت پادشاه معین نمودند وروی یک صندلی چوبی مراسم تاجگذاری خیلی ساده و مختصری را بعمل آوردند در آنموقع نوری‌السعید پاشا بعنوان فرمانده کل قوا منصوب گشت و دوره تازه‌ای را از فعالیت سیاسی آغاز نمود . از سال ۱۹۲۲ تاکنون نوری‌السعید پاشا هفت‌بار نخست وزیر و بیش از ده بار وزیر امور خارجه و دو سه بار هم وزیر جنگ و چند سالی نیز فرمانده کل قوا بود . نوری‌السعید پاشا از سال ۱۹۲۲ تاکنون باتمام انرژی و جد و جهد برای میخکوب‌کردن‌نفوذ استعماری انگلیس در عراق کوشش نموده و همواره کوچکترین منافع امپریالیست‌ها و شرکتها و سرمایه‌داران انگلیسی را بر منافع حیاتی ملت عراق ترجیح داده آن را مقدم بر هر چیز میشمارد . شخص نامبرده بیش از خود انگلیسیها از مصالح نظریات انگلیس‌ها طرفداری و تقویت نموده و از این راه صدمات و لطمه‌های جبران ناپذیری به آزادی ، به‌آسایش و امنیت ملت عراق و ملل خاورنزدیک ومیانه وارد ساخته ، ننگین‌ترین و ظالمانه‌ترین معاهدات‌وقرار-دادهائی‌که بین عراق وبریتانیا بامضاء رسید بدست و امضای نوری‌السعید وپاشا تهیه و عملی گردید . معاهده پنج ساله ۱۹۲۶ و معاهده سی‌ساله ۱۹۳۰ ! و دو قرار شصت ساله و هفتاد وپنج ساله نفت تماما بوسیله این عمال‌قدیمی وبی‌نقاب استعمارطلبان انگلیسی صورت گرفت . در سال ۱۹۲۶ ملت عراق در میان جوش وخروش احساسات ملی بی‌سابقه وشدیدی برعلیه معاهده‌پنج ساله قیام کرده بود و در همه‌جا محصلین ، اصناف ، کارگران ، تجار وکسبه‌و حتی اعیان مملکت برعلیه این معاهده ظالمانه اعتراض‌کردند ، شعرا و نویسندگان بجنب و جوش‌آمده و عاملین و نوکران استعمار را سخت مورد

طعن و تنقید و حمله قرار دادند و برای انگلیسیها ممکن نبود که در میان توده وسیع ملت عراق، یکنفر هواخواه و طرفدار خود و معاهده‌تحمیلی‌خود پیدا کنند، تمام دستجات ملی متفقا برعلیه انگلیسیها اظهار نظر میکردند و تقاضای استقلال تام و تمام کشور را مینمودند و حتی دولت پوشالی وقت مرعوب شده اقدام مثبتی برله انگلیسیها نکرد، ولی نوری‌السعید پاشا فرمانده کل قوا و عامل انتیلیجنس سرویس، برای پیش بردن نقشه‌اربابهای خود دست بعملیات شدیدی زد، مجلس شورای ملی را با توپ و مسلسل تحت محاصره کامل درآورد، تمام خیابانها و کوچه‌ها ورودخانه‌های‌اطراف مجلس را بادستجات مسلح نظامی‌اشغال کرد ومردم و محصلین را که برعلیه معاهده در حال اجتماع بودند هدف گلوله قرار داد و تمام اعضای مجلس را به بماران و انهدام و مرگ تهدید کرد و آنها را وادار به تصویب آن معاهده استعماری نمود. بموجب این معاهده کشور عراق معنا و عملا بمنزله یکی از متصرفات انگلیس به‌ثبت رسید و تمام ادارات و دوائر دولتی بدون استثناء تحت نظرمستقیم مستشاران‌انگلیسی قرارگرفت، وزراء بدون‌تصویب مستشاران نمیتوانستند دست بکوچکترین اقدامی بزنند و در ضمن در مدت پنجسال دیگر میبایستی معاهده دیگری بمنظور تثبیت و تعیین روابط بین دو کشور و تهیه طرح قرارداد نفت آماده و تصویب شود و در مقابل، دولت بریتانیای‌کبیر متعهدمیشود کشورعراق را بجامعه بین‌المللی بتوان یکدولت مستقل! معرفی‌نموده وبکمیسر عالی خود در بغداد عنوان‌سفیرکبیرونماینده فوق‌العاده بدهد و بجای روپیه هندی، دینار عراقی که پشتوانه آن لیره انگلیسی است چاپ و در خاک عراق منتشر نماید.

ناگفته نماند که متعاقب سال ۱۹۲۲ یک نهضت جمهوریخواهی در عراق پدیدآمد، این نهضت بدستورانگلیسیها منکوب شده ولیدر آن‌توفیق الخالدی که یک‌مرد میهن‌پرستی‌بود بدست نوری‌پاشا دربغداد ترورگردید،

در جنوب عراق نیز نهضتی بمنظور نصب یک پاشا عراق بجای ملک‌فیصل حجازی برگزیده انگلیسیها پدید آمد، این نهضت نیز بدست انگلیسیها قلع‌وقمع گردید وراس‌آن سیدطالب پاشا را دردامی انداخته و بهندوستان تبعید و از بین بردند. عمل مسلحانه نوری‌پاشا و تصویب آن‌معاهده‌ننگین بهترین نمونه‌ای است که ثابت میکند دول استعمارطلب چگونه بارتش کور و نفهم محتاج هستند و سربازان عراقی که قطعا همه میهن‌پرست بوده‌اند در اثر پیروی از فرضیه غلط اطاعت کورکورانه نفهمیده چه خیانت بزرگی را مرتکب شده‌اند.

تمام این مصائب و بدبختی که دامنگیر ملل شده و مردم را از هستی ساقط و دچار جنگ و خونریزی نموده است نتیجه حرص بی‌منتهای‌سرمایه‌داران است. تاریخ چهل سال اخیر قاره امریکای جنوبی مخصوصا نواحی شمالی آن بسیار عبرت‌انگیز و تحیرآور است. مردم این ممالک کوچک در میان سرپنجه سیاستهای گوناگون دو دولت متمدن انگلستان و امریکای شمالی، گرفتار انواع مصائب و محن گردیده‌اند و یکی پس از دیگری زهر کشنده و جانشکر سیاست این دو دولت با منتهای غداری و حیله و تزویر منابع ثروت آنان را بهر عنوان که شده از دستشان ربوده‌اند. تغییر هفت رئیس جمهور و متجاوز از ۱۰ انقلاب خونین که در فاصله سالهای ۱۸۷۷ و ۱۹۲۸ در کشور مکزیک روی داده، فقط و فقط نتیجه وجود معادن نفت و رقابت کمپانیهای بزرگ استاندارد اویل و رویال دوچ است که دولت های دموکرات! امریکاوانگلیس ازآنها پشتیبانی نموده و سرزمین مکزیک رامیدان این همه خونریزی و جنگهای داخلی کرده‌اند. در این دوره از تاریخ بشرکه حفظ منافع سرمایه‌داران، جنگهای بزرگی را ایجاب میکند، همین عناصر استفاده‌طلب ملتها را بنام حفظ مصالح عالیه! کشور را برضد هم تجهیز مینمایند. ایجاد ارتش بزرگ از لحاظ عظمت جنبه ملی بخود گرفته ولی

معنا حافظ منافع ملت نبوده و فقط پاسبان سرمایه‌های این طبقه هستند ، تابع سیاست سرمایه‌داری است . کارگر انگلیسی و امریکائی بخاطر حفظ سرمایه کمپانیهای بزرگ بجبهه جنگ میرود ، جان خود را فدا مینماید و اگراحیانا با پای مصنوعی و بدن علیل بمیهن خود بازگشت باید از فشار گرسنگی و بدبختی اعتصاب کند و کسی بداد او نرسد رل ارتشهای سرمایه‌داری همین است و بس و هیچکس نمیتواند منکر شود که توده‌های وسیع مردم در ظاهر برای حفظ میهن و آزادی و در باطن بخاطر سرمایه‌داران بزرگ باهم مبارزه میکنند .

اگرهمین مردم کلاه خودرا قاضی کنند و نسبت برلی که بعهده دارند اندکی تعمق نمایند ، دشمنان اصلی را بین خودشان خواهند یافت . منتها در کاخ‌های مجلل ، در ناز و نعمت و در حال میگساری و خوشگذرانی . اگر سرباز انگلیسی مست تفرعن نشود و بیک سلام خشک و خالی اهالی هند دلخوش نگردد و برعکس کمی فکر کند که کیست و چه خیانتی را مرتکب می شود قطعا بحکم وجدان و بفرمان حس انسانیت و بشردوستی یا لااقل به اقتضای منافع شخصی به اهالی هندوستان دست برادری میدهد وبا کمال صمیمیت میگوید : من هم مثل شما اسیر هستم ، اسیر سرمایه و اسیر پول ، امروز کشور پهناور هندوستان که پر ثروت‌ترین نقاط روی زمین است ، دراثر استعمار ، ۴۰ ساله سرمایه‌داران انگلیسی بوضع رقت‌بار و فلاکت غیر قابل وصفی دچار شده است . ویل اورانت فیلسوف و نویسنده مشهور امریکائی‌در کتاب „هندوستان در چه حال است„ بقدر کافی این موضوع را تشریح کرده و ما برای استفاده خوانندگان این کتاب قسمتی از آنرا عینا نقل میکنیم :

„ضعف وناتوانی اهالی‌هندوستان هربیننده حساسی را کسل وافسرده میکند ساق پای آنها از زانو بپائین بقدری باریک است که وسط انگشتان ما جایگیر میشود ! در تمام شهرهای آن ، هر روز ۳۴ درصد کارگران در اثر

ضعف وابتلا بامراض مختلفه ، جراحتی که درحین انجام وظیفه بآنها رسیده است از کار غیبت میکنند . فقر و تنگدستی آنها بقدری است که نمیتوانند اغذیه‌ای که دارای مواد مغذی باشد برای خویش تهیه کنند ، از خریدن و خوردن سبزیجات محرومند و بضاعت آن را ندارند که در هر چند روز یک مرتبه گوشت بخورند .

ذات‌الریه و تب لازم از (پاناما) و (کوبا) رخت بر بسته ولی هنوز با کمال شدت در هندوستان انگلیس شیوع دارد روزگاری هندوها از لطیف ترین ملل دنیا بشمار بودند حتی در همین ایام هم هر روزه درآبهای‌خارج شهر استحمام میکنند و لباسهای کهنه و پاره خویش را میشویند . باوجود این بواسطه شدت فقر و بی‌نوائی حفظ الصحه عمومی آن مملکت‌بکلی‌متوقف مانده . تمام بودجهٔ سالیانهٔ دائره صحیه عمومی تا سال ۱۹۱۰ ازمرکزوتمام ایالات برای ۲۴۰ میلیون نفوس فقط پنج میلیون دولار بوده یعنی‌برای‌حفظ الصحه هرفرد درتمام سال دوسانتیم (معادل سه شاهی) بمصرف میرسید . سر ویلیام هونتر که وقتی مدیر کل اداره احصائیه عمومی بوده ازروی‌حساب های دقیق تعیین کرد که تقریبا چهل میلیون از نفوس هندوستان در تمام عمر شکم سیر بخود نمی‌بینند . کسی که در اثر غذاهای بد ، قوا و توانائی خودراازدست داده ، البته نمی‌تواند در مقابل هجوم امراض مقاومت‌ورزد .

امراض مسریه که متمادیا و بدون انقطاع در آن سرزمین وجود داردهر سال میلیون‌ها مردم را از نعمت حیات محروم مینماید .

در سال ۱۹۰۱ طاعون از خارج بآنها سرایت کرد . ودر نتیجه ۱۷۲ هزار نفر اسیر سرپنجه مرگ گردیدند ، این مرض مجددا درسال۱۹۰۲شدت نموده و ۵۰۰ هزار نفر را بخاک هلاک انداخت .

در سال ۱۹۰۳ هشتصد هزار نفر و در سال ۱۹۰۴ یک میلیون نفرتنها در اثر ابتلاء باین مرض بدرود حیات گفتند در سال ۱۹۱۸ قریب ۱۲۵

میلیون فقره آنفلوانزا واقع شد و ۱۲/۵ میلیون نفر را از زندگی محروم ساخت. اکنون تا اندازه‌ای میتوان فهمید طاعون و قحط و غلا برای چه تا این درجه در هندوستان شیوع دارد. بهیچوجه نمی‌توان گفت عدم آذوقه کافی علت این قحط و غلا است، بلکه حقیقت این است که فشار فقر نمی‌گذارد مردم بقدر کفایت غذا بخورند و همین فقر و تنگدستی را باید عامل این مصیبت و بدبختی و اتلاف این نفوس عظیمه دانست در مدت تسلط و فرمانروائی بریتانیا روز بروز برشدت قحط و غلا افزوده و مرض بیش از پیش شده است.

از سال ۱۷۷۰ تا سال ۱۹۰۰ بیست و پنج میلیون نفر تنها ازگرسنگی مرده‌اند. این عده مردم در مملکتی تلف شده‌اند که از لحاظ وفور نعمت در همه دنیا مشهور است، ...... علت و موجد این قحط و غلا چنانکه‌می گویند فقدان وسائل‌نقلیه یا کمی باران وخشک‌سالی و چیزهای دیگرنیست، باید اقرار کنیم که حتی کثرت نفوس نیز نمی‌تواند تا این درجه‌باعث‌شیوع قحطی گردد، بلکه یک بیننده دقیق و کنجکاو بخوبی میداند که در ماوراء تمام این مسائل یک حقیقت مسلمی وجود دارد که علت العلل تمام این فلاکت‌ها و بدبختی‌ها است یغما و چپاول متمادی بی‌انصافانه، تحمیل‌کردن مالیات‌های گزاف بدوش مردمی بیچاره و مفلوک که از قوت لایموت‌محرومند باعث میشود که دهاقین و زارعین از عهده ادای قیمت غذائی که راه‌آهن ازنقاط دوردست برای آنها می‌آورد برنیایند دکتر چارلس . ک. هال‌رئیس مدرسه اتحادیه علوم‌الهی میگوید:

"... بلی اهالی هندوستان محکوم بمردن هستند تا اینکه بعواید سالیانه دولت امپراطوری بریتانیا یک دولار هم نقصان وارد نیاید. هشتاد درصد تمام نفوس این سرزمین وسیع بروی خاک نشسته‌اند برای اینکه مالیات های جابرانه‌ای که دولت بریتانیا بدوش آنها تحمیل میکند اساس تمام شعبات

صنایع داخلی آنها را واژگون مینماید.

سرویلفورشان بلونت میگوید: هیچیک ازاحصائیه‌های رسمی نمیتوانند وفور قحط و غلا و مرض را کتمان کند.

گرچه من شخصا از محافظه‌کاران میباشم ولی مشاهده اسارت و سیاه روزگاری اهالی هندوستان بقدری مرا متاثر می‌کندکه نزدیک است خفه شوم.

اگر ما چندی دیگر باین وضعیت ادامه دهیم و اهالی را بدین طریق بطرف ترقی ببریم طولی نمیکشد که اهالی آن آدم خواری را پیشه خودقرار خواهند داد زیرا چیز دیگری باقی نمانده که با آن اعاشه بکنند."

در مقابل تمام این سختیها و فشارهائیکه از طرف سرمایه‌داران و استعمارطلبان بمردم مظلوم تحمیل شده و هنوز هم از آن دست‌برنمیدارند تنها یک روزنه امیدی وجود دارد و آن قانون طبیعی دینامیک است. بحکم این قانون خلل‌ناپذیر، توده‌های وسیع مردم در حال حرکت و اجتماع‌آنها دائما در حال تحول است. پس از این جنگ خانمانسوز که فقر و بدبختی بدرجهٔ کمال رسیده وکاسهٔ صبرتوده‌های رنجکش لبریزگردیده استدرغالب کشورها نهضت‌های بزرگی برپا شده و میخواهند از این پس حاکم برمقدرات خودباشند. نهضت بزرگ‌آزادیخواهانه‌یوگسلاوی برهبری‌فرزند میهن‌پرست و با شهامتی مثل مارشال تیتو و بتصدیق نمایندگان مطبوعات و نمایندگان سیاسی انگلیس و امریکا نمونه کاملا طبیعی و آزاد اینگونه نهضت‌ها است.

امروز نهضت‌های آزادیخواهانه که متکی بتمایل اکثریت ملت‌ها است در بلژیک، فرانسه، بلغارستان، رومانی، یونان، هند هلند، هندوچین، بیرمانی هندوستان، کشور باستانی خودمان ایران بوجود آمده و با تمام‌قوا میکوشند که دست استفاده‌چی‌ها و استعمارطلبان را از ادارهٔ امور خودکوتاه سازند.

بقول کنت اسفورزا: "مبارزه کردن دول اروپائی با نهضت استقلال

طلبانه هندهلند و بیرمانی و هندوستان و غیره بمنزله شنا کردن برخلاف جریان سیلاب است اگرفرضاشناگر قدری مقاومت‌نماید‌بالاخره جریان‌سیلاب اوراخواهد ربود . زیرا دول مستعمراتی‌بخوبی واقف شده‌اند که دول‌اروپائی هیچ مزیتی برآنها ندارند و دیگر بهیچوجه حاضر نیستند که زیربار تحکم و تفرعن اروپائیان بروند .

آنهائیکه میگویند نهضت استقلال‌طلبی هندهلند ویا بیرمانی و یا هندوستان فعالیت یکعده معدود ماجراجو میباشد سخت دراشتباهند واین نهضتها ملی است همان‌گونه که نهضت ترکیه جوان بعد از جنگ بین‌المللی گذشته برای تحصیل استقلال یک نهضت ملی بوده و بهمین جهت کسی نتوانست آن را از بین ببرد .

بخاطر دارم که درآن موقع للوید جرج معروف و همین مستر چرچیل چون بدولت یونان وعده داده بودند که درازای کمکی که یونان در جنگ بدول متفق کرده آسیای صغیر (یعنی ترکیه فعلی) را باو بدهند . به (کنستانتین) پادشاه یونان میگفتند که تو اگر به‌آسیای صغیر قشون بکشی کمال اتاتورک را که‌آنوقت (مصطفی کمال‌پاشا) بود . در ظرف یک هفته از بین خواهی برد چون مصطفی کمال بیش‌از یک ماجراجو نیست و نهضت استقلال‌طلبی او جنبهٔ ملی ندارد در همین موقع تنها من بودم که‌بەللوید جرج و همین مستر چرچیل و (کنستانتین) پادشاه یونان گفتم که شماسخت دراشتباه‌هستید و نهضت کمال پاشا یک نهضت ملی است و محال است‌که شما بتوانید آن را از پا درآورید و وقتی که ارتش یونان بآن سختی درترکیه شکست خورد همگی حرف مرا تصدیق نمودند و اذعان کردند که من درست فهمیده بودم »

همه میهن‌پرستان این ملل که از فشار آزادی‌کش استعمار بجان آمده بودند با نهایت فداکاری برای تحصیل خود مختاری میکوشیدند و سرانجام

هم هیچ قوه‌ای قادر نیست آنها را منکوب و بکلی نابود کند در کشور ما نیز همین جوش و خروش دیده میشود و عده‌ای از جوانان از جان گذشته‌ومیهن پرست بمنظورتحصیل آزادی ، برای مقابله باهرگونه خطری آماده گشته‌اند . کسانیکه آرزو دارند بار دیگر سیستم دیکتاتوری و میلیتاریسم براین ملت حکومت کند و در سایهٔ سر نیزه و قانونی که خودشان وضع مینمایند‌دسترنج مردم را بربایند و کیسه‌های خود را پر کنند فاقد عقل و شعور ومنکر فلسفه و منطق هستند . یک روز رادمرد آزادیخواهی مثل خیابانی ماجراجووخائن خوانده میشد . امروز هم بموازات منافع طبقه حاکمه وبمقتضای تمایل ادامهٔ استعمار نامرئی آزادیخواهان ایران را ماجراجو مینامند ولی باید بدانندکه همین ماجراجویان شریان حیاتی آنها را قطع کرده و بجرم تمام جنایات و خیانت‌هائی که مرتکب شده‌اند آنان را ببالای دار میفرستند . افسران و درجه‌داران وسربازان ارتش‌که اکثرا درعداد زحمتکشان محروم هستندباید باین جنبشها کمک کنند و نه‌تنها دست خود را به‌خون برادران‌میهن‌پرست خویش‌آلوده نسازند بلکه با سلاحی که از پول ملت خریداری شده برای نابودی طبقه حاکمه فعلی که عموما دلال و نوکر خارجی هستند استفاده نمایند .

پایان

انتشار «رفقا» برگردان رفیق خسرو روزبه به زودی در این کتاب‌خانه:



مقدمه

دورهٔ فلسفه

تعریف فلسفه، مسئله اصلی فلسفه، ایدآلیسم، ماتریالیسم

سیسیل آنگراند
ترجمه‌ی
ستخر

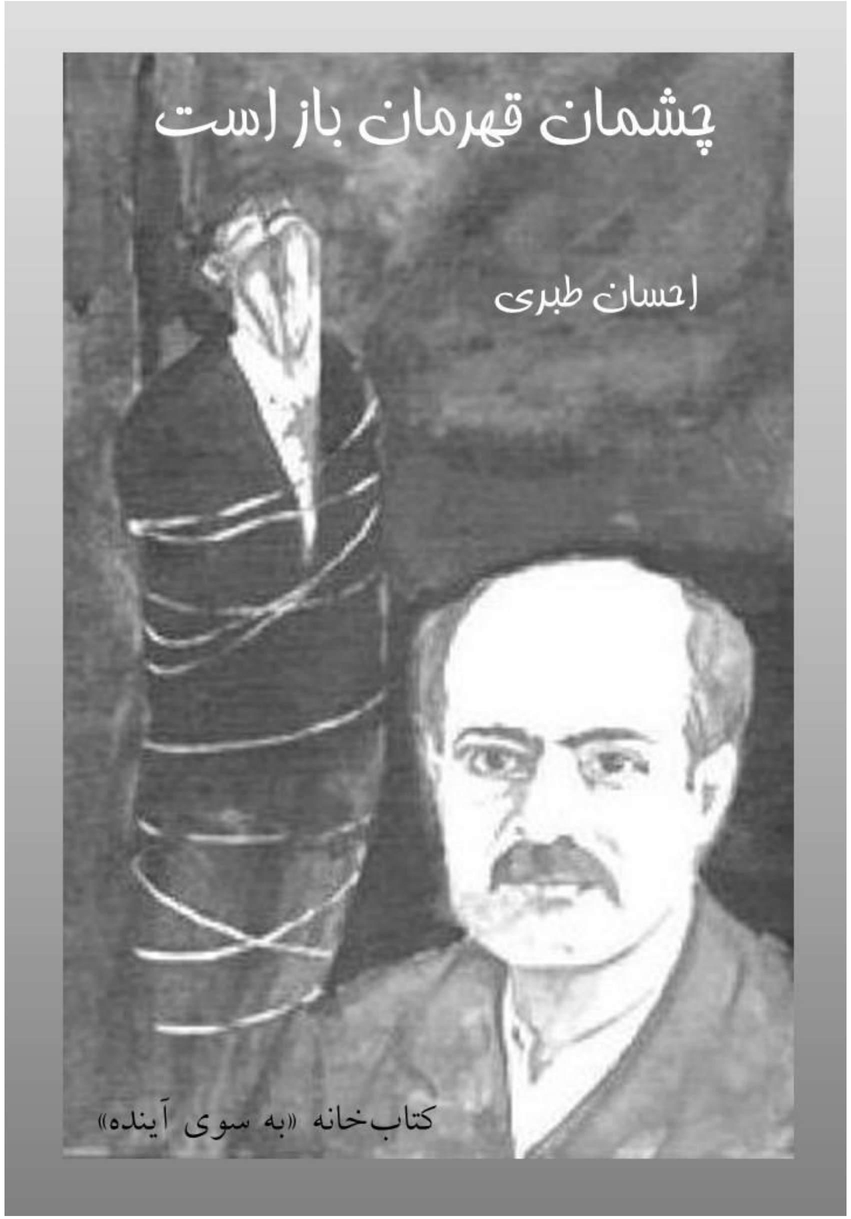
ستوان توپخانه خسرو روزبه

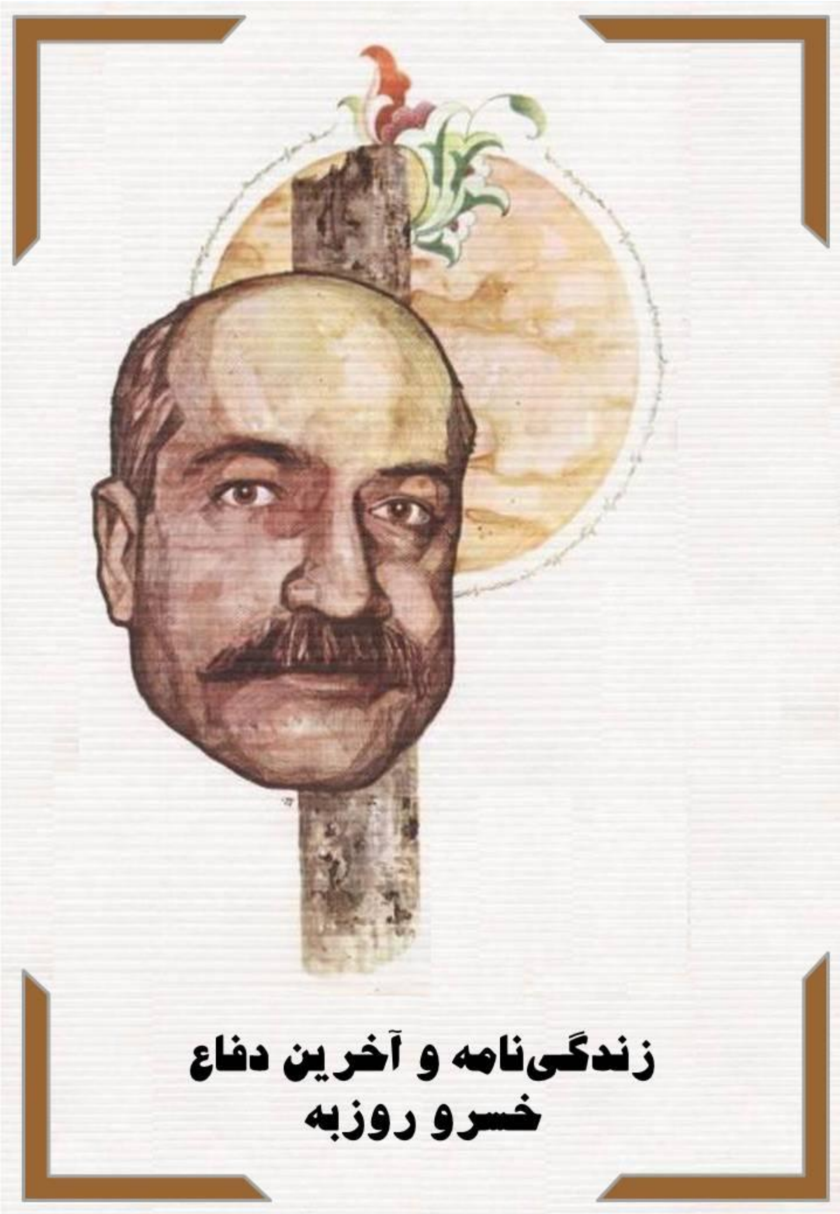
سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم تخیلی

فریدریش انگلس

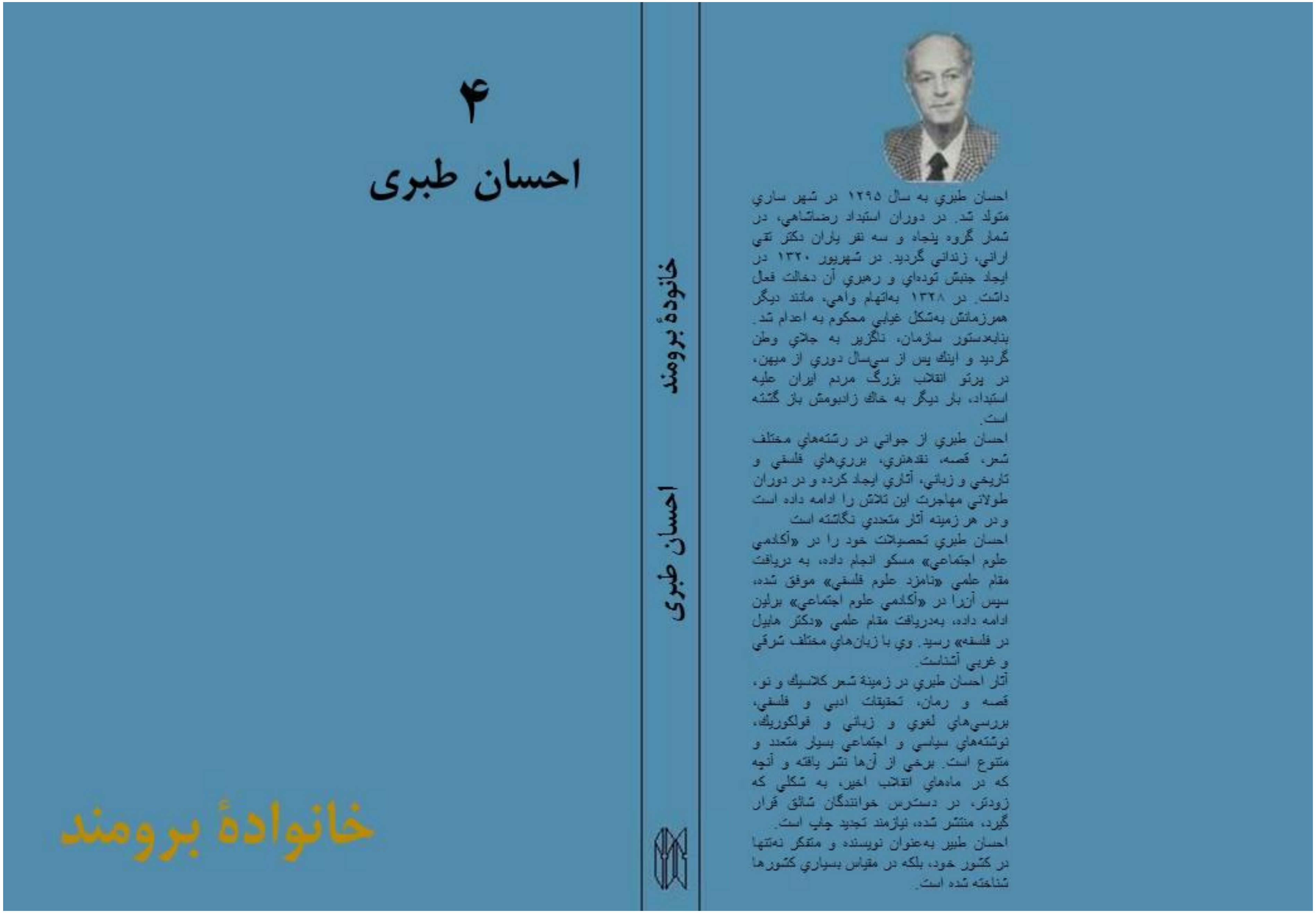
ترجمه‌ی ستخر

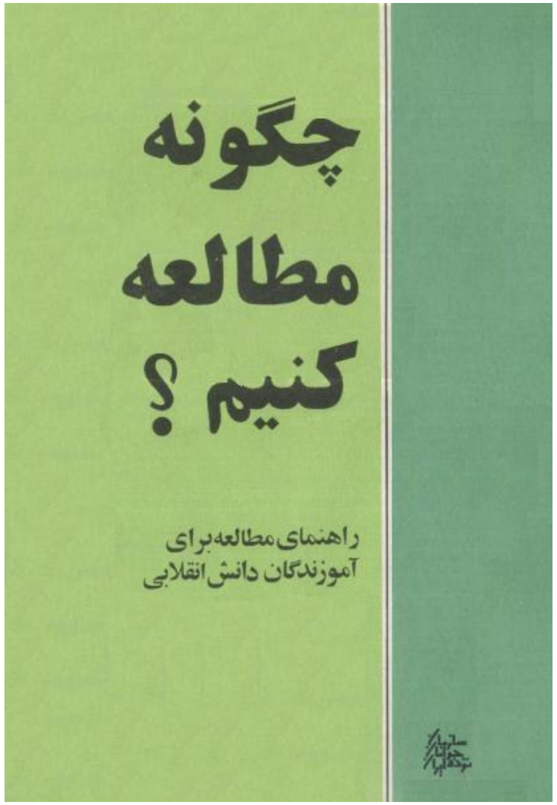
منتشر شد !


چشمان قهرمان باز است
احسان طبری
کتاب‌خانه «به سوی آینده»


زندگی‌نامه و آخرین دفاع
خسرو روزبه

منتشر شد ! (کتاب مرتبط)

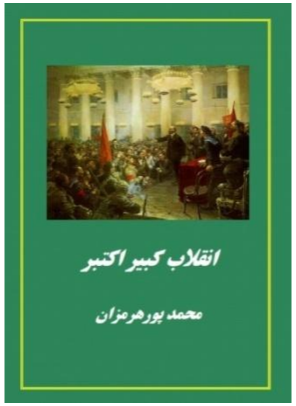






کتاب‌خانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات سازمان جوانان حزب توده ایران و «با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟» از انتشارات کانون دانش‌آموزان ایران را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

کتاب‌خانه‌های دیگر:

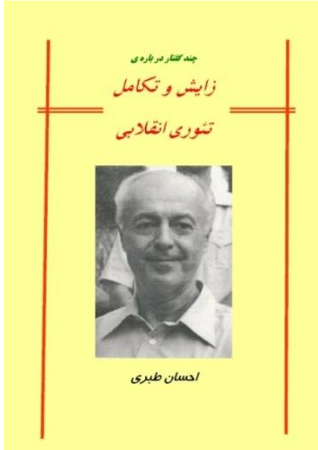


کتاب‌خانه چاوشان نوزايي کبير

http://www.chawoshan.mihanblog.com

- شکست اثر الکساندر فادیف با ترجمه رفیق شهید رضا شلتوکی
- چنگیز خان با ترجمه رفیق محمد پورهرمزان
- پژوهش اثری از استاد امیرحسین آریان پور
- انقلابیگری خرده بورژوایی اثری ارزنده از موریس لیبسون
- انقلاب کبیر اکتبر اثری از زنده یاد محمد پورهرمزان
- در آستانه رستاخیز اثری از استاد فقید امیر حسین آریان پور
- در زندان و در آزادی اثر س. اوستنگل با مقدمه ناظم حکمت
- اصول مقدماتی فلسفه با ترجمه رفیق فقید جهانگیر افکاری
- هدف ادبیات نوشته ماکسیم گورکی
- رمان همسایه ها شاهکار رفیق فقید احمد محمود
- ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند اثر جان رید با ترجمه رحیم نامور و بهرام دانش
- منشاء موسیقی اثری از استاد فقید امیرحسین آریان پور
- امپریالیسم به مثابه ی بالاترین مرحله سرمایه داری
- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد اثری از لنین با ترجمه محمد پورهرمزان
- لنینیسم و جنبش مترقی جوانان از سری انتشارات سازمان جوانان توده ی ایران

- اثری از پلخانف با ترجمه درخشان رفیق فقید کیانوری
- تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران
- واکنش به سوسیالیست ها - اثری از سام وب رهبر حزب کمونیست آمریکا
- «مبارزه قهرمانانه، شکست تلخ» اثر بهمن آزاد
- هجدهم برومر اثری از کارل مارکس با ترجمه رفیق شهید محمد پورهرمزان
- درس های پیکار منظومه ای از رفیق احسان طبری
- صفحاتی از تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی اثر رفیق شهید جوانشیر
- تاریخ احزاب در ایران
- انتقاد و انتقاد از خود
- شمه ای در باره ی تاریخ جنبش کارگری ایران
- در بارهٔ برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم
- تاریخ نگاری فلسفه
- حزب توده ایران و دکتر مصدق
- مبارزه طبقاتی



آثار احسان طبری :

- سطح امروزین فلسفه
- قصه ی شغال شاه
- جستار هایی از تاریخ
- در باره سمیوتیک
- پنجابه
- منتخب مقالات
- در باره منطق عمل
- سفر جادو
- گزیده مقالات
- با پچپچه های پاییز

- هورستیک
- درباره سیبرنتیک
- جامعه شناسی
- تاریخ یک بیداری
- گئومات
- شکنجه و امید
- دهه نخستین
- فرهاد چهارم
- داستان و داستان نگاری
- چهره یک انسان انقلابی
- از میان ریگها و الماسها
- درس های پیکار
- سیر تکوین ماده و شعور
- رانده ستم و چهره خانه
- نیروی سوم پایگاه اجتماعی امپریالیسم
- راهی از بیرون به دیار شب
- زایش و تکامل تئوری انقلابی
- مارکسیسم لنینیسم به زبان ساده (الفبای مبارزه)
- آموزش فلسفه علمی (بنیاد آموزش انقلابی)
- تئوری سیستمها و اصول دیالکتیک
- فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری
- مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان

· بـرخـی انـدیـشـه ها درباره دیالکتیک

· سیسـتم و بـرخـورد سیستمی

· جامـعـه ایـران در دوران رضا شاه

· برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران

سخنرانی‌ها :

· دیالک تیک

· بابی سندز

· ناکجا آباد

· کافکا

برخي مقالات و اشعار احسان طبري:

ليبراليسم، دمکراتيسم و پيوند آن با موضع‌گيری ضدامپرياليستی

تکامل ادب فارسی در دوران پس از اسلام

طبقه و ساخت طبقاتی جامعه

ياران، بهار تازه در راه است

درود بر بردباری پی گيران (غزلواره)

جامعه آينده و جامعه بی آينده

بررسی مسايل نظری مربوط به انقلاب ايران

هنر پيمان سپرده ، فرهنگ پويا

هنر، سياست، تاريخ

آدمی جز پيکار در راه خوشبختی خود چاره ی ديگری ندارد!

سوگند دیگر

در باره ملت و مساله ملی

ساخت طبقاتی جامعه: برخی دقت‌ها و حاشیه‌ها

درباره ی ژانر «تعزیه»

مقوله های اقتصادی در ادبیات کلاسیک ایران

فرد انقلابی در زندگی عادی

درباره ی تروتسکیسم

چرا یکدیگر را در بحث آزاد و سالم تحمل نکنیم!

کودک اندر دیار سرمایه

چگونه بحث کنیم؟

محور مرکزی داوری دربارهٔ افراد و جمعیت‌ها

پیروزی خورشید

زندگی سیاسی و بی‌طرفی

لیبرالیسم، دمکراتیسم و پیوند آن با موضعگیری ضدامپریالیستی

زمان را گنج ها در آستین است

سخنی درباره ی شعر (فارسی)

شعری از پاتریس لومومبا نخست وزیر شهید کنگو

فرد انقلابی و خودآموزی و خود نقادی

دیالکتیک مبارزه سیاسی و موازین اخلاقی

مارکسیسیم و شناخت آینده

مهر و مهرگان

ولادیمیر ایلیچ لنین

مذهب و ملت‌گرایی

میهن پرستی

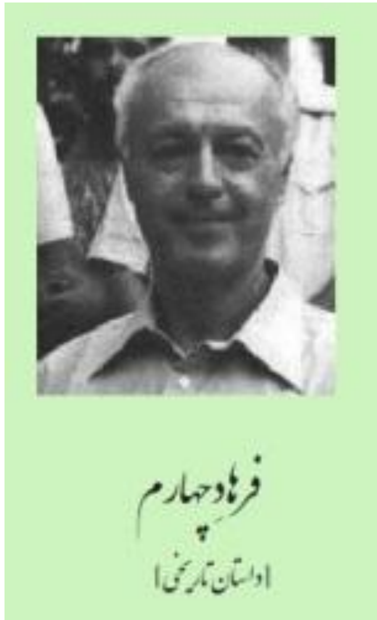
زنده باد جمهوری متکی بر ارادهٔ مردم**!**

رژیم و مذهب

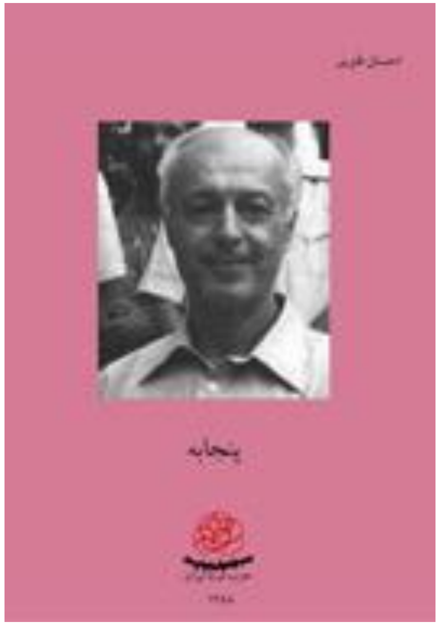
برای دریافت کتاب‌های زنده‌یاد رفیق احسان طبری به تارنگارهای زیر مراجعه کنید!

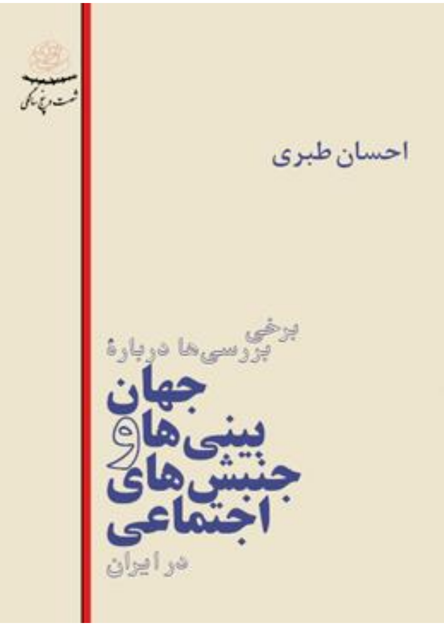
۱- کتاب‌خانه حزب توده ایران http://www.tudehpartyiran.org

۲- انجمن دوستداران احسان طبری http://tabari.blogsky.com









از انتشارات حزب توده ایران

(... کار و دانش را به تخت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتاب‌خانه «به‌سوی آینده» به‌افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها:حزب توده ایران، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد .

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)

